

ادبیات دری

در

نیمهٔ اول سدهٔ بیستم

مؤلف : دکتور اسدالله حبیب

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

ادبیات دری

در

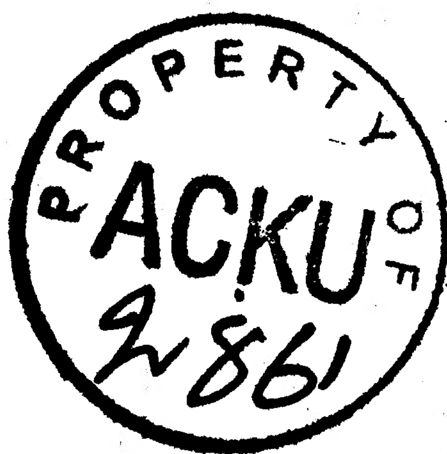
نیمهٔ اول سدهٔ بیستم

بانگرشی

برمسألهٔ دوره بندی درادبیات دری ومروری

برچگونگی ادبیات سده های هفدهم ،هجدهم و نزدهم

تألیف : دکتور اسدالله حبیب



به‌اهتمام پوهنیار ضیاءالدین ضیا

نشر کردهٔ پوهنځی زبان وادبیات پوهنتون کابل

فهرست عناوین

عنوان | صفحه

بخش سوم

ظهور قالب های نو ادبی

بخش چهارم

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

بخش ششم

کتابی تازه درباره ادبیات معاصر دری

کتاب «ادبیات معاصر دری» تألیف محترم کاندیدا کادمیسین پوهندوی دکتور اسدالله حبیب را بادقت وموشگافی تمام مطالعه کردم وموارد یراکه پرسیدنی دانستم ، ازمؤلف پرسیدم وپاسخ قناعت بخش یافتم : این اثر که قسماً درشماره های مجلهٔ ادب به نشر رسیده بود وبالاخر به گونهٔ یك اثر مکمل درسی آماده گردیده است ، در واقع نخستین اثر درسی است در بارهٔ «ادبیات معاصر دری». این اثر یك کتاب درسی مقتبس از کدام اثر دانشمند داخلی یا خارجی نیست ؛ بل که یك اثر تحقیقی درسی است، که در روشنایی روشهای جدید علمی درساحهٔ ادبیات نبشته شده است .

دربارهٔ ادبیات زبان دری دانشمندان زیاد همچون استاد فقید براون ، استادلازار ، استاد ریپکا ، و استاد دکتور ذبیح الله صفا ، استاد دکتورشفق و استاد فروز انفرو استاد رشید یاسمی ودیگران آثار سودمند ومشرح تألیف کرده اند ؛ اما در بارهٔ ادبیات دری افغانستان بالعموم آثار کمتر تألیف شده است ، ازین لحاظ ما به داشتن چنین اثر نیازمندیم .

این اثر ازدیدویژه وبه شیوهٔ جدید دسته بندی وفصل بندی شده است وایجاب میکرد که بردوره های مختلف ادبیات معاصر روشنی انداخته شود وبرای فهم دقیق وهمه جانبهٔ جنبش ها ونهضت هایی که در کشور ما پدید آمد ناگزیر باید پیشینهٔ آنها نیز توضیح وتشریح می شد، تاخواننده در تاریکی وسردرگمی باقی نماند .

مؤلف توضیح کرده اند که چگونه وضع سیاسی وجریانات انتهاضی برروند ادبیات وشیوهٔ تفکر اثرمیاندازد، وشعر ونبشته جلوهٔ دیگر ولون تازه می یابد . زیرا ادب معنی را تجلی می بخشد و مفهوم ومعنی خوب را بقالب الفاظ نیکو باید آورد .

نمیتوان باالفاظ وکلمات مرده وبی روح به خوانند وچیزی القأ کرد ونویسنده ومؤلف ناگزیر است که فکر تازه را با لباس جدید و پسندیده در جلوهٔ دید ها قرار دهد. کاندیداکادمیسین دکتور حبیب نهضت های سیاسی را که در دوران امیران مستبد در کشور ما باشکال گونه گون بظهور می پیوست وبی گمان بر اسلوب نبشته ها وافکار مردم وبا لخصوص دانشمندان وطن ما اثرات ژرفی داشته است ، خوب بررسی وتشریح میکنندو با ایراد مثالهای خوب وانتخاب اشعار جالب از آثار آنان تأثیر محتویات این اثر را بر ذهن خوانند ه دو بالا و دو چندان می سازد ، و فرا گرفتن درس بدین شیوه سهلتر وخوشاینده تر می شود .

این اثر تنها برادبیات زبان دری درعصرما روشنی نمی افگند؛ بل که تاریخ معاصر کشورما را که برادبیات اثرمند بوده است بررسی می نماید. تألیف این اثررا توسط کاندیداکادمیسین دکتورحبیب برای محصلان و آرزو مندان مطالعهٔ « ادبیات » یك کار بسیار پر ثمر مفید میدانم ، تمنا دارم که دنبالهٔ این کار رها نشود ودربارهٔ جوانب دیگر ادبیات ماهم روشنی افگنده شود وآثاری ازین گونه تألیف گردد .

با نشر این اثروا ثر محترم پوهاند قویم تحت عنوان «ادبیات دری ازدوره های باستانی تا قرن چهارم هجری » وآثار دیگر تحقیقی ودرسی که توسط بخش دری پوهنځی زبان وادبیات تألیف گردد قدمهای مثبت درراه ارتقأ ادب و فرهنگ خویش برداریم .

کاندید اکادمیسین
پوهاندشاه علی اکبر شهرستانی
رئیس پوهنځی زبان وادبیات
پوهنتون کابل

تقریظ :

کتاب تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان ، عنوان اثریست که توسط پوهندوی دکتور اسدالله حبیب ، استاد دیپارتمنت زبان‌وادبیات‌دری بزیور نگارش‌آراسته‌شده است. کتاب شامل‌شش بخش به‌شمول‌مندرجات، پیشگفتارو منابع میباشد . برای اثبات مطالب به مآخذمعتبر مراجعه‌شده و محتوای آن با بینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن تبویب بخشها ، تسلسل منطقی ، سادگی وروانی جملات‌و بالاخر کمال استحکام و پختگی جلب توجه میکند بخش نخست که در آن دوره بندیهای تاریخ ادبیات معاصر دری به‌اساس تألیفات محققان و دانشمندان افغانستان و خاورشناسان جهان باز تاب‌یافته است تا قرن نزده از آن به‌صورت فشرده بحث بعمل آمده است .

بخش‌دوم و سایر بخشها از ۱۹۰۰ تا ۱۳۴۱/۴۵ رادربرمیگیرد که بطور مشخص درزمینه‌های رویش ادبیات‌نو ، دورهٔ روشنگری ، ادبیات فنی و ادبیات ملی ، ظهور قالبهای نوادبی ، پیشاهنگان شعر ایندوره ، سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید ، و سرانجام نتیجه‌گیری ازین مباحث ارایه شده است ، که درآن ها برجستگی مطالب و موضوعات بخوبی مشهود است . گرچه رسایل نشر شده درزمینهٔ تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان چه‌در داخل کشور وچه در کشور های دوست و بیگانه به ملاحظه‌میرسد؛ اما واقعاً

غالب آنها از دید مادی تاریخ فرهنگ کشور واز جهت تکامل ادبیات نظر به اوضاع اقتصادی و سیاسی بهره یی چندان ندارند . اینجانب ضمن بررسی و مطالعهٔ این کتاب دریافتم که حقا دکتور حبیب در کتاب خود تصویر مشخص از سیر ادبیات معاصر کشور کشیده اند و بویژه که با احساس نیازمند بهای مبرم جامعهٔ ما از نظر علمی ، این تصویر را چنان بر جسته، محققانه و دانشمندانه کار نموده اند که کمتر نظیر آنرا میتوان سراغ نمود نویسندهٔ کتاب که خود از شاعران و نویسندگان مترقی ، پیشرو و شناخته شدهٔ کشور میباشد با درک عمیق و همه جانبه از خصایص فرهنگی کشور با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته اند که درزمینهٔ تهیهٔ این اثر ارزشمند ادبی سهم شایستهٔ فرهنگی و جایب ملی خود را ایفا نمایند اینجانب کتاب موصوف را از نظر پژوهش و نگارش به سطح عالی کتاب نویسی ارزیابی کرده و بدینوسیله چاپ حروفی آنرا جداً آرزو میکنم تا باشد که هرچه زودتر چاپ و بدسترس استفادهٔ محصلان عزیز و محققان ارجمند ادبی کشور مان و کشور های دیگر قرار بگیرد .

پوهنوال دکتور محمد افضل بنووال

پیشگفتار

مطالعهٔ ادبیات معاصر دری با نخستین و بزرگترین مشکل یعنی نبود کتاب دراین زمینه مواجه بود ومقاله ها و رساله های کوچکی که تا کنون دراین یا آن بخش ادبیات این دوره نگارش یافته اند تصویر کلی دربارهٔ وضع ادبی معاصر ارایه کرده نمیتوانند .

برای شناخت قانونمندیهای رشد ادبیات معاصر یعنی ادبیات سدهٔ جاری که منظور سدهٔ بیستم مطابق سالنمای مسیحیست میبایست شناختی کافی از ادبیات دری سده های پیشین داشته باشیم . دراین مورد باز مشکل همانا نبود کتاب بود . کتابی که بتواند تصویر ادبیات دری سده های نزدهم هژدهم وهفدهم راروشن سازد .

نگارنده طی پژوهش ویژه گی های ادبیات سده های گذشته ، نخست دوره بندیی را پیشنهاد نمود تابتوان در چار چوب خصوصیت های هر دوره آشنایی باررویداد ها ، رجال ، آثار وروند های ادبی آن بدست آورد .

بی تردید نتیجهٔ کاوشها چنانکه در بخش نخستین این کتاب آمده فشرده و به صورت اجمالی نگارش یافته است ؛ اما عمده ترین نکته ها را که قابل بسط و تفصیل مزید است درآن میتوان یافت این بخش قبلاً زیر عنوان ادبیات معاصر دری بررسی‌ها ، نظریات ، پیشنهاد ها طی یك سلسله مقاله‌ها در مجلهٔ ادب (سال بیست و چهارم) به چا پ رسیده است، که بعداً با تعدیلات و تصحیحات لازم وتجدیدنظر دراین کتاب جاداده شده است .

در این بخش و بخش های دیگر که به ادبیات دری سدهٔ بیستم اختصاص دارد آثار محققان داخلی و خارجی مورد تحلیل و داوری قرار گرفته است.

در بخش های بعدی کتاب نیز مانند بخش نخستین از شرح و تفصیل غیر لازم موضوعات خود داری شده است و بیشتر تلاش به عمل آمده تا بر سمت رشد ادبیات ، شرایط و اوضاع و مسایل کلیدی روشنی انداخته شود. در محدودهٔ تحلیل و نتیجه گیری های هر فصل علاقمندان خود میتوانند به تحقیق و مطالعهٔ مزید بپردازند .

در این بخش ها ادبیات معاصر دری تا سالهای جنگ جهانی دوم تحت مطالعه قرار گرفته است . امید وارم در آینده بتوانم جلد دوم را که شامل بحث بر ادبیات دری بعد از سالهای جنگ خواهد بود آماده سازم .

با همه دقتی که صورت گرفته هنوز کاستی هایی شاید در کار باشد، که با پژوهش های بعدی دانشمندان رفع خواهد گردید .

در برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمده است، که حزب تأمین امکانات رشد علوم طبیعی و اجتماعی را برمبنای جدید ترین دست آورد های علم و تخنیک به خاطر ترقی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی وطن محبوب ما از وظایف مبرم میشمارد .

به اتکا به این اصل آرزومندم ، تا کتاب حاضر درعرصهٔ تحقیقات علمی در ادبیات معاصر افغانستان سودمند به شمار آید و در شناسایی سیمای ادبیات این دوره نقشی و لواندک ایفا نموده بتواند .

دوکتور اسدالله حبیب

کابل جدی ۱۳٦٤

بخش نخست

نگرشی بر مسالهٔ دوره بندی در تاریخ ادبیات دری

کار تحقیق در ادب معاصر دری ازهمان دشواری آغاز می یابد، که درزمینهٔ کاوش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷ ــ ۱۸ ــ ۱۹) سنگ راه محقق میگردد . وآن نبودن دوره بندی پذیرفته شدهٔ علمیست کـه بـه راستی ماهیت، پهلوی بزرگی . درافغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پشتو ودری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل میتوان بازتاب روحیهٔ مردم را در آیینهٔ ادبیات پیدا کرد وسیر تکامل ادبیات را بروشنی دید ودر این خصوص نمیتوان بی اعتنا ماند ؛ زیرا که ادبیات راانسانشناسی تعریف کرده اند واز ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود .زیاده برآن ناهمگونی که در طرح ودوره بندی تاریـخ های ادبیات هست برسیمای هرگونه پژوهشی درزمینهٔ ادبی که بربنای یکی از آنها استوار باشد مهرشك وتردید میگذارد . ازاینجاست که ارزش مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان ودرپهلوی آن تاریخ ادب دری وبعد طرح مسألهدر ادب معاصر دری با اهمیت خاصی جلب توجه مینماید . بنا برآن ضروری پنداشته میشود

تا این تحقیق را با بحثی در بارهٔ دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نماییم .

درسال ۱۹۶۰ مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگینسکی نمایندهٔ شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث قرار داد . (۱)

دانشمند موصوف در سر آغاز سخنرانی خود روش‌های مروج دوره بندی تاریخ ادبیات دری را بر مبنای آثار محققان شرق وغرب چنین خلاصه نمود:

نخست دوره بندی براساس مناطق، چون امین احمدرازی در هفت اقلیم ولطف علی بیگ آذر در آتشکده، و دیگر براساس خانواده های فرمانروا که بیشتر معمول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی ،شفق، صفا) ودر تاریخ ادبیات فارسی پروفیسورادواردبراون و تاریخ ایران وادبیات تصوفی کریمسکی دیده میشود وگاهی با تصنیف برمبنای حوزه‌های جغرافیایی می آمیزد ، مثلاً در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروز انفر، سدیگر تقسیم شعرا به متقدمان ، متوسطان و متأخران، چنانکه در شعرالعجم شبلی نعمانی مراعات شده است. چارم، دوره بندی بهتر که برسبك ها اتکادارد ودرسبك شناسی ملك الشعرا بهار دیده میشود .. پنجم ، ذکر شعرا از روی حروف اول نام یا تخلص که در مجمع الفصحا رضا قلی هدایت در نظر بوده است . ششم : دوره بندی از روی انواع یاژانر های مهم که اته را اثر معروفش

Grundrib der iranischen philolgie1

وعده یی ازمؤلفان غربی بکار برده اندوانواع آمیختهٔ آن در آثارخاورشناسان ایتالوی، آلمانی وروسی وغیره

---

(۱) ای.ا س براگینسکی. در بارهٔ مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری. ازمقاله‌های هیأت نمایندگان اتحاد شوروی در بیست وپنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مسکو، سال (۱۹۶۰) .

براگینسگی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های مشرقشناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعهٔ سادهٔ شعرأ و نویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب ساختمانیش با تاریخ مردم آن سمت های رشد ادبیات را باید دریافت و تنها با دوره بندی علمی میتوان درك ماهیت جریان ادبی وشناخت وارزیابی درست آثار یك شاعر و نویسنده رامیسر ساخت؛ بنابر آن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره بندی را بارمز انکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱ — ادبیات قدیم که میتوان اوستا و نوشته های سغدی، پهلوی و پارتی را از آنجمله شمرد.

۲—ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹) که به این بخش ها تقسیم می شود:

—دورهٔ اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵).

—دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹).

وچون از قرن ۱۶ مسیر رشد ادبیات کشورهای شامل این حوزه از هم جدا می شود بنابر آن در تاریخ ادبیات تاجکستان، سده های «۱۵— ۱۶—۱۷» را دورهٔ انکشاف مسایل شهری که ایدیالوژی پیشه وران را منعکس می سازد وتقویهٔ «سبك هندی» شناخته شده است.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنا بر توجه بیشتر شعرأ به بیدل دورهٔ «بیدلیزم» نام میگذارد ودر داخل «بیدلیزم» برمبارزهٔ دو روند، مترقی و محافظه کارانه انگشت میگذارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات وچنین دوره بندی، از آن پس مقاله

هایی در زمینه‌های دوره بندی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به نشر سپرد تا این برداشت و این طرح را به وسعت همه ادبیات شرق در حلقهٔ بحث خاورشناسان بگذارد. مقاله های پروفیسور براگینسکی از پشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود ومسالهٔ رنسانس شرق در شماری از مقاله های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تا سرانجام براساس بحث ها و نظریات مخالف وموافق در کتاب دو جلدی «تاریخ ادبیات شرق درسده های میانه»، مؤلفان اینگونه دوره بندی را اساس کار خود قرار دادند :

۱- دورهٔ آغاز ادبیات سده های میانه (از قرن ۳ تا ۷).

۲- ادبیات دورهٔ پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹).

۳- ادبیات دورهٔ رنسانس (از قرن ۱۰ تا قرن ۱۵).

۴- ادبیات دورهٔ اخیر سده های میانه (از قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷). (۴)

تا اینجا تلاش هایی را که درخصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک مردمان افغانستان، ایران وتاجکستان درسطح جهانی شده است بررسی کردیم.

۱- ای.س. براگینسکی دربارهٔ حدود دوره بندی در ادبیات شرق (تیزس‌ها) در مجموعهٔ مقالات «مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات خلق های شرق» مسکو ۱۹۶۷ ومقاله دیگر ازهمان محقق محترم زیرعنوان «یك بار دیگر دربارهٔ مسالهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی وتاجیکی» ومقاله دیگرش که بااشتراك پروفیسور بالدیروف نوشته شده وزیر عنوان «نظری دربارهٔ دوره بندی ادبیات کلاسیك فارسی وتاجیکی» درهمان مجموعه به چاپ رسیده است.

۲- ای.س. براگینسکی دربارهٔ تاریخ رنسانس ومقالهٔ «آیارنسانس درشرق ممکن است» در مجموعه مقالات «مسایل نظری ادبیات شرق» مسکو ۱۹۶۹.

۳- رجوع شود به مقالهٔ چهارتن خاور شناس معروف شوروی: بارولینه. بایفسکویه وپوزد نیوه «دربارهٔ بعضی مسایل مشترك رنسانس در ادبیات شرق» ومقاله «دربارهٔ بعضی تمایلات رنسانسی در ادبیات ترك» در همان کتاب.

۴- ادبیات شرق درسده های میانه. مجلد دوم. پوهنتون مسکو ۱۹۷۰.

برمیگردیم به ادبیات افغانستان در قرن ۱۷ ومخصوصاً نیمهٔ قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمد شاه با (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود را میگیرد وشکل ملی را اختیار می کند و باید با خصوصیات تکامل درونی واثرگذاری واثر پذیری آن در برابر ادبیات وحوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود .

الف) دوره بندی ادب دری سده های ۱۷ — ۱۸ و ۱۹ و طرح مسأله در ادبیات معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه، دوره بندی تاریخ ادبیات دری را از (قرن ۱٦ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشور های خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم.

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمدعلی کهزاد، علی احمد نعیمی، علی محمدزهما، میرغلام محمدغبار ومحمدابراهیم صفا نوشتند، (۱)

در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم میشود :

دورهٔ اول — ازقدیمترین زمانه ها تا ظهور دین مقدس اسلام .

دورهٔ دوم — ازظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار .

دوره سوم — ازحملهٔ چنگیز تا سقوط سلسلهٔ تیموری درافغانستان .

دورهٔ چهارم و پنجم — که در این بخش مخصوصاً مورد نظر ماست : نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمدزایی‌ها و دومین ازظهور محمد زایی ها تا سالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود . دراین دوره بندی اگرچه ظاهر آرسم توجه بخاندانهای حکمروا (غزنویان ، سلجوقیان

۱- کهزادو دیگران. تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه‌ها ، کابل: ۱۳۳۰ -

وغیره) شکسته است؛ اما درجزئیات ازآن با پیگیری اطاعت می‌شود وزیاده بر آن رسم دسته بندی شعرأ به حوزه های جغرافیایی نیز بکار رفته است؛ مثلاً دورهٔ چهارم، چنین تصنیف میشود مقدمه؛ فصل اول ـ شعرأ و فضلا در قرن دهم در بلخ و بدخشان وهرات. شعرای کابل در قرن دهم. فصل دوم ـ شعرأی قرن ۱۱ در هرات، قندهار، کابل. فصل سوم ـ قرن ۱۲ و۱۳ بلخ و بدخشان هرات، قندهار و کابل. چنانکه دیده می‌شود روش دوره بندی براساس قرنها که در بعضی از کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یادآوریست که هیچگونه تقسیم و تبویب دورهٔ معاصر در کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف ۱۲» ضرور پنداشته نشده است.

تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیرعنوان ادبیات، از مؤرخان، علما ودانشمندان وحتی خوشنویسان و نقاشان بحث می‌شود که از نظرما پذیرفتنی نمی‌باشد.

انجمن آریانا دایرة المعارف نیز در کتاب افغانستان که در ۱۳۳٤ نشر کرده است، بخشی را به تاریخ ادبیات افغانستان اختصاص داده است در آن کتاب بخش ادبیات افغانستان درادوار قدیمه را احمد علی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی را تا ابوالفرج سکزي، دکتور احمد جاوید وازابوالفرج به بعد را محمد حسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره بندی آن، خانواده های فرمانرواست و در این خصوص تازگی ندارد، بحث بیشتر بر آن ضروری نمیباشد. (۱)

درسال ۱۳۳٦ هجری شمسی محمد حیدر ژوبل استاد تاریخ ادبیات فاکولتهٔ ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف نموده (۲) چون روش

(۱) «افغانستان ـ انجمن آریانا دایرة المعارف» سال ۱۳۳٤.

(۲) م.ح.ژوبل. تاریخ ادبیات افغانستان، سال ۱۳۳٦.

دوره بندی ژوبل و یا با بیان دقیقتر بهره بندی کتاب، نما یانگر برخوردی سالمتر باادبیات است، بررسی گستردهٔ آن ازنگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود.

کتاب ژوبل به دو بخش عمده تقسیم می‌شود :

۱ - ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره‌ها تا ظهور اسلام ، که بیشتر شامل مطالبی در بارهٔ زبانها ست .

۲- تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شده است .

دورهٔ اول- ازقدیمترین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دورهٔ دوم - ازسال ۲۱ هجری به بعد .

دورهٔ دوم تقسیم میشودبه :

الف - دورهٔ حکمروایی عرب ازسال ۲۱ تا ۲۰۵ ه

ب -آغاز استقلال خراسان واحیای زبان دری.

دربخش(ب) ازدورهٔ طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هجری) وصفاریان سیستان (۲٤۵ - ۲۹۰ه) بحث می شود . یعنی همان دوره بندی معمول که خانواده های فرمانروا اساس آن است، مراعات شده است .

فصل سوم - شالودهٔ مثنوی سرایی وقصیده وتکامل شاهنامه نگاری که شامل این مباحث می‌شود :

الف - دورهٔ سامانیان بلخی و ترقیات ادب دري (۲٦۱ - ۳۸۹)

ب - نخستین دوره ارتقاي زبان وادب دري (عصررودکی).

ج - حماسه سرایی یا شعررزمی وتکامل آن (دقیقی وفردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دورهٔ عنصري وفرخی) که این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود، بدینصورت :

الف - دورهٔ غزنویان واوج قصیده سرایی (۳۸۹ - ۵۸۳ ه).

ب- دورۀ سلجوقیان ، خوارزمشاهیان ،غوریان هرات و با میان (۴۳۲ - ۶۲۸ ه) .

ج- داستا نسرایان عشقی ورباعی سرایی

فصل پنجم - جنبش تصوف و تـکـامـل مثنویهای عرفانی . این فصل شامل این اجزا است :

الف - حدیقدسنایی ، تهذاب شعر تصوفی .

ب- منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم (رمز گرایی) .

ج- مثنوی مولوی شاهکار عرفانی .

د- تکامل نثر تصوفی .

ه- ادب اخلاقی دورۀ مغول (۶۲۸-۷۷۱) .

فصل ششم - رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود :

الف - رنسانس شرق ، دورۀ تیموریان هرات (۷۷۰ - ۸۰۷ هجري) .

ب - جامی ودامنۀ داستانسرایان عشقی

ج - جنبش تاریخنویسی و میر خوند .

فصل هفتم - جنبش غزلسرایی وعصر بیدل که حاوي این عناوین فرعیست :

الف - ترقی غزل و سبك هند .

ب- بیدل و تأثیر سبك وي در ادبیات ما .

ج- ادبیات در عصر درانی ها .

به نیکویی پید است که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و انواع و پیدایی قالب هاي تازۀ ادبی وسیر و تکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد .

البته این عقیده خود تا حدی سزاوار تائید است؛ مگر نقص کار ژوبل در آنست که، مثلاً گاه بحث از و آغاز استقلال خراسان واحیای زبان دری ، هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته، ناگزیر بررسی خود را به رسیدن خانوادهٔ طاهری و صفاری سیستان به قدرت سیاسی گره میزند . در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرایی و قصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید، چون مشخصه ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می کشد، اما دوباره برمی میگردد به آغاز دورهٔ غزنوی و از جنبش قصیده سرایی بحث میکند و بازسنت گرایانه دورهٔ خوارزمشاهیان غور یان هرات و بامیان را عنوان قرار میدهد و گاهیکه در فصل ششم از رنسانس صحبت میکند نابرابری فصل ها به خوبی روشن می شود. بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوع ادبیست و قصیده که قالب ادبیست مثلا دورهٔ سلجوقی که چند سال فرمانروایی خانواده ییست که تأثیر مشخص برسیر بالندگی ادبیات میتواند داشته باشد و میتواند نداشته باشد، گذاشته می شود. این تصویر کاملاً فریبنده است که با نگرشی ژرفتر از آنسوی بحث پدیده های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده های حاکم را در کتاب ژوبل میتوان تشخیص داد

گذشته از همه باز هم بصورت ضمنی باید یاد آورشد که بیان جنبش تاریخنویسی که در فصل ششم آمده ، در تاریخ ادبیات به عقیدهٔ ما موردی ندارد.

فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته است که زیر عنوان ، دورهٔ تجدد ادبی و جنبش نثر نویسی امروز ، در دو بخش مطالعه می شود :

۱ – از ۱۲۵۴ – ۱۲۹۷ (پیش از استقلال) .

۲ – دورهٔ بعد از استقلال .

هرگاه مسألهٔ دوره بندی را کنار بگذاریم، «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف ژوبل در میان کتبی که در زمینهٔ تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است، از لحاظ دقت مباحث و عمق تحلیل و تحقیق کم نظیر است.

دربارهٔ ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله را نیز ژوبل نوشت. «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» (۱) از همان مؤلف در واقع سخنرانی او در بارهٔ ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم، فشرده یی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب و دوره بندی را در آن بررسی کردیم باعلاوه فصل آخرین از همان اثر، و حالا مبحث ادبیات معاصر دری را در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی مینماییم.

چنانکه دیدیم ژوبل در «تاریخ ادبیات» خود آغاز دورهٔ معاصر را سال ۱۲۵٤ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است؛ واما در رسالهٔ «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» مبدأ را حذف مینماید و می نویسد: تا ۱۹۲۸ و بعد از آن، با وصف آنکه در رسالهٔ مذکور، ژوبل آغاز ادبیات معاصر را نشر «سراج الاخبار» مینویسد؛ اما زیر تأثیر (تاریخ ادبیات خود) که آغاز را به حکومت رسیدن خانوادهٔ محمدزائی دانسته بود، از اصلاحات امیر شیرعلیخان بحث میراند و پیوست بآن از حماسه سرایی زمان جنگ اول و دوم افغان و انگلیس حکایت می کند، پس از آن به زعم ژوبل دورهٔ بازگشت (به سبك) های قدیم میرسد (بخش چهارم) وسپس از نثر نویسی وجنبش آزاد یخواهی سخن می گوید (بخش پنجم) و بعد به دورهٔ پس از استقلال میپردازد.

باید یاد آورشد که ژوبل در بررسی ادب معاصر افغانستان، روزنامه نگاری وحتی تدوین نظامنامه و قانونامه ها را در حلقهٔ بحث می کشاند که قابل تأمل است.

---

(۱) م. ح. ژوبل. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل ۱۳۳۷.

نکات مهمی که درمورد کار ژوبل درادب معاصر افغانستان قابل تردید به نظر می آید، البته با فروگذاشت جزئیات، یکی آغاز ادبیات دورهٔ معاصر را با آغاز فرمانروایی خانوادهٔ محمدزائی یکی دانستن است ودیگری دوره یی را بنام بازگشت به سبک های قدیم مشخص ساختن. به عقیدهٔ ما درمورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دورهٔ ادبی را با آغاز حکومت خانواده یی گره میزند که در رسالهٔ نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است(۱). در مورددوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره یی که با بازگشت به سبک های قدیم مشخص شود وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد نبرد پیگیر کهنه گرایی و تقلید است، با جنبش های نو.

نمایندگان کهنه گرایی (و بازگشت) در دوره یی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات، مبارزات آزادی خواهانه، نمایندگان مردم را همراهی مینماید. بنا بر آن پیکار این دوگونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است وجریانیکه روحیهٔ مردم را منعکس می سازد حماسه سراییست که دورهٔ مذکور باید با آن مشخص شود.

درسال ۱۳۴۰ رسالهٔ (سیرادب در افغانستان) بچاپ رسید(۲) مؤلف رسالهٔ مذکور، مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان را به دو دورهٔ، پیش از استقلال و پس از حصول استقلال تقسیم میکند. در رسالهٔ سیرادب درافغانستان (شعرا و ادبا) از روی آثارشان به سبک خراسانی، سبک آمیخته و سبک جدید تصنیف می شوند و در بخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی، اجتماعی، سیاسی، نویسندگان تاریخی، علمی، فلسفی و اسلوب تازه دسته بندی می گردند.

---

(۱) همانجا ص۱۵.

(۲) سیرادب درافغانستان. کابل حمل ۱۳۴۰ ش.

نویسندهٔ محترم رسالهٔ مذکور مقاله‌های سیاسی ، اجتماعی و کتب تاریخی علمی و فلسفی را ازجملهٔ آثار ادبی میداند و تاریخ ادبیات را چون مجموعهٔ سادهٔ شعرا و نویسندگان میپندارد که بهر طوری میتوان تقسیم کرد ؛ اما با درین نکته نمیتوان موافق بود .

درخارج کشور کوشش دوره بندی تاریخ ادب افغانستان و ازآنجمله ادبیات معاصر توسط گراسیموا و گیرس دانشمندان شوروی درسال ۱۹۶۳ در رسالهٔ «ادبیات افغانستان» به‌عمل آمده است . (۱) دررسالهٔ مذکور ادبیات معاصر افغانستان چنین دوره بندی میشود :

– نخستین گامهای ادبیات نو (آغاز قرن بیست) .

– نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹) .

مرحلهٔ استواری ادبیات نو (۱۹۲۹–۱۹۳۹) .

– ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم .

– ادبیات ملی و میهن پرستانه سالهای پنجاه .

– ادبیات روزگار ما .

دراین تقسیم ادبیات پشتو ودری هردو درنظر بوده ؛ توجه بیشتر مؤلفان به ادبیات پشتو مبذول گردیده است ؛ درحالیکه بهتر میبود ادبیات پشتو مستقلاً مطالعه میشد ؛ میشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصردری هرگاه قرار باشد جداگانه مطالعه شود ؛ حرفهای در باره دوره بندی مذکور هست . مخصوصاً تقسیم دورهٔ معاصر به دوره های ده ساله از نظرما تا حدی قابل تأمل است .

---

(۱) گراسیموا . و گ . گیرس . ادبیات افغانستان ، مسکو : ۱۹۶۳ ، (بزبان روسی) .

در رسالهٔ «تاریخ مختصر ادبیات ایران، افغانستان و ترکیه» که مجموعهٔ درسهای سه دورهٔ تعلیمی فاکولتهٔ شرقی لیننگراد است. ادبیات افغانستان به اساس قرنها دوره بندی شده است. رچکوو انویسندهٔ آن فصل بحث خود را از قرن ۱۶ (شعر فیودالی سده های میانه) آغاز مینماید و از پایه گزاری دولت درانی، ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸—۱۹ و ادبیات تازه تر (قرن بیستم) تقسیم مینماید. در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره بندی از روی قرنها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه دارد: هوگ ژان دود یانوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجلهٔ *Orient* در سال ۱۹۶۴ مقاله یی زیر عنوان «ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰» به چاپ رساند (۱) طوریکه از عنوان مقاله برمی آید، نویسنده ادبیات افغانستان را (ادبیات دری را) در این دو دوره کاملاً فشرده مطالعه میکند.

جورج گراسملک امریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به ادبیات افغانستان» ادبیات معاصر دری را نیز ارزیابی میکند اما به هیچگونه دوره بندی متوسل نمی شود. (۲)

در کتاب لویی دو پری امریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در پرنستون نیوجرسی چاپ شده، فصلی به زبانها و ادبیات افغانستان تخصیص یافته است (۳) مؤلف در فصل مذکور از قدیمترین آثار ادبی آغاز سخن میکند

---

۱ - هوگ ژان دود یانوس. ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری آقای شاه‌علی‌اکبر شهرستانی درمجله ادب شماره های سوم‌وچهارم سال۱۳۵۳.

2- Grassmuck, George, et al (eds) Afghanistan. Some New Approaches, Ann Arbor. The University press, 1969.

3- Louis Dupree, Afghanistan, Prinston University Press, Prinston New Jersey. 1973.

وتا زمانه معاصر میرسد و از شعرا و نویسندگان قرن بیست فقط با ذکر نام اکتفا میورزد، بحث و پژوهش درین زمینه آنقدر فشرده و سطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبدالقادر بیدل (متولد در ۱۶۴٤ و متوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شمار شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است (۱) در کار دو پژوهش با تعمق زیاده میتوان استخوان بندی دوره های غزنوی، سلجوقی و مغول را تشخیص داد و دوره های بعدی سوز قرنها (۱۷-۱۸-۱۹ و ۲۰) در زمینه گفتار او آشکار می شوده

در کتاب «تاریخ زبان و ادبیات ایران درخارج از ایران» نوشتهٔ پرفیسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷٤م) در ایران به چاپ رسیده است ( ) ادبا و شعرای افغانستان به دو نوع تقسیم میشود: متقدمین و متأخرین بحث شعرای متأخر که با استفاده از جلد «سوم آریانا- دایرة المعارف» نوشته شده از تیمورشاه درانی آغاز می شود و تعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید . پروفیسر شوشتری زحمت بیشتر را بخود روا نداشته و با چند سطر زندگینامه و چند بیت شعر از هر شاعر اکتفا کرده است. و اشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزادهٔ محمود هوتك پنداشتن (ص۲۳۵) و زندگینامهٔ محمود طرزی را به پدرش غلام محمد طرزی و شرح حال پدر را به پسر بستن و در پهلوی آن از شیر احمد ملك الشعرای دربار را میرحبیب الله و قتیل یکباره به عبدالرحمن پژواك گذشتن و میر محمد علی آزاد، محمد انور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمد عزیز و عبد العلی مستغنی شاعر نا مداردورهٔ روشنگری افغانستان و قاری عبدالله

(۱) همان اثر ص، (۹۲)

(۲) عباس مهرین شوشتری زبان وادبیات ایران درخارج ازایران، چاپخانه فردوسی ایران، ۱۳۵۲.

ملك الشعراً و استاد بیتاب ملك الشعرا و ده ها تن دیگر را از قلم انداختن و از شعرای روزگار ما تنها از دو تن نام بردن همه دلیل آن است که این بخش کتاب باشتاب زیاد نوشته شده است .

بررسی آثار در بارهٔ تاریخ ادبیات افغانستان بیانگر آنست که ادبیات دری پس از قرن ۱۶ طور لازم و کافی مطالعه نشده است و تا هنوز تصویری مشخص از راه حرکت آن در پهنهٔ تاریخ در هیچ اثری چه در خارج و چه در داخل کشور دیده نمی شود . بنا بر آن کار بالای دوره بندی ادبیات دری در این سه قرن و بعد از آن مطالعه و شناخت هر دوره بذات خود ارزش و اهمیت زیادی دارد . و برای کسیکه در ادب معاصر دری تحقیق مینماید نیز شناخت وضع ادبیات در این برش تاریخ شرط نخستین و حتمیست .

دوره بندی تاریخ ادب دری از قرن ۱۶ به بعد باید بر مبنای چنان رویداد های سیاسی و اجتماعی صورت گیرد که براستی چرخشی در روند تکامل ادبیات آورده باشد و در طرح چنان دوره بندی ، چنانکه پیش از این گفته ایم ، باید تاریخ ادبیات چون جریانی در نظر گرفته شود تأثیر ادبیات بر اجتماع و اثرات اجتماعی بر ادبیات از نظر نیفتد و پیوند ادبیات ملی با ادبیات کشور های همسایه و جهان فراموش نشود . عقیدهٔ نگارنده چنان نیست که سیاست و اقتصاد در هر گام جهت ادبیات را تعیین مینماید ؛ اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه مخواه انگیزهٔ سیاسی و اقتصادی دارد .

ب) دوره بندیکه میتوان پیشنهاد کرد

۱ــ قرن ۱۷ تا نیمهٔ قرن ۱۸ ، ادامهٔ سبك هندی که با بیان گسترده در این دوره بنا بر شرایط خاص سیاسی واقتصادی با رواج تصوف و شعر صوفیانه مشخص شده میتواند .

۲– از نیمهٔ قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمهٔ قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸٤۱ علیه متجاوزین برتانوی) دورهٔ بیدل گرایست که در زمینهٔ رواج سبک هندی وتصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بیشترشده است ودر حلقه های ادبی اشعار بیدل شرح و تحلیل میشده شعرا به پیروی از غزلهای عرفانی او غزل می گفته اند.

۳– از نیمهٔ قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیست دورهٔ جنگنامه سرایی واشعار رزمیست. درین دوره جنبش حماسه سرایی و آزادیخواهی در ادبیات طوری تا اوایل قرن بیستم ادامه میابد که کهنه گرایی به شکل تقلید از قدما ودر مرکز آن توجه به بیدل درفضای دربارها یادر میان شعرای نمایندهٔ قشر های بالایی جامعه همراه بود درپیکار با آن تادوره های بعد میماند و پایداری میکند.

٤– ادبیات قرن بیستم (دورهٔ روشنگری) از آغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دورهٔ روشنگری و ادبیات قرن بیستم را درمجموع بنا بررویداد های داخلی و حوادث جهانی و اصل ها یکه معضلهٔ خاصی را در زمانهای مختلف در دستور روز قرار داده است و با انعکاس یافتن آن معضله ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است، به دوره های ده ساله میتوان تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنهادشده شاید پرسش های زیادی رادرذهن بیدار کند برای اینکه این طرح ازگنگی نجات یافته باشد، لازم می افتد تا وضع ادبی افغانستان در هر یکی ازدوره های مذکور بیشتر تحلیل شود وجوانب مسأله روشنتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری مرز فراختری دارد و در دوره‌های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگون است و تنها پس از سدهٔ هفدهم میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش در قالب مشخصات ملی تصور کنیم.

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ ونیمهٔ قرن ۱۸ دورهٔ ادامه « سبک » هندی

در قرن هفده خاکهای افغانستان پیوسته زیر تاخت و تاز حکومت گورگانیان هند و صفویهٔ ایران قرار داشت ـ ست بازیهای قدرت های همسایه قبایل مختلف را در مرز کشور ما برای بنا گذاری دولت مرکزی و آزاد بر انگیخت قیام میرویس هوتک در برابر بیداد گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که او هم توسط محمود برادرزاده اش کشته شد و محمود در اشرف بخواهی پدر به قتل رساند. تمام دورهٔ فرمانروایی خانوادهٔ غلزایی تا اشرف آخرین شاه این خانواده که در جنگ با نادر افشار کشته شد درزد و خورد برای گسترش قلمرو سپری شد.

تنها در نیمهٔ سدهٔ هژده یعنی در سال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پایمردی احمدشاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷ و ۱۸ خاکهای افغانستان در زمینهٔ پیوند های قبیلوی میروید که هنوز ویرانه های نظام بردگی در آن باقی بود. جنگ ها اقتصاد زراعتی ابتدائی را برهم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهار و کابل با هر هجوم ولشکر کشی ها تاراج می شد. بار جنگ ها بدوش کشاورزان سنگینی توان فرسا داشت و خرج اصلی لشکر کشی ها را آنها می پرداختند.

در مدرسه‌ها حلقهٔ درس تنگ و در خانقاها مجال ذکر اندک بود. فشار جنگ ها و فقر باعث آن می گردید که زیر سایهٔ تصوف که نیروی اجتماعی

بود، مردم به تصوف روی آوردند و بنا بران بیشتر شاعران این دوره اهل سلوك ودرویش اند . صاحب آثاری درتصوف اسلامی ماننده مولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که درسال ۱۶۶۱ وفات یافته است .وی در زمان شاه جهان در کشمیر زندگی میکرد و شاه جهان و داراشکوه ارادتمندش بودند. صاحب چند مثنویست وتفسیری ازاو مانده که به ره به «تفسیر ارگ شاهی» معروف است ودیوانش پنجاه هزار بیت دارد . (۱)

وخلیفه ابراهیم فرخاری متوفی درسال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است وشرحی بر نکات شاه نعمت الله ولی نوشته است (۲) و سعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پایمنار که دره یحیای کابل زاده شد وهمانجا زندگی میکرد واز آثار مشهورش شورعشق، شورش عشق ، جوش عشق، رموزعشق وسازعشق، نیرنگ عشق، فرهنگ عشق ، آهنگ عشق ، یمین الایمان ، کشف المحقق رامیتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد و درسال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت وبارشاد طریقهٔ غوثیه پرداخت.(۳)

آشفتگی اوضاع عمومی کشورما دلیل آن شد که شماری ازشعرا برای کسب دانش تن به غربت دادند؛ مانند میرغیاث الدین غیاثی که درحصارك جرم بدخشان تولدیافت ، برای فراگرفتن دانش به هند سفر کرد ودرعهد محمدشاه گورگانی در هند میزیست ودرسرهند مرید شاه غلام محمدمعصوم معروف به معصوم ثانی گردید وپس از زمانی دوباره به وطن آمد ودرسال ۱۷۶۷ ــ ۶۸ درفیض آباد وفات یافت . (٤) تعدادی دیگر به دربارهای هندوایران وآسیای میانه روی

---

۱) رضاقلی هدایت . ریاض العارفین ،ص ۱۵۲.

۲) عبدالحکیم رستاقی ،چراغ انجمن ص ۸۵ ورضاقلی هدایت همان اثرص ۶۶.

۳) محمدحیدر ژوبل تاریخ ادبیات افغانستان ص ۱۳۸ .

۴) خسته .یادی از رفتگان .۱۳۴۴ ص ۸۸ تا ۹۰.

آوردند ، مانند ملا نظمی بدخشی که درماوراء النهر ملك الشعرای دربار نذر محمدخان (۱٦٤۰ – ۱٦٤۷) گردید وحکیم لایق بلخی ، ملا یگانهٔ بلخی و ملا مفید بلخی به دربار امام قلیخان (۱٦۰۸ – ۱٦٤۰) میبوده اند . (۱)

و میر چوچك علمی ازسرپل بلخ : قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار– ملك الشعرای دربار عبدالمؤمن خان شیبانی بود (۱۵۹۹–۱۵۹۸) ودر اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت . ملا مبرك بلخی چهار سال در اصفهان زیست و شاه عباس ماضی توجه زیادی به حالش داشت . (۲) وهمان پادشاه در سال ۱٦۲۱ که به هرات آمد شعر فصیحی هروی را پسندید و اورا با خود به مازندران برد و شماری ازشعرای قرن ۱۷ مانند : میرمحمدهاشم بدخشی مولانا وفایی هراتی ، مولانا بهزاد ، کابلی وجهی هروی ؛ مولانا وامق بلخی تحت حمایه عبدالرحیم خان خانان (متوفی در سال ۱٦۲۹) در هند میزیستند . (۳)

فراقی کابلی که در ریاض الشعرأ وردایف الاشعار فخری هروي ذکرش رفته است . به طبابت نیز دست داشت و به قول ریاض الشعرأ درخدمت رستم میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل که ازایران برآمده و در هند اقامت گزین شده بود بسر میبرد . (٤)

درچنان اوضاع واحوال سخنورانیکه در کشور پایداري کردند نیز بیشترشان صوفی واهل سلوك بودند ودر شعر سبك هندی را برای بیان احساسات سرکوفتهٔ خود سازگار می یافتند .

(میرزا صالح شهادت) که درسنگ چارك تولد یافت تمام زندگیش را در شبرغان بسر برد ودر سال ۱۷۳۷ در همانجا وفات یافت و به خاك سپرده شده

۱) تذکره نصرآبادی صفحه ۲۲۰ ، ۲۲۱ .
۲) همانجا ص ۱٦۵ تا ۱٦٦ .
۳) رجوع شود به تذکره نصرآبادی .
٤) افغانستان– اریانا دایرة المعارف. سال ۳۲۲ و ص ۲۷۳ .

و میرزا محمد ارشد که در سال ۱۶۱۶ در برنا باد هرات تولد یافت (۱) پیرو سبک هند بود ؛ وسوای این ها از حافظ مزاری که مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود ؛ خواجه حسن قندهاری ؛ میرحمدی سیستانی که شاعری مجذوب بود وسرو پا برهنه می گشت و مولانا سلامی که در هرات ابریشم کاری میکرد و آشفتهٔ کابلی که درسال ۱۷۵۸ به مرض جنون درگذشت ؛ میتوان نام برد .

ذ) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمهٔ قرن ۱۸

(از ۱۶۰۰ تا ۱۷٤۷ م)

از اوایل قرن ۱۶ تا نیمهٔ قرن ۱۸ تجزیهٔ خاکهای افغنستان ادامه می یابد در دوام لشکر کشی ها هرات، قندهار، ومشهد زیر فرمان صفوی ها میرود و کابل و مضافات آن به نام صوبهٔ کابل جزو قلمرو امپراتوری مغول هند میگردد و بر بلخ و بدخشان شیبانی ها تسلط می شوند .

با ازمیان رفتن حکومت مرکزی و تجزیهٔ کشور وضع اقتصادی ــ اجتماعی و فرهنگی افغانستان دستخوش بحران سختی گردید. زراعت، آبیاری وصنایع ملی متلاشی شد. ازجانب دولتهای اشغالگرعوایه گمرکی وما لیات سنگین برخلق های ما تحمیل گردید وموازی با بهره برداری از نعم مادی زمین های اشغال شده بی توجهی زیاد در مورد حقوق انسانی مردم صورت میگرفت. مدارس، کتابخانه ها ومؤسسات خیریه با موقوفات آنها از بین رفت. بهترین چراگاهها برای ستوران سپاه بیگانه اختصاص داشت و بهترین کشتزارها در جنگ ها لگد مال شد .

در این مرحلهٔ دشوار برای مردم افغانستان، درهند دردربار امپراتوری ــ مغول مخصوصاً از اوسط قرن ۱۶ ادبیات دری به درخشش چشم گیری رسیده

---

۱ مجله کابل سال ۳ شماره اول .

بود و حتی منازل خانها و نواب های بزرگ، محل تجمع سخنوران و علاقمندان ادبیات دری بود. در آن تحرك عظیم ادبی در پهلوی شعرای هندی کسان دیگری نیز قرار داشتند که زادگاه شان افغانستان بود. استاد غبار از شعرای افغانستان که به هند رفته اقامت گزین شده بودند از آتش قندهاری، ارزانی، امانی کابلی، الله یار بلخی، بیکسی غزنوی، جهانگیر هروی، تاش محمد قندزی، نیازی بدخشی، میر فخرالدین میمنگی، کمالی شبرغانی، میرك هروی و غیره چهل تن را نام میبرد. (۱) آثار شعرای مذکور در انکشاف ادبیات ملل هند تأثیر شایسته داشت و در پهلوی آن شعر دری از مواد فرهنگ هندی غنا یافت و رنگین گردید.

فرار از زادبوم بنا بر سبب های مختلفی از سدهٔ ۱۶ آغاز یافت. بیشتر شعرای قرن شانزدهم بدخشان به هند سفر کردند و علت آن یکی تهاجم فیودالهای شیبانی و هشترخانی به آن منطقه بود که اکثر سخنوران استیلای بیگانه را تحمل نتوانسته، به سوی هند که نسبت به دیگر مراکز نزدیکتر بود، فراری شدند. علت دیگر عزیمت شعرای قرن شانزدهم به هند آن بود که امپراتوران مغول هند و مخصوصاً اکبر در سدهٔ مذکور نسبت به شیبانی ها و هشترخانی ها به پشتیبانی ادب دری و دلجویی شعرا که برای آرایش دربار و افزایش شهرت امپراتوری لازم، بود بیشتر پرداختند و به ویژه آنانی را که با شیبانی ها ناسازگاری داشتند و از قلمرو خان های مذکور فرار می کردند به گرمی پذیرا شدند انگیزهٔ سومین فرار بیکاری و بدروزگاری در زمین های تاراج شده و جنگ زدهٔ افغانستان، از جمله بدخشان بود. عارضی بدخشی شاعر قرن شانزدهم که از کاروان شعرای فراری سر باززد چنین دلیل آورد:

---

(۱) میرغلام محمد غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، دولتی مطبعه، کابل ۱۳۴۶، ص۲۰۳.

عارضی از پی روزی تو مرو جای دگر
آن خدایی که به هنداست به بدخشان هم هست (۱)

و دوستی نیز در بارهٔ این جستجوگران روزی در دیار دیگران گفته بود :

. . . چو دوستی سوی هند رفت آنکه از پی مال
غریب نیست گرش رنج و یأس پیش آمد
. . . بداد نقد جوانی ز کف زهی خسران
که پیر و مفلس و بی زر به ملك خویش آمد
ز ر سفید چو بردش سوی زمین سیاه
سیاه روی شد اما سفید ریش آمد .

بنا بر علت ها یکه برشمردیم در قرن شانزدهم از بیست و نه سخنور بدخشان دوازده تن را در هند می یابیم . از سفر کرده ها میتوان مدامی، محمد قاسم موجی (سال فوت ـ ۱۵۷۱ م) مولانا ابتری، نیازی (تا سال ۱۵۹۴ که سال تألیف هفت اقلیم است زنده بوده) خلیفه ابراهیم ، حافظی خطیب، مخفی، قاضی نظام و فضل الله صبوحی (سال وفاتش ۱۵۶۵ م) را نام گرفت. تنها نذری بدخشی به بخارا و واقفی به سمرقند رفت و در آنجا به شهرت رسیدند .

در سدهٔ ۱۷ و نیمهٔ سدهٔ ۱۸ نیز زیاده بر سبب های یاد شده شماری از شعرا یا برای کسب دانش، یا غرض بهره و رشدن از حمایت در بار ها و یا برای پرورش هنر خویش در جنب را هنمایی استادان بزرگ شعر و استفاده از محضر شعرای نام آور وقت و یا کسب فیض از تلقین و ارشاد صوفیهٔ معروف، وطن را ترك گفتند .

---

(۱) افغانستان ـ آریانا دائرة المعارف ،جلد ،۳ص۳ ۸.

به گواهی تذکرهٔ نصر آبادی و تذکرهٔ میخانه، این شاعران قرن هفده افغانستان درهند می زیسته اند: میرمحمدهاشم بدخشی، وفای هراتی (۱)، مولانا بهزاد کابلی حیدر خصالی و برادر بزرگش وجهی هروی (۲) مولانا وامق بلخی . . .

علاوه برشعرای مذکور شماری را در آسیای میانه می یابیم، مثلاً نظمی بدخشی که درماوراالنهر ملك الشعرای دربار ندرمحمدخان (۱۶۴۰ – ۱۶۴۷) گردید وحکیم لایق بلخی، یگانهٔ بلخی، مفید بلخی، در دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ تا ۱۶۴۰) میبوده اند (۳) ومیرچوچك علمی زسرپل قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار ملك الشعرای دربار عبدالمؤمن شیبانی بود و در اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت .

درچنین احوال بعضی از شعرای هرات وبلخ وبدخشان به دربارهای صفوی کشانده شده اند، چون میرك سبزواری، محمدباقر سبزواری وفصیحی هروی که شاه عباس در سال ۱۶۲۱ م هرات آمده شعر اورا پسندید ووی را باخود به مازندران برد . ومیرزا اعجاز هراتی که در نثر و نظم تمایل به طنز پردازی داشت ومیربقایی بدخشی . (۴)

خصوصیت دیگر این دوره که سیمای شعر را مشخص میساخت رواج بی حد وحصر تصوف بود، تصوف این دوره عاری ازهرگونه جوهر مبارزه وپیکار بود . شعرا در توجیهات صوفیانه سرنوشت جهان و انسان تسلی دل شکسته و نا امید خویش را جستجو می کردند و نکوهش نامه های دنیای مادی و هستی

---

(۱) میرزا محمدطاهر نصر آبادی. تذکرهٔ نصر آباد . تهران ارمغان ۱۳۱۷، ش. ص ۳۳۸.

(۲) ملاعبدالنبی فخر لزمانی قزوینی تذکرهٔ میخانه باهتمام احمد گلچین معانی اقبال. تهران، ۱۳۴۰ ص ۸۲۵.

(۳) نصر آبادی، همان اثر، ص. ۴۲۰ تا ۴۲۱

(۴) نصر آبادی، همان اثر ص ۱۲۱ – ۱۵۱



عيني را چون افيوني براى خويش و در دمندان مأيوس ديگر مى سرودند . سايۀ يأس صوفيانه بر تمام ابعاد زندگى گسترده بود و موازى با وضعى كه در هند جارى بود ، يعنى افزايش حيرت انگيز شمارۀ مجاذيب و قلندران . در افغانستان نيز ترك دنيا و زاويه نشينى ، سخت درميان با سواد و بى سواد پسنديده افتاده بود . اكثر شعرا صوفى و رياضت كش و گوشه گير بودند حافظ مزارى مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصارى بود مير حمدى سيستانى از مجاذيبى بود كه سر و پا برهنه مى گشت و آشفتۀ كابلى در ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت .

«سبك هندى» مناسب به بيان اميال سر كوفته و احساسات صوفيانۀ شاعر ما و براى پروازهاى دور تخيل او از دنياى مادى به جهان ذهن و اوهام ، استعاره تشبيه و زبان انعكاس سخت مجرد ، بيگانه نما و ابهام آميز را در اختيار داشت . بنابر آن شعر اين دوره مطابق ارزش نما هاى «سبك هندى» سروده مى شد كه به علت نبودن زمينۀ پرورش پايۀ بلند نداشت .

نكتۀ مهم ديگر درمورد خصلت ادبيات اين دوره آنست كه بر اساس جنگ رقيبانۀ صفويان و فيودالهاى شيبانى و هشترخانى براى تصاحب هرچه بيشتر خاك هاى كشور ما كه برخورد تعصب آميز مذهبى شيعه وسنى را در بطن خويش داشت و با فشارى امپراتورى بابرى در زاويۀ سوم اين مثلث دنياى شعر و ادبيات درى كه سابق بر آن در قلمرو فراخى گسترش يافته چند بعدى وشامل عناصر فرهنگى گوناگون بوده به سوى متلاشى شدن ميرفت و آهسته آهسته در چوكات ملى منحصر مى گرديد .

جنبش هاى آزاديخواهانۀ توده هاى زحمتكش ما با دو نيرو مواجه بود يكى فيودال هاى داخلى فروخته شده به قوه هاى اشغالگر و ديگرى اردوى زورمند آن دولت ها .

درد‌وام تقسیم خاکهای افغانستان ولایات شرقی وشمال‌شرقی (بلخ ، تخار ، بدخشان) تحت فرمانروایی حکام شیبانی، تیموری‌و محلی بسه تدریج ارتباط خویش‌ را ازمراکزاداری هندوماوراالنهر گسستندوشکل تقریباً مستقل‌ را اختیار کردند. این حالت آرامش داخلی این مناطق را تأمین میکرد. درولایات غربی وجنوبی تسلط دولت نظامی صفوی را اردوی نیرومندی پاسداری میکرد دولت صفوی قیام هرات، مقاومت اندخوی و قندهار و بلوچستان را فرو شکست و با غارتگری ودست درازی به مال وجان مردم که ازسوی عمال صفوی صورت میگرفت توانست تا قرن ۱۸ جلو مبارزات آزاد یخواهانه مردم را بگیرد. مخصوصاً کشمکش امیرهای غلجایی ودرانی برزمین‌های قلات جنبش‌های ملی راضعیف ساخته بود. تنهادر شرق کشوراز آغاز قرن ۱۶ تا قرن ۱۷ قیامهافرو نه نشست هر چند منتج به پیروزی نشد اما نبرد های آزاد میخواهانه را در جنوب کشور برانگیخت .(۱)

مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ جنبش نیرومندروشانی به‌سر کردگی بایزیدانصاری مردمتصوف وصاحب طریقهٔ مخصوص و مؤلف تصانیف مذهبی چون حالنامه‌و خیرالبیان برضدامپراتوری بابر آغاز یافت. پس‌ازبایزید پسرش‌جلال الدین وبعداز اواحداد برادرزادهٔ جلال‌الدین‌وسپس عبدالقادر پسر احدادیکی پی دیگر مبارزین را رهبری نمودند .

پس از شکست یافتن عبدالقادر از سپاه شاه جهان و وفاتش در سال ۱۶۳۶ تاسی سال دیگر جنبش روشانی تقریباً خاموش گردید . بار دیگر درسال۱۶۶۶ ــ آخند چالاك وباکوخان یوسف زایی مجدداً پرچم مبارزه را علیه تسلط بابری به خاکهای افغانستان برافراشتند.

---

(۱) غبار؛ همان اثرص ۳۰۷،

قیام میرویس هوتك دربرابر گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان محسوب می شود. پس از مرگ میرویس در سال ۱۷۱۵ پیشوایی جنبش به برادرش عبدالعزیز تکیه کرد که او را محمود برادرزاده اش کشت. ومحمود از ۱۷۱٦ تا ۱۷۲۵ پادشاه بود. ومحمود را اشرف به خون خواهي پدر به قتل رساند واشرف نیز در سال ۱۷۲۹ در جنگ با سپاه نادر افشار کشته شد. پس ازشاه اشرف شاه حسین هوتکی مدتی در برابر قشون اعزامی نادر افشار مقاومت کرد تاسر انجام در سال ۱۷۳۸ تسلیم شد.

درسال ۱۷۱۷ عبدالله خان حکومت ابدالي هرات را اساس گذاشت که در سال ۱۷۳۱ به دست نادر برافتاد. نادر تا سال ۱۷٤۷ فرمانده خراسان بود.

دورهٔ حکمرانی هوتکی ها درجنگ برای فراختر کردن قلمرو سپری شد و به مسایل فرهنگی و در آنجمله به ادبیات توجه لازم صورت نگرفت.

درفرجام این بحث باید یادآورشد که فقدان چنان مرکز اداری که تکثیر نسخه های دواوین شعرا را پشتیبانی نماید ودر پهلوی آن پریشان حالی مردم که فرصت پر داختن به تلاش های فرهنگی را کمتر داشتند باعث گردید که تك نسخه های مجموعه های شعرشاعران این دوره درآشوبها از دست بر ود و تا زمان ورودصنعت چاپ به افغانستان جز یکی دونسخه ازیکی دو شاعرچیزی به جا نماند، بنابراین اصل داوری بر شعر این دوره که بیشتر بر اساس چند نمونهٔ نقل شده درتذکره ها صورت می پذیرد تنها میتواند تصویر مغشوشی از چگونگی وضع هنرشاعری رادراین یك ونیم قرن نشان دهد. پس به جزشعرایی که دیوان شان در دسترس بوده است در بارهٔ شعر دیگران سخن گفتن و قضاوت کاریست دشوار.

ه) دورهٔ بیدل گرایی یاعصر بیدل

ازنیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹

ازنیمهٔ قرن ۱۸ باتأسیس دولت مرکزی ابدالی وتوجه امرای آن خانواده به شعرو هنر، بازکاخها مرکز تجمع شعرا و هنرمندان گردید. درعهد حکومت ابدالی زبان دری زبان رسمی دربار بودواکثر پادشاهان ورجال دولتی قبیله ابدالی بزبان دری شعرمیگفتند و به شعر دری علاقمند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته یی ازادبیات وشعردری کردند. تیمورشاه، شاه شجاع شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق، عبدالله خان دیوان بیگی و کیل الدوله همه درشعردری شهرتی ومقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به «سبک هندی» درسراسر قرن ۱۷ ونیمهٔ اول قرن ۱۸ دراین دوره جهت معینی یافت وبدور محوروا حدی متمرکز گردید. دردربار تیمورشاه درانی حلقهٔ ادبی تشکیل شدکه ازاعضای آن خودشاه، میر هوتک افغان، لعل محمدعاجز طبیب ومیرزا قلندر بودند. فضای این حلقهٔ ادبی بامشاعره های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل(۱۷۲۱ – ۱۶۴۴م) که در «سبک هندی» مقام و مکتب خاصی داود گرم می شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بودکه توسط شعرای ماکه درهند یاآسیای میانه سفرکرده بودند، به افغانستان آورده شد وبیدل که درآنوقت هرسال سالگرد وفاتش را شعرای شاه جهان آباد باتجمع برمزارش وخواندن اشعارش برگزارمی کردند(۱) وآوازهٔ سخنش آسیای میانه وافغانستان رامسخر کرده بود، ازواقف وهاتف وطالب آملی وکلیم وفیضی جلوتر افتاد وسخنوران افغانستان رابدنبال خود کشید. بیدل گرایی درسایهٔ برج وباروی دربار رو بیدورافتاده ترین گوشه های کشور ریشه دوانید.

---

۱) غلام همدانی مصحفی. عقد ثریا.

عهد شاهان درانی از نظر سیاسی پرحادثه و ناآرام بود و بار جنگ‌ها بدوش رعیت سنگینی می کرد و به نوبت خود آتش‌ها و زد و خوردهای تازه‌تر را می افروخت.

در این دوره مالیات به اجاره داده می شد چون در اثر جنگ ها اقتصاد زراعتی پامال می شد، مردم تقاضای عظیم دولت را در باب مالیات پاسخ گفته نمی توانستند و مستاجران نمی توانستند، زر خزانهٔ دولت را برسانند. چنانچه عزیزالدین وکیلی فوفلزایی در کتاب تیمورشاه درانی درضمن واقعات زمان تیمور شاه می نویسد: «اعلیحضرت تیمورشاه نظر به پراگندگی اوضاع وعدم دارایی فرمانی به اسم شیخ عبداللطیف خان که در آغاز سلطنت، موصوف حیثیت وزیر مالیه راداشت صادر نمودو متن فرمان اینکه از عمال مستاجران زر سرکار را حصول نموده و بزودترین فرصت تحویل خزانهٔ شاهی نماید.» (۱)

شیخ عبداللطیف تمام مستاجران حاضر کابل را آگاه ساخت واز جمله به نبال کاکا عبدالخالق سدوزایی که مستاجر شکارپور و مبلغ شش لك روپیه باقی داده بود، کسان خود را فرستاد، عبدالخالق برادر خود را به‌شکارپور روان کرد، اما هنوز زر نرسیده بود که عبداللطیف با فرستادن مکرر محصلان اورا به ستوه آورد. وی ناچار با چند نفر از ملازمینش شبا شب به سوی قندهار گریخت که‌سخن به قیام کاکا عبدالخالق وشورش قندهار و یورش به سوی پایتخت کشید. بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود و صوفیگری و (سبك هندی) درمیان شعرای افغانستان رواج زیاد داشت، تصوف پردامنه و به کمال رسیدهٔ بیدل که درمحیط هند با رنگ‌های شیوهٔ تفکر و زیست هندی رنگین شده بود، زبان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته بار مزوکنایه و صنایع

---

۱) عزیزالدین وکیلی فوفلزایی. تیمور شاه درانی. کابل، ۱۳۳۳. ص ۶۴.

لفظی و درسویهٔ عالی برای اکثریت شعرای ما دلنشین و مطلوب بود . چون عرفان بیدل وغزل های صوفیانهٔ او با همان شکل افادهٔ منحصر به فرد ودراوج تمام ارزش های هنردر باری راجمع داشت، نه تنها درعرصهٔ صد سال یعنی ازنیمهٔ قرن ۱۸ تا نیمهٔ قرن ۱۹ طبقات حاکمهٔ افغانستان به پخش و گسترش آن تلاش ورزیدند، بلکه دردوره های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی و مردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است. و گاهی غلبه یافته، برتاج سنت گرایی و تقلید و عنعنه پرستی مسلط بر ادبیات درخشیده است و تا امروز طرفدارانی درمیان شعرای افغانستان دارد.

شایستهٔ یادآوریست که تا امروز بیشترشعرصوفیانه وعقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته وبه آن دلبسته اند وازآن درکار شاعری اثرپذیرفته اندویا بیشتردر دوره های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل و گرایش به شیوهٔ شاعری اوچون نوعی سنت گرایی وتقلید و برخوردی بیمار گونه به شعرو ادبیات ظهور کرده است و استادانی مانند عبد العلی مستغنی دردورهٔ « ادب فنی » وقاری عبد الله ملك الشعرا در دورهٔ « شعرسبك جدید » که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع واندیشه های مترقی او متوجه گردیده وجوه واقعگرایانهٔ شعر بیدل را و پیشروی های او را در استعمال زبان و شیوه های توصیف و تجسم ستارهٔ را هنما قرار داده اند.

در این مبحث مرادما ازمکتب بیدل همان یك جهت از مکتب هنری او، ومقصود ازبیدل گرایی، توجه به عرفان بیدل وتقلید ازغزلهای صوفیانهٔ اومیباشد .

ازچهره های تابناك شعردرعهد تیمورشاه یکی میرهوتك افغان است، پسر محمدزمان که درعهد احمدشاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب و مشاور تیمورشاه درسفرو حضر بود. درشعر ازبیدل پیروی میکرد ودراین سبك سرآمد روزگار بود. ازقصیده و نامه ها بیکه دوست و شاعرمعاصرش

عاجز کابلی در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده است، برمی آید که عده‌یی از معاصران، همیشه در منزل افغان با عاجز جمع میشده اند و «بیدل خوانی» می کرده اند. توجه میرهوتك افغان به شعر بیدل به‌آن پیمانهٔ بود که اکثر مضامین اشعار بیدل درسخن او راه یافته است. مثلاً موضوع این بیت بیدل :

زسودای چشم تو تا کام گیرم　　　دوعالم فروشم دو بادام گیرم

درین بیت میرهوتك دیده می شود:

گر به سودای دوچشم تو بود دسترسم　　　دوجهان گیرم و قربان دو بادام کنم

سال تولد و فوت میرهوتك را نمیدانیم؛ اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار خود را درسال (۱۲۰۳ هـ .ق) (مطابق ۸۹–۱۷۸۸ میلادی) تمام کرده است. (۱)

میرزا لعل‌محمد عاجز یکی دیگر از شعرا وطبیب دربار تیمور شاهست که ازشاه به تاریخ ربیع الاول سال ۱۱۹۲ عبدالشافی‌خان لقب یافت . وی تا سال ۱۲۲۸ هجری قمری زنده بود، به‌کمال پیری رسیده است . چنانکه خود گوید :

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی　　　این بار سبك ما به‌چه مقدار گران بود

تاریخ تولد و فوتش در دست نیست ، عاجز اکثر غزلهای بیدل را تخمیس

---

(۱) برای کسب اطلاع بیشتردربارهٔ میرهوتك افغان رجوع شود به: مقالهٔ عاجز افغان‌یاافغان عاجز نوشته حافظ نور محمد کهگدای. مجلهٔ کابل سال ۱۳۱۲ . ویادی از رفتگان . تألیف خسته . دولتی مطبعهٔ کابل : ۱۳۴۴ و مقالهٔ آقای عبد الحی حبیبی دیوان اشعارا علیحضرت تیمورشاه . مجلهٔ کابل . سال سوم. شماره ۸ ، وامان التواریخ. عبدالمحمد مؤدب السلطان‌جلد هفتم ، تیمور شاه درانی تألیف عزیزالدین وکیلی(بخش تذکرهٔ‌شعرای دور تیمور شاه) و مقالهٔ خسته زیرعنوان «افغان» در مجلهٔ عرفان. شماره ۸ سال ۲۰- عقرب ۱۳۳۵ وتذکرهٔ روز روشن ومقاله‌آقای سرور گویا زیرعنوان «دیوان میرهوتك افغان» در مجلهٔ کابل شماره دهم سال‌سوم.

کرده خود نیز به شیوهٔ بیدل غزل می‌سرود ، از شعرای « سبک هندی » به‌شوکت نیز توجه داشت. عاجز ، میرهوتك افغان ومیرزا قلندردوسعان صمیمی وهم‌عقیده بودند نه تنها از شیوهٔ شاعری بیدل پیروی میکردند؛ بلکه به‌وی ارادت میورزیدندو به‌حیث پیر و پیشوای معنوی می‌نگریستند.

درسنهٔ ۱۲۰۴ که‌شاه مراد بیك‌حاکم بخارا به مرزهای شمالی افغانستان رخنه کرده ، تیمور شاه سوی بلخ‌شتافت ومیرهوتك ومیرزا قلندررا نیز باخود برده‌وعاجزدرکابل ماند. وی‌در قصیدهٔ ۲٦ بیتی خودبه‌یادآن‌دودوست گرامی چنین می‌نویسد :

اول فصل‌ربیع وآخرماه صیام
بود کز نیرنگ کاری‌های دهر بی مدار

برمن عاجز بلایی شد محیط ازچارسو
دربرویم بسته‌بود ازشش جهت راه فرار

داشتم از جمله یاران دویار مهربان
چون‌دوچشم خودعزیز وخورد بین‌ونیك کار

آن‌دوتن همچون دولب سر پوش حرف وصوت‌من
من‌ازایشان چون سخن مشهور هر شهرودیار

آن یکی ازبی نظیری‌شوکت وقت‌سخن
وان یکی ازطبع سالم صائب این روزگار

آن یکی‌میرهوتك شاعری درافغان لقب
وآن یکی میرزاقلندر باغ معنی رابهار .. (۱)

---

(۱)مفصل‌شرح حال‌عاجز رادر تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها تالیف‌آقای محمد حیدر ژوبل ، کابل -۱۳۳۰ ص۲۲۳ و عاجز افغان و افغان عاجز ، یادی ازرفتگان ، تیمورشاه درانی که در موردشرح حال میرهوتك اشاره‌کردیم میتوان جستجو کرد .

میرهوتك افغان نیز دراشعارش ازدوستی خود باعاجز یاد کرده است؛ مثلاً در این غزل :

من وعاجز سبب عرض تمنای همیم
محفل افروز هم وانجمن آرای همیم . . .

میرزا قلندر که آرامگاهش امروز در پریان پنجشیر به بابا قلندر معروف است، فرزند شاهین داد است که در پریان در خانوادهٔ متدینی تولد یافت. علوم متداول را در پنجشیر و قطغن فرا گرفت ،در شاعری به شهرت رسید و در سلك مصاحبین تیمورشاه در آمد . (۱)

بیدلگرایی در عهد فرزندان تیمورشاه نیز ادامه یافت . شاه شجاع در شعر از پیروان بیدل بود.در دیوان او اکثر غزلها به اقتفای بیدل سروده شده است، مثلاً این غزل :

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق جانان در بغل
مجروح وغرق بحر خون از زخم هجران در بغل(۲)

این وزن و قافیه و ردیف را بیدل سخت پسندیده و غزلهای زیبا و استادانه در آن قالب سروده است، با این مطالع :

ای از خرامت نقش پا خورشید تابان در بغل
از شوخی گردرهت عالم گلستان در بغل(۳)

عمریست چون گل میروم زین باغ ،حرمان در بغل
از رنگ دامن بر کمر از بو گریبان در بغل(٤)

---

۱) جهت مزید معلومات رجوع شود، به مقالهٔ محمد هاشم انتظار . شرح حال ملاقلندر . مجلهٔ آریانا شماره اول سال ۱۳.

۲) شاهشجاع.دیوان.مطبع اسلامیهٔ لاهور.ص۱۸۲.

۳) بیدل. کلیات.جلد اول(غزلیات). پوهنی مطبعه،۱۳۴۱،ص۸۰۷.

۴) همانجا ص ۸۱۶.

محو جنون ساکنم شور بیابان در بغل

چون چشم خوبان خفته‌ام ناز غزالان در بغل(۱)

می‌آید از دشت جنون گردم بیابان در بغل

توفان وحشت در قدم فوج غزالان در بغل(۲)

وشهزاده عبدالرزاق پسر زمانشاه نیز در غزل پیرو بیدل است، مثلاً این غزل او:

بسی دارم بر و چون مه و لی چشمان مستستش

دوا فعی حلقه‌ها بر بسته و بر گل نشستستش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من و آن فتنه بالایی که عالم زیر دستستش

اگر چرخست خاکستش و گر طوبیست پستستش(۳)

در باریان شاعر وشعرای درباری بیدلگرایی را تا اواسط قرن ۱۹ بصورت تمایل ادبی مسلط بر قلمرو ادبیات پخش کردند چنانکه سردار علم خان علم پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهد احمد شاه بابا و وکیل الدوله تیمورشاه در شعر دری پیرو بیدل بود خودش در غزلی چنین اشاره به موضوع دارد:

کن علم را در سخن‌سازی به شهر قندهار

پیرو صاحبدلی چون حضرت بیدل مزا (٤)

سردار مهردل مشرقی متولد در ۱۲۱۲ ه. ق (مطابق ۹۸ – ۱۷۹۷) ومتوفی در ۱۲۷۱ ه. ق. (مطابق ۵۵ – ۱۸۵٤ م) در قندهار محافل بیدلخوانی

---

۱) همانجا ، ص ۸۱۸ .

۲) همانجا ، ص ۸۱۸ و به همین وزن و قافیه و ردیف غزلهایی ازمخفی خراسانی وقدسی نیزداریم وشاید از شعرایی دیگرهم موجود باشد .

۳) بیدل همان اثر ص ۷۷۲

۴) عزیزالدین و.کیلی همان‌اثر ص۲۱۹ و ۲۲۰.

دایر میکرد و شعرأ را به پیروی از بیدل تشویق مینمود ، خودش هم بهروش بیدل شعر می گفت . (۱)

سردار غلام محمد طرزی که در سال ۱۲٤۵ هـ ق (مطابق ۳۰ — ۱۸۲۹ م) در شهر قندهار تولد شده در سال ۱۳۱۸ هـ . ق (مطابق ۱۹۰۱ — ۱۹۰۰ م) در دمشق وفات یافته است بیشتر به تقلید از قدما شعر می گفت و بخصوص پیر و بیدل بوده و بعد از او پسرش محمد امین عندلیب متولد در سال ۱۲۷۱ هـ ق (مطابق ۵۵ — ۱۸۵٤ م) از طرفداران جدی شعر بیدل بود .

وی در ثنای بیدل وشعرش گفته است :

زبان جوهر شمشیر زهر آلود میباید

رگ تب لرزه و بیم است مر دطبع بیدل را

وبر اقتفای بیدل جای دیگر چنین تأکید میکند :

پیرو بیدل گلزار سخن شو عندلیب

مرشد صاحبدلان و اهل معنی بیدل است (۲)

بیدل گرایی مـحدود بدر بار نمانـد . شعرای زیادی در گوشه های مختلف افغانستان بـه آن پیوسته وشعر بیدل در اکثر حلقههـای ادبی راهش را باز کـرد . میرزا عبدالواسـع طبیب پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بود ومیر مجتبی الفت کابلی که در سال ۱۲۲٤ هـ.ق تولد یافته ودر سال ۱۲۹۸ هـ ق وفات کرده دیوان خود رادرسال ۱۲٤۹ تمام نموده که در آن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد (۳)

---

۱) خسته . یادی ازرفتگان ص ۱۰۸.

۲) محمد سرور گویا . آثار نزدیکان . مجلة کابل شماره ۱۱ - سال ۲ .

۳) آریانا دائرة المعارف. افغانستان. کابل ۱۳۰۰ هـ ش. ص ۳۲۳.

میرغلام شاه ذوقی دروازی متوفی درسال ۱۲۵۲ه.ق(مطابق ۳۷ــ ۱۸۳۶) از پیروان بیدل وصائب بود.(۱)و عبدالواحد صریر که درسال ۱۲۲۳ ه.ق (مطابق۹ ــ ۱۸۰۸ م) درخرم سمنگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرمی بود ودرشعراز بیدل پیروی می کرد وحتی در نامه ییکه ازاو مانده است تأثیرسبك نثر بیدل بوضاحت دیده میشود.(۲)

نصرالدین وارث شبرغانی که شاعري متصوف بود درشعر سبک بیدل را می پسندید (۳) میرمحمد غوث کامل متوفي در ۱۳۳۶ ه.ق که در فقه وحدیث و تفسیراستاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعرمي گفت و به حافظ وصائب نیز علاقه داشت.

درهدورهٔ بیدلگرایی تقلیدازشیوهٔ سخن پردازی بیدل تنهاسودی که بهشعر دری آوردهمانا تشجیع شعرا بود به استعمال ترکیب ها وعبارات تشبیه واستعاره جدید، مخصوصاً بهروش بیدل درهمان محدودهٔ موضوعات عشق وفنا شدن و پشت پازدن بههستی مادی وغیره که ازنظر ارزش های زیبایی شناختي به تکامل شعرو به غنای بیشترآن توانست کمکي بنماید.

دراین دوره مانند هردورهٔ ادبی دیگر بیرون جریان عام وسلط شعرایی قرار داشتند که بیشتر به تقاضاهای اجتماعی می پرداختند و موضوعات شعر خود را اززندگي خود و جامعه انتخاب میکردند. سردستهٔ اینگونه سخنوران که تعداد شان نهایت اندك است. عایشه شاعرهٔ نام آور افغانستان است. عایشه کههر چند خود وا بسته بهدودمان سلطنتی بود، بوبرخی ازغزلها یش که بروزن

---

۱) خسته. همان اثر.

۲) خسته . همان اثر ،ص۵۴.

۳)آریانا،دایرة المعارف،افغانستان،ص ۳۲۵.

وقافیهٔ بعضی غزلهای معروف حافظ سروده‌شده‌است، بیداد اجتماعی وخود سری امراو مردم فریبی‌ها را به باد انتقاد گرفت ودر بخش عمدهٔ دیوان خود به‌مناسبت کشته شدن فرزند جوانش فیض‌طلب در نبرد کشمیر باسوگنامه‌های دردناکی بزبان‌ساده‌در پیکار باسیاهکاریهای قلدرمندان برآمد و تصاویر درخشانی ازجامعه وزندگی مردم ودربار را بدست داد.

یکی دیگر ازخصوصیات دورهٔ بیدلگرایی رجوع شعرا وهنرمندان است از کشورهای همسایه به سوی دربارهای افغانستان کـه میرزامحمد واصل فروغی اصفهانی شاعر، شهاب ترشیزی شاعر، محمد هاشم لاهوری نقاش و آقا بابای اصفهانی حجار از آن شمارانند.

درنیمهٔ قرن نزدهم تجاوزمسلحانهٔ سپاه برنانوی به خاک افغانستان(۱۸۳۸—۱۸۳۹) حادثهٔ تکاندهنده‌یی بود که لزوم اتحاد طبقات وقشرهای مختلف مردم رانشاداد. عده‌یی ازشعرای کشور باآزادیخواهان پیوستند وباسلاح شعردرپیکار آزادی میهن وارد شدند این دوره راکه دورجنگنامه سرایی و شعر رزمی نامیده ایم، یکی ازدوره های تابناک شعردری میباشد پس ازاین معرفی خواهیم کرد.

ز) دورهٔ جنگنامه سرایی و شعر رزمی
(ازنیمهٔ قرن‌نزدهم تاآغاز قرن‌بیستم)

بهارسال ۱۸۳۹ رویداد تلخی‌زنده‌گی مردم‌افغانستان راازبنیاد تکان داد. قشون سی هزار نفری انگلیس براساس تصویب پارلمان آن کشور براین‌خاک حمله‌کردند. درسر راه متجاوزین نبردهای دفاعی مردم آتش‌های کم‌دوامی افروخت که سپاه انگلیس ازآن‌همه باپیروزی گذشت ودرمیان برق‌سرنیزه‌ها

شاه‌شجاع را بر تخت کابل نشاندند و این حادثه بیش از هر چه بر غرور ملی مردم آزادی دوست ما، آسیب رساند و خشم ها را برانگیخت.

این حادثه وقتی اتفاق افتاد که مردم ما از مداخله های بیجای «فرنگی» به ستوه آمده بودند و حتی دربار که همیش در مذاکرات باز ما مداران برتانوی بر دو نکته یکی ضمانت شکل میراثی سلطنت بر اولادهٔ امیر و دیگری حفظ امنیت داخلی کشور با کمك پول و سلاح هنگام شورش های احتمالی تأکید می کرد، روزی رسید که از این دو تقاضای معمول نیز صرف نظر کرد. امیر دوست محمد در یکی از مذاکرات گفت که من نمیخواهم سلطنت را به خانوادهٔ من تضمین کنند و مردم افغانستان خواهش دارند که حکومت برتانیه در کشمکش های داخلی شان نیز مداخله نکند و حل دعوی های شانرا بخودشان بگذارد. براستی این تقاضای جدی مردم بود که امیر را واداشت که حتی در حالتیکه تخت به آسانی بین برادران سدوزایی دست بدست می شد این ضمانت را نخواهد.

مردم دل آزردهٔ ما به قیام های خونین برخاستند و امیر دوست محمد خودش را کنار کشید. درسال ۱۸٤۱ آزاد یخواهان چاریکار را گرفتند. درشیخ آباد نزدیك غزنی قوای انگلیس تارومار شد. قبایل باشندهٔ درهٔ خیبر ضربات محکمی بر انگلیس ها وارد کردند. روحانیون جهاد را اعلان نمودند. درسراسر کشور ما شعار پیکار متحد علیه دشمن پخش شد. درکابل سران وطن دوست قبیله ها طرح قیام مسلحانه را ریختند و رستاخیز بی امان صفوف گستردهٔ مردم روز دوم نوامبر سال ۱۸٤۱ آغاز یافت. مردمان شهری، پیشه وران، دکانداران و دهاقین اطراف شهر برا قامتگاه «برنز» حکمدار انگلیس حمله ورشدند و ورا کشتند. سپاه انگلیس که در حومهٔ کابل اقامت داشت محاصره شد و در این وقت اکبرخان پسر امیر دوست محمد با شش هزار نفر مسلح وارد کابل شد.

زیر آتش پیکار گرم آزاده یخواهان، قوماندانی اعلای انگلیس مجبور به تسلیم بلاشرط شد و سخن به آنجا کشید که از سپاهیان اشغالگر یکی جان به سلامت نبرد و حتی شاه شجاع نیز بهای تجاوز را با خون خود پرداخت.

این جنگ ها که در تاریخ به نام «نخستین جنگ افغان و انگلیس» یاد می‌شود، طبقات مختلف مردم ما را متحد ساخت که با یکپارچگی برای آرمان مشترک و حیاتی که عبارت از آزادی کشور و نجات زندگی از ننگ اسارت بود، پیکار کنند. تعدادی از شعرا که به مردم زحمتکش نزدیک بودند، در ین نبرد ها با سلاح برندهٔ شعر داخل شدند و مشعل آزادیخواهی را فروزانتر کردند واما تعداد دیگر که از نظر کمیت نیز فزونی داشتند بی توجه به حوادث مهم زمان و تقاضای جامعه تقلید از قدما را ادامه دادند و همان موضوعات مکرر را با تعبیرات کهنه و تکراری بیان نمودند و از مدیحه سرایی دست نگرفتند.

در این دوره به همت شعرای دستهٔ نخستین، شعر در خدمت زندگی قرار گرفت و شاعر احساس مسؤولیت کرد که با هنرش به سوال مهم روز پاسخی جستجو کند. در جهان شعر از نظر اندیشه، واقعگرایی (به معنای عام کلمه) به کرسی نشست. و این جنبش واقعگرایی هم آورد ملیونها پیکارگر راه آزادی نیروی عظیم یافت و نفوذی عمیق، تا آنجا که در حصار ارزش های هنری قرون وسطی نیز رخنه کرد و قصاید مدحی را نیز متأثر ساخت.

امیر شیرعلی با ریفورمها ییکه به مشورهٔ سید جمال الدین افغانی آورد مالیه را از جنس به نقد تبدیل کرد. سپاه را اساس زمان بخشید و بر تعداد شان افزود. چنانکه در سالهای ۶۰، قرن ۱۹ به پنجاه هزار می‌رسید و تشکیلات پولیس را اساس گذاشت، پست عصری را تأسیس کرد، با اصلاحات دیگر از این قبیل پشتیبانی مردم را جلب نمود. میرزا محمد نبی خان پسر میرزا سعید احمد خان

متولد درحدود ۱۲۴۷ ومتوفي درسنه ۱۳۱۸ (۱۹۰۱-۱۹۰۰ م) در قصیده یی خواست به مدح امیر بپردازد واما نتوانست از بیان مشتي واقعیت ها فراتر برود بجای مبالغه های معمول دراین نوع شعر به این بیان ساده اکتفا کرد :

... آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس

آنکه فرمود در ان جمع همه پیشه وران

آنکه شد ساخته در دورهٔ او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

جمله با رعب و مسلح همه چون شیر ژیان (۱)

بازدر نوامبر سال ۱۸۷۸ دولت برتانیه که از سالها پیش پلان تقسیم افغانستان راطرح کرده بود بهانه یی بدست آورد و ۳۵ هزار سرباز مسلح را وارد افغانستان نمود. پیکار افغان وانگلیس آغاز یافت. امیرشیرعلی تخت کابل را به پسرش سردار محمد یعقوب گذاشت که با انگلیس معاهدهٔ گندمك را امضاً کرده.

این معاهده هرچند درظاهر صلح مؤقت راسبب شد اما مورد تأیید مردم قرار نگرفت وعلیه آن شورش ها آغاز یافت. محمدجانخان وردك وملا دین محمد معروف به ملامشك عالم در بسیج کردن ورهبری قشون ملی جهاد فراوان کردند. به پاسخ تلاش های آزادیخواهانهٔ مردم ما دولت برتانیه جنرال رو برتس را با قوای قهاری به افغانستان فرستاد که تا بالا حصار، هزاران مرد وزن این خاك باسر و سینه راهش را سد می کردند.

۱- افغانستان . از نشرات آریانا دائرةالمعارف ، سال ۱۳۳۴ - ص۳۲۵.

درسال (۱۸۸۰) انگلیس‌ها بر غزنی مسلط شدند وهزاران رزم آور مسلح با تبر راکه بارها قشون منظم انگلیس راشکست داده بودند، از تیغ کشیدند. انگلیس‌ها یعقوبخان را از تخت فرود آوردند و امیر عبدالرحمن را که ازماورا النهر آمده بود، به پادشاهی افغانستان پذیرفتند ومعاهده یی باوی امضا کردند.

درباره یکی ازنبرد های مردم با دشمن آزادیشان در حومهٔ شهر کابل مؤلف عین الوقایع می‌نویسد که چگونه سپاه بی‌راهبری وسلاح کافی با توپ و تفنگ انگلیس می‌جنگیدند تا آنکه ازتپه بالا رفته درصف انگلیس‌ها شکست آوردند ومی‌نویسد که‌چگونه‌زنان با مشکهای آب درمیان‌شان دلیرانه‌خدمت می‌کردند ازچهارصدزن هشتادوسه نفر درآن‌روز کشته‌شد وجنگاوران افغان بعدازشش ساعت جنگ آسمایی را گرفتند وانگلیس هارا راندند (۱) این گفته بهترین سند آنست که هر وجب این خاک با خون هزاران زن و مرد آزاد شده است و بهترین گواهی فداکاری زنان جامعهٔ ماست و به بهترین‌وجهی نشان میدهد که‌جنگ‌های افغان وانگلیس درعمق‌جامعه مشتعل می‌شد وهیچ گروهی ، هیچ قشری وهیچ طبقه یی بیرون آتش‌نمی‌توانست بماند.

محمدغلام غلامی ولد ملا تیمورشاه شاعری ازقریهٔ آفتابه چی کوهستان حوادث‌جنگ اول‌افغان وانگلیس‌را به نظم کشید وجنگنامه یی بروزن‌شاهنامهٔ فردوسی سرود (۲)

کارنظم جنگنامه‌درسال۱۲۵۹ (۱۸۴۳ م) به‌پایان رسید وخود شاعر ۴۷سال

---

۱) ـ عین‌الوقایع ص ۱۹۰ .

۲) ـ درباره درك بهای تاریخی این اثررجوع شود به‌مقاله‌های «یك‌اثرمهم جدیدراجع‌به جنگ های اول افغان وانگلیس » و ممیزات جنگنامهٔ مولینا محمدغلام کوهستانی به‌قلم احمدعلی کهزاد .مجله ژوندون شماره‌های دوم وسوم سال‌پنجم .

بعد از آن یعنی در سال ۱۳۰۶ (۱۸۹۰م) وفات یافت . سال ختم جنگنامه مصادف بود با باز گشت امیر دوست محمد به کابل و جلوس دوبارۀ او بر اریکۀ سلطنت .

غلامی اثر خویش را بعد از حمد و نعت با توصیف امیر دوست محمد آغاز میکند و عنوان و رهایی یافتن سردار محمد اکبرخان از بند پادشاه بخارا ، آخرین عنوان متن چاپی اثر است که در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) از طرف انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است (۱) .

چنانکه از مقدمۀ احمدعلی کهزاد برمی آید ، چاپ کتاب از روی یگانه نسخۀ بدست آمده ، تهیه شده است که از آخر افتادگی داشته است بنا بر آن با نویسندۀ مقدمه میتوان موافقت کرد که بدون شبهه از تاریخ رهایی سردار محمد اکبرخان از بند تا تخت نشینی مجدد امیر دوست محمدخان حوادث زیادی رخداده است که می توانست بیانگر فصیح قهرمانی های ملی مردم این کشور باشد مگر افسوس که آخرهای کتاب افتاده است و نمیتوان در بارۀ آن تا پیداشدن نسخۀ پورۀ کتاب چیزی گفت . استاد کهزاد در مقدمه می نویسد : «شاعر علاوه بر این کتاب غزلیات دیگری هم داشته که برخی از آن در کتاب تحفۀ شاهنشهی در موزۀ کابل موجود است (۲) .

در «تحفۀ شاهنشهی» اشعاری هست از شاعری به تخلص غلام نه «غلامی» و حتی در موارد یکه وزن شعر تقاضا می کرده که «غلامی» ذکر شود باز هم شاعر به آوردن کلمۀ «غلام» اصرار ورزیده است . (۳)

۱- مولینا محمدغلام غلامی کوهستانی .جنگنامه مطبعۀ دولتی . میزان ۱۳۳۶.

۲- همان اثر ص۳.

۳- مثلاً در این بیت که به جای «غلامی» «غلاما» گفته شده است . (دعای ازدیاد عمرو اقبال غلاما کن بهردم درهمه حال (ص۲۶۸ - ۲۶۹).

بنا بر آن چونکه در بیت‌ها و رباعی هاییکه در حاشیهٔ متن اصلی کتاب نوشته شده شاعر تخلص خود را هم غلامی نوشته است (به قول کهزاد در مقدمه) بی تأمل نمی توان تخلص شاعر را غلامی پذیرفت.

در نسخهٔ بدست آمده نام اثر معلوم نبوده است و حین چاپ با توجه به متن کتاب آنرا «جنگ نامه» نامیده اند. چون در وقت چاپ به سبب خرابی نسخه، کلمه ها مصرع ها و حتی بعضی بیت‌ها خوانده نشده بجای آن نقطه چینی کرده اند واین وضع در پهلوی آنکه کلماتی غلط چاپ شده وکلماتی هم غلط خوانده شده بحث وقضاوت را بر کتاب غلامی بر اساس متن چاپی موجود دشوار می‌سازد به ویژه آنکه متن اصلی نیز در کتابخانهٔ نسخ خطی کمیتهٔ دولتی کلتور دستیاب نشد. بهرحال در بارهٔ این اثر ارزنده و مهم تاریخ ادبیات کشور ما با یك نظر تحلیلی میتوان نکته هایی را برشمرد.

با همه پیوستگی حوادث «جنگنامه» شاعر تمایل خاصی دارد که هر حادثه را در قالب قصه یی مستقل بیان کند و باختم آن حادثه پایان قصه را اعلان نماید و باز گاهی با مقدمه و گاهی بی مقدمه حادثهٔ دیگری را شرح دهد.

نمی توان گفت که قهرمان عمدهٔ جنگنامه چه کسیست. امیر دوست محمد میر مسجدی خان، سردار محمد اکبرخان، شاه شجاع، ویا هیچکدام. البته سخن از قهرمان عمده نمیتواند در میان باشد. بدون قهرمانان مثبت مانند اشخاصیکه ذکرشان رفت وقهرمانان منفی مانند لات (مکناتن) برنس (برنز) داکتر ژراردوغیره در سراسر جنگنامه نقش فعالی دارند و توجه را جلب میکنند، اما بنگاهی ژرف پیدا است که شاعر در حوادث گوناگون انبوه مردم رادر محل آزمایش می گذارد و کنش هاو واکنش هایشانرا می سنجد وحالات روانی کتله‌ها را در اوضاع خاص نشان میدهد. در این سنجش البته تاریخ ومعیارهای آن

راهنمایی شاعر است. به‌همان اندازه که‌شاعر‌درشرح حوادث از تصرفهای هنری به‌نفع تاریخ پرهیزمیکند وایکاش‌که نمی کردوحتی‌دراما تیزم حوادث را که دردسترس اوقراردارد و مثلاً با کمی دست کاری میسرمی شود با بیان مؤرخانه نابود میکند قهرمانان جنگ‌نامهٔ غلامی هریك با ضعف و قوت خود و خصوصیت های روحی شان تصویر شده اند و آن خصوصیت ها را ما بیشتر از واکنش هایشان در برابر رویداد ها درمی یابیم. تصاویرذهنی که از قهرمانان بدست میدهد مانندفردوسی با تشبیه آنان به‌شیر،شیرنر، شیرژیان، پیل،پیل دمان، اژدها وغیره صورت می گیرد وفراتراز آن از قهرمانان شاهنامه چون‌رستم واسفندیاروافراسیاب‌وسهراب نیزدرتصویر قهرمانان کمك‌میجوید. لشکر ، بیشتربه کوه یادریا تشبیه می‌شود مثلاً دراین بیت‌ها:

در آن بزمگه حیدر نامدار بهرگوشه‌رو کردچون‌اژدهار(ص۶۰)

به تنهایی آن حیدر نامور در آن گله مانند آن شیرنر (ص ۶۰)

بغریدچون کوس بر پشت پیل بجنبید لشکر چودریای نیل (ص۵۳)

* * *

برون گشت از لشکر شهریار سواران جز نیلیان سی هزار

ببستند صند وق بر پشت پیل روان گشت‌و آنگه‌چودریای نیل (۸۲)

بسوی قعله تیز بنهادرو بجنبید با لشکری همچو کوه (ص ۶۲)

مسأله مهم دیگر مسألهٔ مرگ است. مرگ پایان زندگی هانیست بل که‌آغاز زندگی های شکوهمندی برای قهرمانان است. بدین معنی که فقط مرگ‌است که قهرمان را درین بست ها به یاری می رسد و آنان را دلیری خارق العاده می‌بخشد ودست بدست مرگ‌است که قهرمان تن به خطر های بزرگ می‌زندو

سلامت بدر می رود، مثلاً در جنگ امیر دوست محمد و برنز سردار محمد افضل که عرصه را تنگ می بیند روسوی پدر می کند.

به شه گفت افضل که ای کامران نماند کسی درجهان جاودان

ازین زندگی مرگ برتن نکو که باشیم اینگونه بی آبرو... (ص۱۹۳)

شاعر چنان در بیان رویداد ها سرگرم می شود که به محیط قصه ها کمتر می پردازد وطبیعت که هرچند یکی دو جای به نظر میخورد تابع حادثه است وموازی با آن تأثیر حادثه را برخوانند. شدت می بخشد: دل شب از کشتگان مستمند می‌شود. شب جامهٔ سیاه به‌تن می کندو به سوگواری می نشیند. شب با دل ناامید بر کشتگان می گرید وصبح ازغم گریبان می‌درد وغیره (ص۵۹) تصویر زمان با استعاره وتشبیه پیچیده تر صورت می گیرد، البته با مقایسهٔ شاهنامهٔ فردوسی، مانند افتادن آفتاب از بام فلک و برکشیدن خسرو آفتاب کلاوه زرینش را و یا این تصویر دمیدن سپیده:

چوباز سپید سحردر رسید به جنگل دل زاغ شب بردرید (ص ۲۶)

غلامی درسرودن جنگنامه سخت زیرتأثیر فردوسی قراردارد وحتی سخن استاد طوس‌چون تضمین هم‌در اثرش‌راه یافته‌است‌وچون توارد هم. مثلاً در جایی می گوید:

چه خوش گفت فردوسی نامدار (*) که این نکته‌دارم ازاو یادگار

«پسر کو ندارد نشان پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر» (ص۶۵)

ودرجایی دیگر گاهیکه برنز باسردار محمداکبر سوار برپیل بود و با امیر دوست محمد می‌رسد برنز بد های شاه لب می گشاید ومی گوید:

... همه ساله بخت تو فیروز باد همه وقت روز تو نو روز باد

(*) این مصرع بامصرعی ازسعدی توارددارد که: چه خوش گفت فردوسی پاکزاد...

به تو هر که کج باز داند زمان — شود خوار و روز ار و شکسته روان (ص ۱۵)

در شاهنامهٔ فردوسی گاهیکه رستم و اسفندیار در کنار هیرمند ملاقات میکنند رستم در پایان سخن ها اسفندیار را دعا میکند :

همه ساله بخت تو پیروز باد — شبان سیه پرتو نوروز باد (۱)

چون جنگ‌ها و جنگ افزار هانو است استعاره ها و تشبیه‌های تازه در جنگنامهٔ غلامی دیده میشود که در حماسه های کهن جستجو شده نمی‌توانند وشاعر با بیان بی‌تکلف وروان چنان به سرعت رویدادهارا حکایه میکند که خواننده تا پایان درعمق حوادث می‌ماند. برای مثال این گفته ها وصف یکی از صحنه های جنگ را ازحماسهٔ غلامی نقل میکنیم :

... بدین گفته یکبار همه‌سرکشان — زدند دست درمار آتش فشان
برآمد فغان از دهان تفنگ — بجوشید در کام دریا نهنگ
وزان سوی هم خیل نصرانیان — فگندند آتش هم اندر جهان
سراسر سیه شد جهان همچودود — برآمد فغانها به‌چرخ کبود
وزان پس ببارید غمبا ره غم — وزونامدا ران کشیدی الم
بغرید غرابه در روز کین — چو سیماب لرزید روی‌زمین
همی خشت بر خشت برج حصار — بیفگند آن اژدر پر شرار
چو نزدیک دیوار نصرانیان — رسیدند با لشکر بیکران
وزان‌سوی هم نامداران جنگ — زدندی به تیر و به خشت و به‌سنگ
ولی کافران رو نبر تافتند — که دیوار بر پنجه بشگافتند
چنان می‌زدند سرکشان ازدرون — که شد خندق قلعه پرموج خون
بسی خیل نصرانیان کشته شد — که این دورهٔ قلعه چون پشته شد

---

(۱) فردوسی. شاهنامه. متن انتقادی. جلد ششم ، مسکو: ۱۹۶۷. ص ۲۴۶.

از آن فوج کس زنده یک تن نماند ⁝ فلک بر یلان آفرین ها بخواند
همی توپ یکدم نبودی قرار ⁝ بهارید بر همچو ابر بهار
چو بر نس‌مرین کار را دیدسخت ⁝ بلرزید بر سان برگ درخت
بگفتا که تا یاد دارم بکین ⁝ نشورید با ما کس اندر زمین
همی ریش برکند و برباد داد ⁝ یکی حیله اش آندم آمد بیاد ...
(ص۱۱۶۰)

تشبیه تفنگ به‌مار آتش فشان و تشبیه توپ به‌اژدر پرشرار و تشبیه میدان کار زار به‌سحاب از تازه‌های این اثر درزمینهٔ زبان است‌وماننداین تشبیها تی دیگر نیز دارد .

غلامی در کار برد کلمات گفتاری تردیدی ندارد وهر گاه که‌لازم افتد بجای زهر زار و بجای شهر ، شار استعمال میکند و ناشر جنگنامه با تأسف بدون توجه به‌این خصوصیت سخن غلامی درجایی «زار» را «زهر» ساخته که بیت چنین شده است :

کسی کوهمی‌مبرد ازدست‌زهر ⁝ پس‌از مرگش‌ترپاک‌نا یدبکار (ص۶۱)
و «شار» در بیت‌های زیادی آمده‌است‌چون این بیت‌ها ازصفحه ۶۲:
که درسید آباد دارند قرار ⁝ بهل دارند آیین یغمای شار ...

• • •

بدان‌سان گذشتند ز پهلوی‌شار ⁝ که‌آگه نشد کس‌از آن گیرودار ...

• • •

کنون تا بکی داری اینجا قرار ⁝ بباید که پویان شوی‌سوی‌شار ...

غلامی شاعر جنگ نامه بیشتر به معنای امروزی کلمه هنرمنداست . بیشتر تکیه به‌احساس خود میکند هم‌در توصیف اشخاص و اشیا و هم درتصویر حوادث

ودر گزینش کلمات و استعمال زبان کمتر به ارزش های ادبیات قدیم پابند است واما در مجموع از نظر هنری در کار خود پیشرفت زیادی ندارد به توصیف های مشخص و دقیق تازه زیاد دست نمی یابد. تصویر صحنه ها اکثر باوسایل تصویر متداول یعنی استعاره وتشبیه مروج در آثار حماسی قدیم صورت می گیرد. خواننده کمتر به دنیای ذهن قهرمانان راه می یابد وشاعر پهلوهای نمایشی حوادث را فرومی گذارد وقربانی بیان تاریخ نگاری ساده می سازد.

یکسال بعد از جنگنامۀ غلامی ملا حمیدالله حمید کشمیری پسر مولوی حمایت الله نیز حوادث نخستین پیکارهای افغان وانگلیس را به نظم کشید و با نظر داشت اهمیت سیمای سردار محمداکبر در آن حوادث کتابش را «اکبرنامه» نامید.

حمید در قرن هژدهم میلادی تولد یافته درسال ۱۲٦٤ ه ق(۱۸٤۷–٤۸)(*) ازجهان رفته است. آثار منظوم اوعبارتست ازاکبر نامه، شکرستان، چاینامه وبی بوجنامه واز آثار منثور حمید دستور العمل وناپرسان نامه را تذکره نویسان نام برده اند. (۱)

حمید چنانکه درسرآغاز اکبر نامه می نویسد تصمیم داشت که کار نامه های سردار محمد اکبر را طوری به شعر بیاورد که مردم بدانند سخنوری در زبان دری با سعدی وحافظ و فردوسی پایان نیافته وخریداری اگر سراغ شود شاعر توانا امروز هم هست وشعر خوب امروزهم سروده می شود وبنا بر آن قصه های

(*)دکتر گ . ل . تیکو درپارسی سرایان کشمیر تاریخ وفات اورا ۱۸۴۸ قید کرده است چاپ تهران. ص ۱۶۲.

۱ - سیدحسام الدین راشدی . تذکرة الشعرای کشمیر -۱۶۷۹ ص ۲۵۱.

دوکتور گ . ل . تیکو . پارسی سرایان کشمیر- ۱۳۴۲ ص ۱۶۲.

آن جنگها را از اشخاص مختلف که باشندهٔ آن نبردگاهها بوده اندشنیده و روایت‌ها را پهلوی هم گذاشته بردرسترین روایت‌ها واقوال مؤکد منظومه اش را بنا کرده است.

... بپرسیدم ازمردم هوشیار | که بودند باشندهٔ آن دیار
در اخبار بود اختلاف کلام | بهم داده تطبیق گفتم تمام
من ازخود جز آرایش بزم خویش | نگفتم درین قصه یك نکته بیش (۱)
روایت چنین کرد آن راویه | که آنروز بودا ندر ان هاویه

(ص ۱٦۲)

و مخصوصاً درمیان راویان حمید کسانی هم بوده اند که چشم دیدهای خودرا قصه کرده اند واین اطلاعات دقیق و مشخص سبب آن شده است که رویدادهای تاریخی واقعبینانه بیان شده وشیوهٔ بیان نیز با تشریح جزئیات وخصوصیت‌های ارزشناك صحنه‌ها واشخاص رنگ داستان پردازی واقعی رابگیرد.

ازنام اثر برمی آید که سراسر منظومه ستایش نامهٔ رزم‌ها ودلیری‌های اکبر باشد وشاعرشاید پیش ازانکه دست بکار شود چنان عزمی داشته است؛ اما اسناد دقیق وباورکردنی ودرست که توسط اشخاص آگاه وگاهی شاهد حوادث دراختیار حمید گذاشته شده است اورا بیشتر شیفتهٔ حقایق تاریخی ساخته است تا سیمای اکبر یا کس دیگر. در این منظومه شخصیت ها چنانکه از آزمایش تاریخ برآمده اند تصویر می‌شوند پایداری واستقامت شان سربازی هایشان ودر مواردی لغزش ها وخطاهایشان همه صادقانه وصمیمانه تجسم می یابد وحمید به نفع هیچکس از اظهار حقیقت چشم نمی پوشد. اکبرنامه به قول خود حمید در سال ۱۲٦۰ تمام شده وشاعر دریك سال آنرا سروده است.

۱- حمید کشمیری، اکبرنامه، کابل ۱۳۳۰ ص ۲۳٦.

حمید کتاب خود را با فرار شاه شجاع الملك به لودیانه و رسیدن تخت کابل به امیر دوست محمد شروع میکند .

تیمورشاه درانی درسال ۱۲۰۷ وفات یافت و ۳۷ فرزند بعد از خود گذاشت که ۲۴ آن پسر بودند. بعد از تیمورشاه، زمانشاه پادشاه شد. زمانشاه برای اتحاد ملت لازم دید که نفوذ سران قوم را از میان بردارد و به تحریك یکتن از متنفذان رؤسای قبیله های مختلف، برادرزمانشاه، شهزاده شجاع را علیه او تقویه کردند. زمانشاه فرمان اعدام تمام رؤسای قبایل را صادر کرد . فتح خان پسر پاینده خان از حصار قندهار فرار کرد و در گرشك با دیگر برادران خود پیوست و محمود را که در آنوقت در ایران بسر میبرد برضد زمانشاه سلاح انتقام ساخت و محمود به سر لشکری فتح خان کابل را فتح کرد . زمانشاه به جلال آباد گریخت و به قلعهٔ عاشق شنواری پناهنده شد که درهمانجا به امر محمود کورش کردند . شهزاده شجاع در پشاور از کورشدن برادر تنی خویش خبرشده به سوی کابل لشکر کشید . بر کابل دست یافت و محمود را زندانی کرد و برخود شاه شجاع الملك لقب گذاشت . محمود از زندان رهایی یافت و به یاری فتح خان عرصه را بر شاه شجاع الملك تنگ ساخت تا آنکه به کوهستان ختك متواری شد و شاه محمود بار دیگر بر تخت کابل دست یافت . بعد از شماری رویدادها مانند کور شدن فتح خان در هرات و کشته شدن او به دست محمود و جلوس دوست محمد بر تخت سلطنت کابل انگلیسها شاه شجاع الملك را که دربند بسر می برد به تسخیر سلطنت کابل تشجیع کردند و در سال ۱۸۳۹ قوای انگلیسی با هجوم وحشتناکی برخاك افغانستان شاه شجاع را به بالاحصار کابل آوردند . نخستین جنگ های افغانان و انگلیس ها از همان تاریخ آغاز می یابد .

چنانکه پیشتر اشاره کردیم دراکبر نامهٔ حمید کشمیری تاریخ بر منطق راستین خود استوار است یعنی گردانندهٔ چرخ رویدادهای تاریخی کتله های

مردم اند نه ، فلان شاه و شاهزاده. حمید کشمیری با نبوغ هنری به این کشف ارزنده راه برده است و دراکبرنامه شخصیت ها هر کدام جای خود را دارند و به اندازهٔ نقش تاریخی شان بها گذاری می‌شوند.

قهرمان همیش پیروز نیست، همیش دستش بالا نیست و همیش تیرش به هدف نمی‌خورد. تزلزل و شکست و اشتباه و ضعف هم دارد رویین تنی دراکبرنامه دیده نمیشود. شکست با همه دلایلش و پیروزی با همه دلایلش استادانه تصویر می‌شود.

زمانیکه امیر دوست محمد از زندان نصرالله‌خان امیر بخارا فرار کرد و تا کوهستان افغانستان خود را رساند و بعد از نبرد ناکامی که به کمک مردم خلم با انگلیس ها انجام داد با نومیدی افراد با قیماندهٔ سپاه را مرخص کرد. در سیغان سران کوهستان نزدش آمدند و از بیداد انگلیس‌ها شکایت کردند و از دوست محمد خواستند که به جهاد کمر ببندد. گفتند که نیروی مصمم و یکپارچهٔ مردم که دیگر از آزار فرنگی به ستوه آمده اند پیروزی را ضمانت خواهد کرد.

امیر دوست محمدرا سران مردم قوت قلب بخشیدند و در صف نخستین نبرد قرار دادند. تصویری که حمید از دوست محمد خان و سران مردم کوهستان می‌نگارد در خور توجه است :

... چو بنمود چندی به سیغان مقر / کهستانیان را رسید این خبر
همه سروران حد کوهسار / چه از بوم نجرو چه از چاریکار
برفتند ورفتند چون دادخواه / شکایت ز جور فرنگی و شاه :
«بگفتند ش ای میر کشورکشای / بنامت سزد وصف ظل خدای
جهان آفرین تا ادم نفخ صوار / نسازد زما هرگز این سایه دور
چه گوییم بر ما فرنگی چه کرد / شجاع دورروی ازدورنگی چه کرد

ز حد جورو بیداد ر اداد داد
همه خاک این شهر بر بادداد

بد یدیم از حد ستمگاری ی
خدارا بما باز کن یاری ی

بگفت: «ای بزرگان روشن قیاس
نبرد آزمایان دشمن شناس

چه خیزد ز دستم که یاری کنم
بدست تهی مایه داری کنم

من از بیم دشمن به کهسارها
چو شیران بجویم بن غارها

کجا زور سرپنجه ام تارها
کنم دیگری از دم اژدها

همه کابل و هند و سند و فرنگ
بکین خواهی من کمر بسته تنگ

کجا طاقتم تا به تنها تنی
ببندم کمر بر سر دشمنی

از آنها نترسم چنان وقت کار
که از مردم کابل و قندهار

اگر شیر نر گرگ را خو نکند
ولیکن به همجنس خود چون کند»

بگفتندش: ای سرور نامدار
از این غم دل خویش درهم مدار

که افغان زما بیش دل خسته اند
به جنگ فرنگی کمر بسته اند

از اینجا زدست تو خنبک زدن
وزانها پی رزم طنبک زدن

مخالف بما بس نخواهد شدن
مددگار او کس نخواهد شدن

که هر کس ز ز نبور خورد دست نیش
رسیدست هر یک به پاداش خویش

هراسی زجنگ فرنگی مدار
که زن نیست شایستهٔ کارزار

برو به فنی شیر گیری کنند
چه امکان که با ما دلیری کنند

تو بر جنگ کن اسپ را تنگ تنگ
دگر ما و میدان و فوج فرنگ

کمر کرده وادر تماشا نشین
لبرد هنر بران و بهران ببین

چو تازیم یکبارگی بارگی
بسازیم زانگونه خونخوارگی

که دشمن همه جامه در خون زند
چو خرچنگ در قعر دریا خزند...

وزمانیکه به سرکردگی محمدزمان خان بارکزایی عده یی از آزادیخواهان برتو
دا کشتند و هنوز می اندیشیدند که چگونه به غله خانه سرکاری دست یابند تا غازیان

نیرو گیرند و سپاه دشمن در گرسنگی بیچاره شود که خبر قتل برنز در شهر شهره شد و مردم با انبان و جوال به سوی غله خانه یورش بردند. هرچند پیروزی دست نداد؛ اما برای سران قشون ملی آزمایش پرثمری بود که از آن استفاده عظیم کردند، دانستند که غله خانه با قوای مجهزی پاسبانی می‌شود و یگانه راه دست یافتن به آن منفجر کردن یکی از دروازه‌هاست با نقب. و همان بود که از علی نقاب کمک خواستند و او هم این کار را با کامیابی انجام داد.

حمید می‌نویسد:

شنیدم که گردان کابل زمین | چو کشتند برنس به شمشیر کین
پسر ستند از دشمن بدگهر | بیفتاد در دست شان سیم و زر
زکم یابی غله و قحط نان | همه کس نظر داشت بر غله دان
بزرگان دین پر ورو نامور | در اندیشه بودند با همدگر
که بر غله دان حمله پی آوریم | به نیروی مردی به یغما بریم
که تاغازیان را درین ترکتاز | مهیا بود توشه و برگ وساز
اگر قحط افتد به فوج فرنگ | بیابند از روزی تنگ تنگ
هنوز آن بزرگان به تدبیر کار | که این ماجرا شهره شد در دیار
به یکبار شد ازدحام عوام | بجوش آمده برزن و کوی و بام
چپ و راست نادیده رفتند پیش | نه آگه که هست اندرین نوش نیش
بخود هر یکی داشت خیك وجوال | بامید یغمای مال و منال
چو نزد یک رفتند از غله دان | زد از دور یند وق و شاهین فغان
که ای شوخ چشمان بمانید پس | که هست اندرین خانه هم نیز کس
خبردار شد لات مغرور و مست | که برغله دان دشمن آورد دست
ز ترکی سپاهان جنگی سوار | فرستاد شمشیر زن یک هزار

همه غرق آهن ز پا تا به سر
سلحشور و پرزور چون شیر نر

چو سیلاب جوشان، خروشان چو ابر
چو تندر غریوان، شتابان چو ببر

سوی اهل کابل نهادند روی
بگردون شد از مرد و زن های و هوی...

(ص ۱۵۰)

جنگ ها یکه در تاریخ به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس یاد می شود در واقع به همت و سربازی مردم شهر بوده که گاهی رهبری منظمی داشته اند و گاهی نه، به پیروزی انجامیده است و همین جمعیت های پراگنده ضربه های اصلی واساسی را بر پیکر دشمن وارد کرده اند. یکی از صحنه های جالب و گرم در کتاب حمید جنگ زنان و مردان واهل بازار شهر کابل است با قشون دوازده هزار نفری انگلیس که به امر ملك شریف از بالاحصار به شهر سرازیر شده بودند. حمید آن نبرد جانسوز را که به پیروزی وسرافرازی شهریان کابل انجامیده است چنین تصویر میکند :

...چو لشکر به بازار کابل تمام
درآمد برآمد خروش عوام

زن و مرد پیر و جوان سو به سوی
ستادند بر برزن و بام و کوی

هم از بران کابل پس و پیش راه
گرفتند بر لشکر کینه خواه

نمودند در کوچهٔ تنگ بند
ز بام و در غرفه های بلند

بهر کس فتاد آنچه در دم بدست
بفرق سر خصم سرکش شکست

نهانی غزالان نخچیر گیر
که گاهی شکاری زدندی به تیر

در آن جنگ آشفته چون ماده شیر
زبالا زدندی بالا و زیر

زهر روزن و برزن و پیش طاق
بر آمد صدای تراقا تراق

یکی را به سر کاسه یی از هوا
بیفتاد و شد کاسهٔ سر جدا

یکی خمرهٔ گاو دوشه به دست
برآورد و بر فرق دشمن شکست

دگر را شکستند بر سر سبو
که شد حلقه اش راست اندر گلو

تو گفتی که در گردن آن هنود — شد از آسمان طوق لعنت فرود

یکی را بیفتاد طشتی ز بام — فتادش به سر طشت و طشتش ز بام

یکی را بسر آب جوشان فتاد — دگر گشت از نار سوزان به باد

چو سودا بیان اهل بازار ها — به جنگ و جدل با خریدار ها

ز سودا که در بار خود داشتند — کسی بی دم نقد نگذاشتند

دکاندار گردی ز کین بر فراشت — نمک سنگ و سنگی که در پیش داشت

چو سنگ فلاخن به میزان نهاد — بیفگند بر دشمن بد نهاد

ببین بازی گردش روزگار — که چون سنگ شد رایج آن دیار

عجب هرج و مرجی که از مرد و زن — نمی گفت کسی جز بگیر و بزن

چنان رونقی یافته کار مرگ — که بازار گردید بازار مرگ

دلیران کابل چو شیران مست — بغل بر کشوده بر آورده دست

به بندوق و شاهین و تیغ و تبر — جهان را نمودند زیر و زبر

تفنگ آنچنان زد بلا را صلا — که کابل شده وادی کربلا

به مردم چنان تیغ شد جان گسل — که از رحم شد گوله را نرم دل

تفنگ آمد از خشم ز انسان بجوش — که نارش برون آمد از راه گوش

چنان شعله زد شوره در سرکشی — که شد کرهٔ خاک هم آتشی

هوا گیر شد دود همچون سحاب — که شد اندران ناپدید آفتاب

ازان ابر بارید باران مرگ — حبابش سر و نیم سرها و ترک

سپاه فرنگ اندران جای تنگ — چو صیدی گرفتار در پا لهنگ

زجان دست شسته به جنگ و نبرد — به مقدور خود هیچکس کم نکرد

ولیکن چو بود آسمان وز مهین — بر آنها کمر بستهٔ خشم و کین

بدیدند کوتاه دست ستیز — نهادند ناچار رو در گریز ...

(ص ۱۴۷ تا ۱۴۹)

گردنکشان اکبرنامه که صحنه های باشکوهی ازنبرد تن به تن شانرا حمید هنرمندانه تصویر کرده است عبارت اند از سردار غلام حیدر ، سردار محمد افضل عبدالله خان چکزایی ، شمس الدین خان پسر سردار محمد خان برادر امیردوست محمد، تاج محمد خان ،عارف کشمیری و امیردوست محمد و خود محمداکبر خان .

محمداکبرخان درنبرد با هر یسنگ که ناشناخته او را می کشد و در جنگ تن به تن با تن میجر پامکناتن که او را هم به قتل می رساند چون پهلوان حماسه ها تصویر می شود؛ امادر این حماسه اکبرورز مهایش هرگز به شکوهمندی و درخشانی سیمای غلام حیدر خان در جنگ غزنی نیست. عارف کشمیری پرخاشگر پرهنر در جنگ با سپاه پانزده هزار نفری لات و باسردار محمدافضل خان که حمید سردار پسلانش می نامد در جنگ با کانلی در کوهستان برابری کرده نمی توانند. در جنگ هر یسنگ که افضل خان دادمردانگی میداد، جهانگل خان ناصری درین جنگ با اکبرخان خیلی یاری کرد. حمید موضوع را چنین حکایت میکند:

وزان سوی اکبر دران رستخیز | دو دل بود در فکر جنگ و گریز
یکی را سر از تن جدا ساختی | بدیگر کس از پا در انداختی
یکی را تپانچه چنان زد بجوش | که مغزش برون آمداز راه گوش
هزبر افگنی جانگل نام او | بدو گفت : وای سرور نامجو !
در ننگ آر مگریز نا کرده جنگ | مزن سنگ بر شیشهٔ نام و ننگ
ره سخت پیش است و دشمن زپس | نماند زما درجهان زنده کس
بفرض محال ار بروز حیات | ازین ورطه باشد مقدر نجات
ولی پیش مردان به وقت عتاب | چگویم از شرمساری جواب
نکو گفت رستم که مردن به جنگ | بسی بهتر از زندگانی به ننگ

چو پرسد چگویی جواب پدر		نظر دوز تر کن زسستی گذر
به این سردی و گردی و جست و خیز		تو شیری، نزیبد زشیران گریز
بکن گرم جولان چو مردان مرد		تگاور مخالف بر آور بگرد
از ین گفتن آن پشت بر کرده شیر		شد ایستاده باسی سوار دلیر
بیکبار گی بار گی تیز کرد		بجولانگری گرم مهمیز کرد...

(ص ۴۵ و ۴۶)

گفتیم که داشتن آگاهی دقیق از جریان حوادث حمیدرا کمك کرده است تا نقش مردم را در تعیین فرجام رویدادها در یابد وشخصیت ها را درست و دقیق بها گذاری کند و صداقت هنریش در سراسر این حماسهٔ ملی بی خدشه بماند . در پهلوی آن این آشنایی نزدیك با موضوع در شیوهٔ داستان سرایی حمید ، در شرح حوادث و تصویر نگاری صحنه ها و اشخاص نیز تأثیر کرده و بیشتر او را براه داستان پردازان واقعگرای برده است و چه زیبا بود که این شیوه توجه دیگران را نیز جلب می کرد و در ادبیات ما راهی برای خودش می کشود . مثلاً در توصیف جنگ تن به تن دوست محمد با داکتری (ازار دوی کابلی) این بیت ها را در اکبرنامه می خوانیم :

...به تندی چو برق و به تیزی چو تیر		بیاورد حمله بسوی امیر
زبس خشم دندان بهم بر زنان		به خاك از دم آتشین در زبان
بروتش زگوش از سر کین شده		جبینش چو کیمخت پر چین شده
امیر دلاور تگاور جهانید		چو آب روان سوی آتش براند
سرویش در زیر دندان گرفت		بکف تیغ چون برق رخشان گرفت
به سبلت چو شیر ژیان تاب داد		زخون عدو تیغ را آب داد...

(ص ۱۲۲)

حمید کشمیری تمام جزئیات صحنه را توصیف نمی کند؛ بل که به روش بعضی داستان پردازان واقعگرای به یکی دو خصوصیت صحنه یا حالت یا شخص اشاره میکند. یکی دو خصوصیت مهم که خواننده را کمك میکند تا تمام صحنه، حالت یا شخصی را به اتکای تجارب شخص تصور کند، مانند بهم خوردن دندانها، چین جبین و بروتهای داکتر که از گوش‌ها یش نیز فراتر سر کشیده و حرکت امیر گاه حمله یعنی زیر دندان گرفتن ریش که برای مرد شرقی باریش دراز هنگام غضب یا آغاز کار مهمی حرکتی نمونه وارو اصطلاح تیپیك است وتاب دادن بروت نیز مانند آن در تخیل کردن صورت ظاهری وحتی حالت درونی قهرمان خواننده را یاری میکند.

ونیز در جای دیگر مثلاً لشکر شهزاده شاهپور برادر فتح جنگ و محمد زمانخان بارکزایی را که در دشت مرنجان رو بروی هم صف کشیده اند، در سه بیت چنین توصیف میکند:

سپاه محمد زمان شش هزار   سه چندان زشهزادهٔ نامدار
مقابل ستادند باهم به جنگ   هوارا گذرگاه کردند تنگ
سرریش بر ناف واطراف دوش   ده انگشت سبلت برون تر زگوش

(ص ۲۱٤)

که این چند خصوصیت یك چند وسه چند بودن تعداد سپاهیان، فشردگی صفوف وریش های انبوه درازشان باسبیل ها یکه از گوش ده انگشت بیرون زده است اگر باجنگ افزارها وجامه های جنگ که باربار ذکر شان در گذشته رفته است و خواننده در خاطر دارد بکار تجسم صحنه گرفته شود تصویر روشن ومشخصی به‌خواننده میدهد تصویر یکه کمك میکند تاخواننده تمام جنب و جوش حوادث‌را تصور کند وحتی‌سمت انکشاف حوادث‌را نیز حدس بزند.

«لات» برنز و دیگر فرماندهان اردوی انگلیس، شجاع، محمود، جوانشیر و ملك، سیماهای منفی اکبر نامه اند. تاریخ تعیین کننده است که نقش چه کسی مثبت و نقش چه کسی منفی بوده است. اشخاص به معیار نفع کشور و مردم سنجیده می شوند.

محمودخان از قوم جوانشیر به تحرك و تطمیع شاه شجاع حاضر شد که دروازهٔ حصار غزنی منفجر سازد و ملك نیز با وی متحد شد. گاهیکه غلام حیدرخان از نبردگاه جهت دم راستی به حصار برگشت یکی از دروازه ها منفجر شد و دشمن در داخل حصار هجوم آورد. غلام حیدرخان تن تنها با هزاران نفر داخل پیکار شد تا آنکه به امر شاه شجاع با کمند ها اورا گرفتند و کشان کشان نزد شجاع بردند. قضاوت حمید در بارهٔ محمودخان چنین است:

دومحمود بین کز یکی غزنو اند　　　چسان خوانده هر یك به وضعی شوند
یکی رازروی وفا بر عوام　　　برحمت همه خلق گیرند نام
دگر شد به مولای خود بیوفا　　　بود تا ابد لعنتش در قفا . . .
(ص ۹۳ و ۹٤)

توصیف کرکترها بیشتر به سخن خود شاعر و توسط کنش و واکنش خود کرکترها در حالات و رویدادهای مختلف صورت می گیرد و گاهی از زبان یك کرکتر و با قضاوت او تصویر کرکتری دیگر کشیده می شود، مثل اینکه دوست محمدخان در پیامی که به اکبر می فرستد می گوید:

که غزنین شجاع ستمگر گرفت　　　به تلبیس محمود حیدر گرفت
ز آتش بسی خانه برباد کرد　　　کنون روسوی سید آباد کرد . . . (ص ۹٤)

کرکتر شجاع درجا های مختلف با زبان دیگر قهرمانان توصیف شده است و مفصلترین آن حرفهای شجاع الدوله پسر محمدزمانخان بارکزاییست. شبانگاه که شاه شجاع الملك پنهانی با پالکی به بالاحصار برمی گشت،

شجاع الدوله سر راهش را گرفت و به پاسخ تحقیر یکه از شجاع شنیده بود با کنایه های تلخ فهماند. که قصد خونینی دارد . پاسبانان شجاع را کمک کردند که فرار نماید؛ اما از تیغ دستهٔ شجاع الدوله جان به‌سلامت نبردند. شجاع الدوله شاه شجاع را که از پالکی بیرون جهیده بود، درمیان جوی آب یافت ، در حالیکه برق تیغ بالای سرشاه شجاع قرار دارد چنین صحبت پراحساس ودردناك وتلخی میان دوحریف می‌رود:

بگفتش که ای شیرشور یده سر | چه کردم که بستی بخونم کمر
چه صحبت بیاری‌دران گیرودار | که پرسد زخون منت کرد گار
که کشتم ترا تا بخون ریزیم | زخونش بدامن در آویزیم
چوخود گرز نی برسرماه تیغ | نشاید زدن بر سر شاه تیغ
خدا یاد کن بگذر از کین من | فرامش مکن حق دیرین من
شجاعش بگفت ای‌ستمکاره کیش | تو کی‌شاه‌بودی که‌خوانی به‌خویش
تو بومی که بودت زشاهی خطاب | شد این بوم از ظل شومت خراب
سیه مست‌چون فیل جنگی‌شدی | مدد گار فوج فرنگی شدی
خرابی به‌غزنین و کابل رسید | بهر خانه دست تطاول رسید . . .
چواین گفت تیغش چنان‌زد به فرق | که‌درخون خودشد دران‌جوی‌غرق

(ص ۲۰۶)

درمیان تصاویر قهرمانان اکبرنامه مخصوصاً قهرمانان منفی اثر، بعضی تصویر های خنده آورو جود دارد که برجسته ترین آنها این‌دو تصویراز دو سپاهی فرنگیست در نبردیکه دوست محمد خان باداکتر کرده است:

بیامد دگر تندر و بی‌چو یار | بقامت چومار و به‌حمرت چونار
چنان بینیش بود در چشم شور | که تا بوت‌اندر میان دو گور

دهانش چو گور پراز ترس و بیم — ز دندان پر از استخوان رمیم
تنش کوه الوند گردن چو میل — غلام بنا گوش او گوش پیل
لبانش لب چه دهن چون مغاك — چو آواز خر نعره اش هولناك . . .

(ص ۱۲۳)

وتصویر دیگر چنین است :

رسید از پسش زشت رویی دگر — بجای کله داده طشتی بسر
سراسر برش از برص داغ داغ — دریده دهن تا گلویش چو زاغ
وجودش چو بوزینگان پرزه وی — ززنگار چشمش زشنجرف روی
دوسوراخ بینیش چاه سیاه — که از اندرون رسته دارد گیاه
امیر از غضب نعره چون شیر زد — روان بر سرش رفته شمشیر زد
فرنگی بیاورد بر سر سپر — به عیاری از پس بلذ دید سر . . .

(۱۲٤)

این تصاویر در واقع هجو نامه ها ییست از قهرمانان منفی. در پهلوی آن شکل دیگر تصاویر طنز آمیز در اکبر نامه کارتونهای ساده ییست با چند خط که یك قهرمان از دیگری می کشد. نمونه های آنرا در نامهٔ هریسنگ به امیر دوست محمد وجواب دوست محمد به هریسنگ می یابیم ومانند آنها را در شاهنامهٔ فردوسی در نبرد رستم واسفندیار نیز می توان یافت. این کارتونها نیشخندها ییست که در پهلوی حرف های نرم ومسالمت آمیز قهرمانان فروتن خشم وتهدید وتوصیف های داغ از نبردهای خونین حماسه را از نگاه احساس ولحن غنی می سازد وچون نسیم گوارایی در فضای گرم وشکوهمند جنگ ها میسوزد. در دل پذیر ساختن فضای حوادث اکبر نامه تأثیر چنین کارتونها که شمار شان اندك است با خوانش دقیق محسوس می شود. مثلاً زمانیکه مردم کابل

بعد از کشتن برتر به خزانه حمله کردند و با افروختن تودهٔ کاه آنرا آتش زدند حمید دود و آتش سوزی را تصویر میکند و با یك خط تصویر خنده آوری از شاه نیز می کشد که از نظر موقف شاه در آن حالت بر علاوهٔ تنوع بخشیدن به فضای قصه اهمیت دارد:

چنان گشت زان کاه آتش بلند — که دودش به کیوان رساند کمند
چنان دود شد منتشر هر کنار — که شه عطسه می زد ز با لا حصار...

(ص ۱٤٦)

حمید در پایان هر حکایت به شیوهٔ اکثر داستان پردازان ادب کهن دری به ساقی خطاب می کند و اما به جای شراب، چای میخواهد. این «چاینامه» های حمید، اگر بتوان چنان تعبیری را بکار برد، برای یك مجلس قصه خوانی شرقی مناسب تر است تا ساقینامه های قدیم و این نکته هم از نوآوری های پسندیده وارزشمند است. در اینجا چند بیت از «چاینامه» ها را از نظر می گذرانیم:

بیا ساقی از چای جامی بیار — مرا ده به شکرانهٔ اختصار
که صد داستان در یکی داستان — بیان کردم از گفتهٔ راستان
گرت نیست دل خوش ز اجمال من — بیا تا به تفصیل گویم سخن
که تا میشود پر بزرگان پد پد — که در هر فن دست دارد حمید (ص ۲۹)

* * *

بیا ساقیا آب نوش تو کو — بجوشم زغم چایجوش تو کو
ز شیرین و تلخ آنچه داری بیار — بمحتاج با تلخ وشیرین چه کار (ص ۱۳۰)

* * *

بده ساقیا چای یاقوت رنگ — به شکرانهٔ دفع اهل فرنگ
که تا فرخی آیدم در ضمیر — روم تا به کابل رسانم امیر (ص ۲۳۰)

بیا ساقی ازچای شیری ایاغ لبا لب بده تا شـوم تردماغ
درنگی‌مکن چای تأخیر نیست بده تلخ گرمسکه وشیر نیست (ص۱۵۳)

* * *

بده ساقیا جامی از چای نغز که نیروی تن باشدو قوت مغز (ص۱۵۹)

در افغانستان تا همین چند سال اخیر هم نقال ها در بازار ها با بیان داستان های حماسی مردم را سرگرم می‌ساختندو همیش هنگام قصه گویی پیالهٔ چایی دردست میداشتند و در میانهٔ قصه حلق شانرا ترمی کردند که شاید حمید آرزو داشته است تاروزی بجای قصه‌های امیرحمزه اکبر نامهٔ اورا برسر بازارها بیان کنندودر پایان هرحکایت چای بخواهندو گلوتر کنندوشاید انگیزهٔ دیگر، پابندی حمید به ارزش‌های دینی است که بجای ساقی نامه چاینامه سروده است. حمید کشمیری شاعریست درفن شاعری استاد وپابند سنن شعر کلاسیك. صناعات ادبی را بامهارت خاصی در شعربکار می‌برد که واقعاً سخنش را می آراید، مثلا:

خدایا جها ندا راکبر تویی کرم گسترو بنده پرور تویی (ص ۱)

اکبردربیت بالا هم صفت خداوند است وهم اشاره به‌سردار محمداکبر خان یکی از قهرمانان اصلی اکبر نامه‌و صنعت براعت الاستهلال را حمید خوش دارد وزیاد ازآن کار می گیرد. در آغاز «داستان مصاف شجاع الملك با مردم قندها روگریختن کهندل ومهردل با یران» می نویسد:

دگرروزچون صبح صادق دمید شجاع خور از کوه سر برکشید
فگـنده سپر مهردل خان ماه دژ مغربـی کـرد جـای پناه
سیه‌اندرون حاجی‌شب گریخت سپاه‌ستاره به‌قایم بریخت ...

(ص۷۸)

که علاوه بر وصف دمیدن صبح در این بیت‌ها اشاره‌هایی به جریان حوادثیکه بعداً اتفاق می‌افتدو اشخاص دخیل وجود دارد. شجاع همان شاه شجاع است ومهردل‌خان پسر سردار پاینده خان ومراد از حاجی همانا حاجی ولی‌خان مصاحب ووزیر امیر دوست‌محمد خان است.

صنعت تجنیس با هنرمندی کم نظیری در اشعار حمید آمده است که شعرش را آب ورنگ میدهد، مثلاً در این بیت‌ها:

پس آنگه که بنشینم ازدور دست   به آتش کنم گرم ازدور دست (۱۳۶)

* * *

نشیمن بـه شهباز زیبد بدست   ورش در قفس می‌نشانی بدست (۱۳۶)

* * *

به لشکر خبر شد که در شه شهید   شد امشب ز تیغ اجل شه شهید (ص ۲۰۶)

* * *

ازین هم مرنج و مرنجان بیا   بلشکر بدشت مـرنجان بیا (۳۱۲)

* * *

ببین همت عـالی شـاه بـاز   که ناخوانده آمد برشاه باز (۱۷۷)

* * *

چو من ساختی روح پاینده شاد   خدا از تو پاینده خوشنود باد (۲۲۷)

جهت تصویر بهتر و پر احساس‌تر صحنه‌های رزم بیشتر به حوادث شاهنامهٔ فردوسی اشاره می‌شود و این تلمیح‌ها البته برای خواننده ییکه از شاهنامه با خبر باشد بیشتر معنی دار است درغیر آن در افزایش تأثیر عاطفی صحنه ها هیچ کمکی نمی نماید:

مانند این بیت‌ها :

بیفگند خیلی زنام آوران چو رستم بمیدان هاماوران (ص۹۰)

* * *

یلانسان بیفگند ازشست صاف خدنگ زمین دوز سندان شکاف
که رستم بزد برسرا شکبوس ویا برزر یوند قنطال روش (۲۴و۲۳

* * *

دلیرانه تنها شد اکبر روان چو رستم برشاه مازندران (۱۷۷)

* * *

چنان رزم کردند با همه گر بشمشیر و تیر و سنان و سپر
که دیوسپید و تهمتن به جنگ نمودند باهم دران غار تنگ (ص۱۲٤)

در بعضی موارد به حوادث شاهنامه مانند غرق شدن فرعون در رود نیل نیز اشاره شده که اندك است.

آخرین نکتهٔ قابل یادآوری در بارهٔ اکبرنامهٔ حمید کشمیری فزونی و فراوانی نامهای پوشاك وافزار جنگ است که فراخنای باخبری حمید رادراین زمینه نشان میدهد واگر فراهم شود فرهنگ مفیدی از آن نامها ساخته می‌شودو دراینجا در پایان سخن تعدادی ازآنهار ابد انصورت که در اکبرنامه آمده است، مثال گونه ذکرمیکنیم: کوس، شاهین، توپ، تفنگ، طبل، کرنا، شیپور، خرمهره، نای ترکی، روینه طاس، شتر ناله، رهکله، شوره، غضبان، غنپاره، منجنیق، غربین، کمان، کمند، عمود، تیغ، تبرزین شش پر، گاودم، طمانچه یا طماچه، جزایر، بلاغون، خمپاره، بندوق (تفنگ) و چارآینه.

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

الف نظر کوتاهی برزمینه های رویش ادبیات نو

ازنخستین تجاوز مسلحانهٔ انگلیس‌ها به افغانستان (۳۹–۱۸۳۸ میلادی) طرد استعمار و حصول آزادی میهن نیازمند آن بود که شعر به کار نبرد رهایی بخش گرفته شود و بنا بر آن جریان معین شعر حماسی و رزمی در کنار ادبیات درباری به وجود آمده، آثاری به نام جنگنامه سرایش و نگارش یافت . بررسی و تحلیل جنگ نامه‌های نامداران آن دوره نشان میدهد که ظهور شخصیت های تاریخی در قبای قهرمانان داستانهای حماسی و حکایه پردازی از رویداد های تاریخی شاعر و شعر را به واقعیت های عینی نزدیکتر کرد وجاذبهٔ واقعیت شاعر رسالتمند آن روز را بهسنن ادبی کلاسیک و بهسنت پرستی بی اعتناو بی علاقه ساخت . این گفته چنان تفسیر نخواهد داشت که‌شعر اهمهٔ ارزش نماهای ادبی کهن‌را ازمرز ایجادگری برون‌ریختند ؛ بلکه مراد اشاره به تأثیر هدف ادابیات بر ماهیت آنست ، یعنی مخصوصاً زبان اشعار به خاطر صف فراخ پذیرندهٔ آن به سادگی

گرایید و افزار تصویر یعنی استعاره ، تشبیه و صحنه‌سازیها بیشتر مشخص گردید.

در کنار این دیگرگونی چشمگیر و پراهمیت در قلمرو ادبیات سیمای زندگی نیز با تطور درگیر بود ، بدین تفسیر که پدیده‌های فروریزندهٔ نظام مسلط ملاکی درعمق جامعه جوانه میزد ، تجارت خارجی افغانستان از آغاز سدهٔ نزدهم ؛ چنانکه سید جمال الدین افغانی مشخص کرده بود ، با بخارا ، ایران وهند جاری بود (۱) پس از نیمهٔ آن سده رشد بیشتر یافت وفراخ تر گردید ٥

موهنلال مینویسد: امیردوست‌محمد درزمینهٔ بازرگانی طرح های تازه‌ریخت وبدین صورت داد وستد را بارور تر ساخت (۲) . امیر شیرعلی زیر تأثیر مشوره های سیدجمال الدین افغان دردورهٔ دوم امارت(۱۲۸۵ --۱۲۹۶هق) مطابق (۱۸٦۰-۸-۱۸٧۸ میلادی) به اصلاحاتی دست زد ؛ بدین تفصیل :

۱- در بخش بازرگانی : به گواهی پژوهشگران زمانش چون فیشر (۳) وسیدافغانی ، امیرشیر علی بسوی سازماندهی امور تجارت گامهای استوارتر و فراختر نهاد . باوصف آنکه درزمان فرمانروایی او بدانگونه که سیدجمال الدین افغانی یاد آورمی شود همواره قافله هارا صدای تیر گردنه گیران بیمناك میداشت وراههای تجارتی نا ایمن بود .

۲-تنظیم قوهٔ اجرائیه : امیر دوست محمد کمتر مایل بود تادرامور ادارهٔ کشور به کسی صلاحیت داده شود در زمان او به کسی لقب وزیر داده نشده است . با وصف آن در دورهٔ اول‌امارت او میرزا عبدالسمیع ودردورهٔ دوم

۱- سیدجمال‌الدین افغانی ، تتمه البیان فی تاریخ الافغان: ۱۹۰۱م (عربی) ص ۱۸۴ .

۲- موهنلال حیات امیر دوست‌محمد . لندن ۱۸۴٦ میلادی جلد اول ص ص ۲۳۴-۲۳۵ (انگلیسی)

۳- فیشر ازمعاصران امیرشیرعلی است که کتابش در سال ۱۸۷۸ م به نام :
Afghanistan and central Asian Question .
درلندن به چاپ رسیده است .

عبدالرزاق وزیر اوشناخته می‌شدند . سپه سالاری هم به عهدهٔ امیر بود و در غیاب او پسرانش صلاحیت سالاری سپاه راداشتند . در دورهٔ اول پادشاهی امیردوست محمد میرزا سیدحسین مستوفی ورئیس دیوان امیرشناخته می‌شد . در دورهٔ دوم امارت که میرزا عبدالرزاق مستوفی الممالك شناخته‌شد. کار دیوان استیفا به میرزا محمدحسین پسر میرزا عبدالسمیع گذاشته شده بود ودیگر مامورین عالی رتبه در دورهٔ دوم پادشاهی او اینها اند :

میرزامحمدمحسن دبیر که‌شخص‌شاعروفاضل بوددفتر پادشاهی‌را اداره میکرد، .شاغاسی شیردل بارکزایی کارهای‌داخلی دربار وامورداخله‌را به‌کف داشت، غلام محمد مختار پوپلزایی در امورعسکری وغیره بحیث مشاورشناخته‌می‌شد، قاضی عبدالرحمن خانعلوم بارکزایی‌قاضی‌القضات بودوادارهٔ امورعدلیه را درکف داشت .

میرحاجی بن میرواعظ مرحوم نیز قدرت کافی‌راما لك بود، اما امیر به‌او اعتماد نداشت،وسید جمال‌الدین افغانی که مربی شهزاده محمداعظم ودر دربارمنسلك ودر سفر هرات‌همراه امیر بود. فرامرز جرنیل سر لشکر عنوان داشت . (۱۸) امیرشیرعلی با پایه گذاری‌هیأت وزرا به اسلوب عصری قوهٔ اجرائیهٔ دولت خود را استواری بخشید . بدین تفصیل که مطابق روایت «شمس‌النهار»روزدوشنبه۲۵ رمضان ۱۲۹۰ شش‌تن را به کاروزارت گماشت، چنانکه‌درشمس النهارمی‌خوانیم: «سیادت پناه‌سیدنورمحمدشاه صاحب که‌از عرصهٔ درازسرگرم خدمات‌شایستهٔ دولتی بوده‌درانجام امور ماموره خودحتی الوسع دریغ نفرموده و نیز شخص نجیب الطرفین ازاعاظم سادات پیشین

---

۱ ــ سیدقاسم رشتیا . افغانستان در قرن ۱۹ ، مطبعهٔ عمومی کابل : ۱۳۲۹ شمسی ، ص ص ۱۵۱-۱۵۲ .

متعلقهٔ قندهار وملازم قدیم این سلطنت ودر دیانت ولیاقت ممتاز بود به عهدهٔ رفیعهٔ جلیلهٔ (صدراعظم) و «مختارالملک» دولت افغانستان مقرر نموده، بهخلعت فاخره سرافراز نمودند، که ترجمهٔ القاب او شان در زبان صلابت بنیان افغانی (لوی لوله مختار) است، شمس النهار به دوام آن می‌نویسد: میرزا حبیب الله وردك به سمت مستوفی الممالك گماشته شد. جایگاه کارش را دفترخانهٔ خاصهٔ شریفه می گفتند و تمام کارهای وابسته به مالیه ومعاش در کف ادارهٔ او بود. مستوفی الممالك آن روز کار همه وظایفی را که وزرای مالیه وداخلهٔ امروزی بدوش دارند انجام میداد.

سوم – ارسلا خان جبارخیل غلجایی را (وزیر دول خارجه) مقرر نمودند.

چهارم – عصمت الله غلجایی (وزیر کوهستانات) یا (حشمت الملک) مقرر شد.

پنجم – میرزا محمدحسن را دبیرالملك مقرر کردند. وی از ترکان شاملو برادر محمدابراهیم حیرت بود که پس از او سمت دبیرالملک به محمدنبی واصل تفویض شد.

ششم – احمد علی چغتایی به سمت معیر الدوله مقرر شد. امور تمام خزاین دولتی و گمرکات که (چبوتره) نامیده می شد، در کف اختیار معیرالدوله بود.

هفتم – حسین علی را سپه سالار مقرر کردند. (۱)

۳– تنظیم امور نظامی بخش دیگر نقشهٔ اصلاحات امیر شیرعلی بوده یعقوب علی خافی می نویسد: وخلص کلام سلطنت دوم بارهٔ سرکار امیرشیر علی دوازده سال کامل شد... و در مدت سلطنت خود اول قانون نظام را برپا نمودند وجمیع افواج افغانستان را افواج نظامی کردند. از نظام لشکر بزرگی بهم رسانیدند و قانون

۱- حافظ نورمحمد کهگدای، اسناد ویادداشتهای تاریخی، آریانا، سال اول، شمارهٔ ۱۰ عقرب ۱۳۲۲، ص دوم.

نظام داری را به کمال رسانند و دولت افغانستان را به دول های (دول) خارجه گویا همسر قرار دادند. باوجودیکه قبل ازین در زمان امیر کبیرهم کمتر نظامداری در افغانستان جاری بود، لاکن اندك و دیگر سپاه همه متفرقه و پراگنده بودند. در وقت خدمت بس اشکال داشت تا جمع میشدند وموجود کردن مشقت بوده بل که کمتر موجوده میشد. درین وقت جمیع افواج افغانستان انتظار یك حکم می باشند وفوراً حاضرخدمت استند. هرگاه امر بخدمت شوند از توپخانه وپلتن و رساله مکمل اسباب، امروزو وفردا نمی گویند. . . » (۱)

نخستین قطعهٔ نظامی منظم به یاری نایب عبدالصمد هندی در نخستین دوره پادشاهی امیر دوست محمد تشکیل شد که در جنگ باشاه شجاع که در قندهار اتفاق افتادشرکت ورزید(۱۲۵۰ ه.ق-۱۸۳۵ میلادی). مگر بصورت اساسی دردورهٔ دوم پادشاهی امیر موصوف توسط مستر کمبل انگلیسی که درجنگ قندهار اسیر شده، اسلام آورده بود وبنام شیرمحمد خان درعسکر افغانی به تعلیم سپاهیان می پرداخت و به یاری جنرال ارلان امریکایی که ازخدمت رنجیت سنگ به ملازمت امیر آمده بودو به همدستی همان نایب عبدالصمد هندی اساس عسکر منظم گذاشته شد(۲) و درسال ۱۲۵۹ که امیر پسران خودرا به حکومات ولایات مقرر نمود، سازمان جدید سپاه بدین صورت بوجود آمد:

۱- به نام وزیر محمداکبر دو فوج پیادهٔ هشتصدی،

۲- به نام سردار شیرعلی یک فوج » »

۳- به نام سردار محمدامین یک فوج » »

٤- به نام محمد شریف یک فوج » »

۱-میرزا یقوب‌علی پادشاهان متأخر افغانستان، (دولتی مطبعهٔ کابل: ۲۰ میزان ۱۳۳۶) ،جلد دوم، ص ۵۵.

۲- رشتیا. افغانستان درقرن ۱۹،ص ۱۴۹.

این پنج فوج با پنج کندك ازجا گیرهای شهزادگان معاش می بردند، چنانکه از تاج التواریخ (۱) وقاموس الاعلام (۲) وتاریخ افغانستان اثرهملتن (۳) بر می آید به شمارهٔ پنج فوج بعدآ افزایش صورت گرفته است؛ اما امیرشیرعلی گاهیکه ازجنگ داخلی فراغت یافت امور نظامی را به شیوهٔ جدید مرتب نمود وتقریباً شصت هزار فوج مکمل ازقسم توپخانه پیاده ورساله (سواره) با اسلحهٔ جدید همان زمان درشهر کابل آماده ساخت. (٤) منشی بلاقی داس نیز درشمار دیگر تاریخ نویسان در بارهٔ شمارهٔ سپاهیان امیر شیرعلی اطلاعاتی بدست میدهد. (۵) بربنای احصائیه های موجود در کتب تاریخ، عسکر منظم امیرشیرعلی یکصد هزار نفرو تنها پیاده ۸٦ پلتن هشتصدی بود. فوج های مقیم کابل عبارت بودند از: پلتن کابلی وسه فوج مسمی به پلتن دیو از جوانان تناور که با تفنگ هایی به نام شیر کش مسلح بودند وفوج پلتن اردل که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود. رساله هایِ کابل نیز نامهای خاص داشت مانند نقره پوش، زردپوش، اردل، ولیعهدی، شاهرخی وغیره. (٦)

درعهد امیرشیرعلی فرماندار‌ی سپاه را به ۹ درجه مختلف تقسیم کردند بدینقرار :

۱- تاج التواریخ- جلد دوم، (بمبئی ۱۳۲۲)، ص ۴۰.

۲- شمس الدین سامی. قاموس الاعلام، (استانبول سنه ۱۳۰۶). ص ۲۴۹.

۳ هملتن. تاریخ افغانستان، (لندن ۱۹۰۶)، ص ۳۱۲.

۴- کهگدای. «اسنادو یادداشتهای تاریخی»، قسمت دوم، آریانا، شماره، ۱۱ (اول قوس ۱۳۲۲)، به نقل از خلاصهٔ تاریخ وطن تألیف سیدٔ هاشم. (کابل سنه ۱۳۰۰) ص ۱۱۳ .

۵- رجوع کنید به منشی بلاقی داس. تواریخ جلسهٔ شاهنشاهی، طبع میود پرس، ۱۸۷۸م، ص ۲۵.

۶ - برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به حافظ نورمحمد کهگدای. آریانا، شماره ۱۱ ، سال اول، (اول قوس ۱۳۲۲) ص ۴۹ ــ ۵۰ .

۱ – سپهسالار

۲ – نایب سالار

۳ – جرنیل

٤ – برگد

۵ – کرنیل

٦ – کمیدان

۷ – کپتان

۸ – سوبه دار

۹ – حواله‌دار (۱)

٤ – صنایع جنگ ابزار سازی به‌موازات سازمان یابی امور سپاه و افزایش سپاهیان رشد می یافت. دستگاه های کوچک توپ ریزی تفنگ سازی کرچ سازی، گلوله‌ریزی، پتاقی سازی نجاری، سراجی، و دیگر بنام «مستری خانه» در بالا حصار کابل ساخته شد. بخش های دیگر کار توپ ریزی در باغ علی مردان، تنگی سیدان چهار آسیاب، سرآسیا واقع ده افغانان نیز صورت میگرفت. دستگاه سراجی تحت رهنمایی استاد گل‌محمد، کمربند وزین و لجام و دیگر نیازمندیهای سپاه را تهیه مینمود. استادانی مانند منشی محمد کریم خان کاکری و پاینده خان و پسرش محمدعلی خان در کار دیزاین و ساختن ماشین‌های مستری خانه سهم بزرگی داشتند. ماشین‌خانهٔ تفنگ سازی زیر راهنمایی استاد پاینده خان و پسرانش محمد علی و موسی و چندتن دیگر کار می کرد. هردو دستگاه پتاقی سازی در آخر ها زیر رهنمایی صوفی عبد اللطیف و صوفی نقشی کار میکرد. کار دستگاه گلوله‌ریزی را استاد ابراهیم اداره و راهنمایی میکرد.

(۱) همانجا.

دستگاه نجاری بالاحصار زیر نظر استاد احمد، قنداق ، تفنگ و پارچه های چوبی اسلحه می ساخت ، دستگاه کرج سازی را فقیرحسین خان دیده بانی مینمود، و گذشته از اینها دستگاه دوخت البسه سپاه وسراجی نیز در بالا حصار وجودداشت.

در هرات کارخانهٔ سلاح سازی بصورت بسیار ابتدایی درزمان سلطان احمد برادر زادهٔ امیر دوست محمد بنا شده بود، درعهد امیرشیرعلی سپهسالار حسین علی بر روی خرابه های آن ماشین خانهٔ توپ وتفنگ وکرچ وبرچه سازی بنا کرد . از همین کار خانه سه کندك سپاهی هراتی را با توپهایی سه بست مسلح ساخت . در قندهار محمدامین برادر امیر شیرعلی به فرمان امیر کارخانهٔ تفنگ وکرچ وبرچه سازی ساخت وازفراوردهٔ آن یکدسته سوار و چندین کندك پیاده را تجهیز نمود . نزدیك ششصدتوپ گوناگون بعد از جنگ ۱۲٦۹ هجری قمری به هندوستان برده شدکه تا امروز درجاهای مختلف تاریخی نگهداری میشود .

۵ـ در زمینه های فرهنگی در عهد امیرشیرعلی نخستین جریده بـه نـام «شمس النهار» درمطبعهٔ شمس النهار در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ ع) بهچاپ رسید که مهتمم جریده و درعین حال مهتمم مطبعهٔ شمس النهار میرزاعبدالعلی بود (۱) این جریده درشش صفحه هفته‌وار یادرهرپانزده روزتا سال ۱۸۷۸ عیسوی مقارن حملات انگلیس‌ها به افغانستان انتشار می یافت . (۲)

دراین دوره به چاپ کتب نیز توجه گماشته‌شد ونظام نامه های زمان امیر شیرعلی در دومطبعهٔ مصطفاوی وشمس النهار بهچاپ میرسید که درکار ترجمه و

۱ـ عبدالروف بینوا «شمس النهار «نخستین روزنامه درافغانستان» آریانا (مجلهٔ انجمن تاریخ شماره ۴ سال۹) ؛ ۱۳۳۰ هـ ش ص اول .

۲ـ محمد کاظم آهنگ سیرژورنالیزم درافغانستان جلد اول (کابل ۱۳۵۹)ص اول ـ ۱۵ .

تدوین و تألیف آنها قاضی عبدالقادر رابل ملتری سکرتر پشاوری که منشی نظامی امیرشیرعلی بـود ومقاله‌هـایی در شمس النهار نیز چاپ میکرد (۱) وقاضی عبدالرحمن خانعلوم بیشتر حصه داشتند.

امیرشیرعلی اساس مکتب عصری را در افغانستان گذاشت و در زمان او مکتب حربیه درشیرپور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار افتتاح شد. در مکتب ملکی بالاحصار حقوق واداره سیاست وعلوم ادبی تدریس می شد. ادارهٔ هردو مکتب را قاضی عبدالقا در پشاوری منشی نظامی امیر به‌عهده داشت. (۲)

اصلاحات زمان امیرشیرعلی در قصایدیکه درحواشی دربار سروده می‌شد نیز انعکاس یافت. چنانکه در بارهٔ جشن ولیعهدی سردار عبدالله پسر امیرشیرعلی که‌درسال ۱۲۹۰ هجری قمری در تپهٔ مرنجان برگزار گردید میرزا عبدالرشید «رشید»، محمدنبی و اصل، میرزا محمدجانخان وغلام محمد طرزی قصایدی سرودند وازنظر امیر گزارش دادند، که‌در آن تصاویر روشن اصلاحات امیر شیرعلی کشیده شده است. (۳) میرزا محمدجان پسر میرزا سعیداحمد که‌به‌دودمان احمدجام ژنده پیل تعلق داشت ودر کابل تولد یافته بوددر عهدامیر شیر علی وپس ازآن درزمان امیرعبدالرحمان مشاغل مهم درباری داشت ودر امور شمارگیری و دفترداری ازشخصیت‌های بزرگ زمانش بود. اودرسال ۱۳۱۸ شمسی در ۷۱ سالگی در کابل وفات یافت و متصل مزارعاشقان وعارفان زیر گنبد صوفی شیر محمد بخاک سپرده شد.

۱ـ کهگدای، اسنادو یادداشتهای تاریخی مجلهٔ آریانا شمارهٔ سوم سال‌دوم (اول‌حمل ۱۳۲۲) ص۳.

۲ ـ پاینده‌محمد زهیر وسید یوسف‌علمی. تاریخ معارف افغانستان، (کابل ۱۳۳۹)، ص ص۲۲ـ۲۵.

۳ـ کهگدای. اسناد و یادداشتهای تاریخی، مجله آریانا شماره ۱۲، سال‌اول، (اول‌جدی ۱۳۲۲) ص۳۷.

میرزا محمد جان که گاه گاه شعر هم می سرود در قصیدهٔ ولیعهدی در بارهٔ امیر شیر علی میگوید :

آنکه کرده به‌وطن مستری‌خانه تأسیس

آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه‌وران

آنکه‌شد ساخته در دورهٔ او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بی پایان

آنکه در عهد خوششش فوجی لایق‌داریم

جمله با رعب ، سلح همه‌چون شیر ژیان

آنکه از کرتی و پتلون و کمر بند و کریچ

هم‌ز بوت‌و کله دادست سپه راسامان

آنکه ازجوشن‌وازخود و تفنگ و برچه

افسر و عسکر خود کرده چوانجم رخشان

ودرین قصیده هفت‌وزیر نیز با لقب‌ها یشان ، یك یك نام گرفته‌میشوند ودر پایان شاعر به‌ولیعهد اندرز میدهد که‌در نوبت پادشاهی‌خوددست به‌مال رعیت‌دراز نکند ، فنون پیکار بیاموزد ، جنگاور باشد ، کار به مشوره کند ، سخن‌چین‌را بار ندهد ، و به زندان ببیند که‌مبادا بی بی گناهی در آن افتاده باشد .

چون رسد دورهٔ تو هان مکن از عدل عدول

بنگر باهمه بادیدهٔ لطف واحسان

نکنی پیشهٔ خود ظلم وستم راز نهار

نکشی تا بدو عالم زجزایش خسران

فکر عیاشی وتن پروری انداز زسر

مگز ین‌شیوهٔ راحت طلبی‌را چندان

پیرو مذهب و دین باش و شریعت پرور

تا معین تو بود صاحب دین در دوجهان

روش حرب بیاموز و مجاهد میباش

از سرت دور مکن شوق غزا را یک آن

مشوره کن به همه کار به ارباب صلاح

حل هر مشکل خود کن به تدبیر آسان

غصب و ضبط هستی و املاک رعایا نکنی

که بلا شبهه بود حاصل این سود زیان

رومد ه فاسق و نمام بخود ز انکه ترا

میکند با همه بد بین به دروغ و بهتان

بی گناهی نشود تا که درآن زمره اسیر

باش پیوسته خبردار ز اهل زندان (۱)

اصلاحات امیرشیرعلی را جنگ دوم افغان انگلیس (۷۹—۱۸۷۸) میلادی برهم زد وزمانیکه امیرعبدالرحمان بر تخت کابل نشست (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ . ق) باز در زمینه های اقتصادی و فرهنگی اندك کار هایی بسود رویش منا سبات سرمایه داری انجام یافت . چنانکه از کتاب (افغانستان) نوشتهٔ هملتون برمی آید امیر عبدالرحمان نیز به تقویهٔ تجارت توجه کرد ، از محصول گمرکی اموالیکه بازرگانان افغانی ازروسیه می آورد ، کاست . (۲) وخود

۱- احمدشفیح پروانه «ازشعرای فراموش شده ، میرزامحمدجان» آریانا، سال۷ ، شماره۹ (اول میزان ۱۳۲۸) ، ص ۱۹و۲۰ .

۲- هملتون . افغانستان ،ص‌ص ۲۸۹ -۲۹۰ به اساس استفادهٔ محمد انورنیر در مقالهٔ تجارت افغانستان درقرن ۱۹ ، آریانا، سال ۲۵، شماره۲، (حمل و ثور ۱۳۴۶) ص۵۲ .

امیر نیات خویش‌را در بارهٔ بالندگی بازرگانی چنین بیان می کند :

«... بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم؛ زیرا که خوب میدانم رشتهٔ تجارت مأخذ بزرگی برای تحول مملکت می باشد. درزمان سابق اقسام مال التجاره خیلی به افغانستان وارد می شد و مازاد آن به خارج صادر می‌شد. حالا بیشتر آن مال التجاره در خود کابل ساخته می شود و آن پول در خود مملکت زیرورو میشود؛ مثلاً از جمله اشیا یکه از خارج می آوردند مقدار زیادی نمک بود لهذا امر نمودم که دیگر نمک از خارج نیاورند و مردم باید نمک از معادن تازهٔ خود که مردم افغانستان کار مینمایند ابتیاع نمایند. مقدار زیادی از پوست های بره و یاقوت ولاجورد اقسام، میوه جات و پشم و چوب برای عمارات و تر یاك وسایر دواها از مملکت خارج میشود و بدین وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود . . .

خلاصه بعد از توجه به امورات نظامی بیشتر اوقات یومیهٔ خود را صرف این امورات تجارتی مینمایم . » (۱)

وا میر عقیده‌مند بود که سرگرمی تجارتی از آشوبها و شورشها نیز جلوگیری میکند. (۲) درهمان زمان کشورما باهند برتانوی، ایران و روسیه روابط بازرگانی داشت برای حفظ امنیت راه‌ها، علاوه برقوای امنیتی مردمان محل نیز مسؤولیتی داشتند. هرگاه در محلی کشتار یا دزدی اتفاق می افتاد، باشندگان آن تا ده میل جواب ده بودند و از بیست تا پنجاه هزار روپیه جریمه به خزانهٔ دولت می پرداختند.

برای آسانی کار تجار، بازارهای جدید و کاروان سراهای متعدد در تمام کشور آباد شده و احدوزن در تمام کشور سیر تعیین شد که اجزای آن چارك، پاو .

۱ـ تاج التواریخ، جلد ۲، ص ۵۴ – ۵۵ . (۲) همانجا .

خور ومثقال بود . درصورت تخلف و کاربردا وزان دیگرصدروپیه جریمه معین شده بود . پست ازروی نمونهٔ هند برتانوی تنظیم گردید ه بقول امیر پست از هند در ۳۶ ساعت بکابل می رسید . (۱)

درزمان امیر عبد الرحمان هر شهر گمرکی داشت که از اموال در ۵ ر۲ در صد محصول می گرفت . مثلاً هر گاه مال تجارت از هرات به قندها ربرده میشد درسبزوار، فراه، گرشک و در خود قندهاراز آن محصول گرفته می شد که بر علاوهٔ خرج راه بهای متاع را بسیار بالامی برد .

درسال ۱۸۹۷ مقرره یی وضع شد که بر اساس آن از مبادلهٔ اموال در داخل محصول گمرکی گرفته نمی شد.

در دورهٔ امیر عبد الرحمان به صنایع نیز توجه شد. امیر از فرمانفرمای هند برتانوی خواست تا کارشناسی برای بنا گزاری کار خانهٔ سلاح سازی به اوبفرستد . همان بود که ژروم فرانسوی به افغانستان آمد. ماشین آلات ومصارف چنان کار خانه یی راسنجید و با مقداری پول برای خریداری و استخدام کارگران ماهر به هند بر گشت . ماشین آلات رسید مگراز ژروم خبری نرسید . گفته میشود که انگلیس ها روا نداشتند که او این کار را دنبال کند . با تقاضای امیر انجنیر پاین انگلیسی از جانب هندبرتانوی آمد و در سال ۱۸۸۹ کار «ماشین خانه» را به پایان رسانید . «ماشین خانه» شعبه های ضرب سکه ، کار توس سازی، تفنگ سازی توپ ریزی، بوت دوزی، زرگری، مسگری، نجاری وغیره داشت ، بزودی در مزار شریف ومیمنه نیز دستگاهای سلاح سازی وبوت دوزی بنا شد .

بأسیس «ماشین خانه» کارگران فابریکه که در مستری خانهٔ زمان امیرشیرعلی

۱-تاج التواریخ جلد دوم ص ۱۰۰ .

چندین تن بیش نبودند درسیمای صف فشردهٔ زحمتکش ترین صنف اجتماعی ظهور کردند . شمار کارگران فابریکه در زمان امیرعبدالرحمان درسراسر کشور از یک تا یک و نیم هزار نفر گفته شد واستاد غبار شمار آنرا چهار هزار دانسته است . (۱) کارگران در وضع طاقت فرسا کار میکردند و قت کار از طلوع تا غروب آفتاب بود . بقول جویت مردی که در آغاز قرن بیستم ساختمان دستگاه برق آبی را نظارت می کرد، هرگاه کارگری از زندگی مرگبار ماشین خانه فرار میکرد اورا دوباره می آوردند کنده و زنجیر میکردند تا دیگران اندیشهٔ فرار را در سر راه ندهند . مزد اکثر کارگران تنها برای بخور نمیر کفایت میکرد ف : مارتین می نویسد که اکثر کارگران همان دست مزد هژده سال قبل را اخذ مینماید درحالیکه بهای نان خشك - این خوراك اساسی کارگر - چهار چند شده است (۲)

برای تنظیم امور اداره و قضا نیز نظام نامه ها و دستور العمل هایی تنظیم شد .

بدین صورت در پایان قرن نزدهم دولت مطلقهٔ مرکزی در افغانستان بوجود آمد و امیر عبدالرحمان با اختیار لقب «ضیأ الملة و الدین» نشان داد که قدرت مذهبی و اداری هردو در کف اوست . و این خود گویا اعلام تشکیل حکومت مطلقهٔ مرکزی افغانستان بود و از سوی دیگر بنا بر تحلیلی که از اوضاع اقتصادی و اجتماعی افغانستان در قرن ۱۹ نمودیم در پایان های سدهٔ مذکور مناسبات سرمایه داری در بطن جامعهٔ افغانی رو به تکوین میرفت . درچنین

---

۱ میر غلام محمد غبار افغانستان درمسیر تاریخ ، (کابل ۱۳۴۶) ، ص ۶۴۵ .

۲- ف مارتین هشت سال در در بار امیر مطلق العنان ص ۱۸۶ ، نقل شده در کتاب مقاله هایی دربارهٔ تاریخ اقتصادی واجتماعی افغانستان درپایان قرن ۱۹ ، تألیف بابا خواجه یف (تاشکند ۱۹۷۵) ص ۶۳ .

اوضاعیکه موازی با سیرانکشاف اقتصادی در سطح سیاسی و اید یولوژیك ودر زمینهٔ مسایل اجتماعی و فرهنگی نیز تحرکی همه جانبه به ظهور می پیوست ، در آغاز قرن بیستم فرهنگ افغانی به مرحلهٔ جدیدی ارتقا یافت ودر ادبیات نیز تمایلات جدیدی ظاهر گردید که آن مرحله را فرهنگ روشنگری وآن ادبیات را با آن تمایلات ادبیات روشنگری نامیده اند .

دردوام سدهٔ ۱۹ که ادبیات رزمی آتش پیکار مردم را با استعمار شعله ور تر می گردانید، شعرایی درحواشی دربارها زندگی می کردند که ازبندارزش های شعر سده های میانه رهایی نیافته همچنان دامن مدیحه سرایی و بیان عشق های تقلیدی یا همان استعاره و تشبیه تقلیدی را رها نکرده بودند. چنین شعرا را که کارآزموده ترو بااستعدادتر از حماسه سرایان مرد می بودند امیرعبدالرحمان جمع کرد ؛ مثلاً گوهری (متولد در ۱۳۰٤ هق) را از بلخ با اهل خانواده اش بکابل خواست وعشرت قندهاری (متوفی درسال ۱۳۳٤ هق) را به جبر در کابل نگاهداشت تا آنجا که شاعر به یاد زن وفرزندرنج گرانی کشیده اشعارسوزناکی سرود. دیگر از معروفترین شعرای دربار او میرزااحمد (متولد در ۱۱۹۵ ومتوفی در ۱۲۸۰) که مدتی مستوفی امیر دوست محمد بود ومیرزا محمدنبی دبیر متخلص به واصل (متولد ۱۱٤٤ و متوفی در ۱۲۰۹) که منشی دربار امیرشیرعلی و بعد معاون سفیر افغانی در روسیه وخطیب ودبیرالملك در بار امیرعبدالرحمان بودو میرزامحمد محسن دبیر کابلی متخلص به محسن (متولد در ۱۲۸۲ ومتوفی در ۱۳۲۷) که دبیر امیر دوست محمد ودبیرو منشی امیرشیرعلی و سفیر افغانستان درروسیه بودوحیرت کابلي (متولد در ۱۲۵۰ ومتوفی در ۱۳۳۸) ومیرزا محمداسمعیل ضایل که درعهد امیرحبیب الله سررشته دارمالیاتی مزارشریف مقررشد و در سال ۱۳۳۱ هق

همانجاوفات یافت، بودو همچنان از غمگین، مشتری، بزم، عاصی و میرزا محمد حسین ثاقب نیز میتوان نام برد. (۱)

به گفتهٔ مایاکوفسکی «برای آنکه شاعر مفهوم سفارش اجتماعی را بــه درستی دریابد باید درمرکز وقایع وروید ادها باشد باید فرضیهٔ اقتصادی را بداند وزندگی واقعی را بشناسد ودردید علمی تاریخ نفوذکند.

اینها برای شاعر در قسمت اساسی کارش مهمتر از کتابهای حقیر قــرون وسطایی اساتید خیالپرست است که به افکار کهنه رنگ ابدیت می بخشد.» (۲)

دور امیر عبدالرحمان دورا ستبداد سیاه خانه برانداز بود. شعرای دربار باوصف آنکه دوراز مرکز کشتارهای جنگ‌های اول ودوم افغان وانگلیس می‌زیستند ودور ازآتش‌ها، گرسنگی وفقر اکثریت مردم با وصف آنکه نه زندگی واقعی راطور شایسته می‌شناختند و نه نیازمندی آن را حس میکردند که دردید علمی تــاریخ نفوذ کنند، مگرجبراوضاع نــاگزیر دست شانرا بسوی واقعگرایی می کشاند وتوجه شان را گاهگاهی به‌سوی گره‌های اساسی زندگی اجتماعی میکشد.

بهمان سبب بود که میرسیف الدین عزیزی در «نصایح الصبیان» که ارمغان گونه برای شاهزادگان سروده بود نتوانست پرده ازروی بیدادوستم خانمان سوز امیر برندارد ودوراورا دورچورو تاراج وجورو ظلم بی‌حد ومردم فریبی نداند، مثلاً به این بیتها توجه کنید:

ای دریغــا ازنــدرین بهر اخیر　　بیو فــا گشته همه برنــا و پیر
حب مــال وجــاه دردلها شده　　جمله گی ازراه‌حق گمراه شده(!)

۱ــ رجوع شود به تحفهٔ شاهنشهی نسخهٔ خطی مربوط آرشیف ملی افغانستان.

۲ــ مایاکوفسکی چگونه میتوان شعر ساخت، زمان وبژهٔ هنر شاعری، کتاب دوم زیر نظر مصطفی رحیمی، (سال ومحل طبع ندارد) ص۱۷.

حاکمانش رشوه دایم میخورند عالمانش جمله بیره میروند
مر کلام الله را پوشیده اند کار حق را در ریا میدیده اند
عدل نبود هیچ اندر شان ما ای دریغا ازسرو سامان ما
حاکمان حجاج وقت از ظلم خویش یا چو گرگی درمیان گله میش
مرشد ان وقت از شر عند دور جمله با مال و متاع خود غرور
بادای طیلسان و ذکر هو لقمه های پرحرام اندر گلو ...(۱)

همچنان عباس شاعرهمان دوره دررسالهٔ بدون عنوانیکه برای شاه سروده او را در کار زندگی و کشور داری پندواندرزداده است وبدون درنظر گرفتن آنکه امیربا انگلیس پیمان دوستی بسته بود فصلی را به ترغیب غزا وجهاد با کافران تخصیص داده ودر فصلی دیگردر بارهٔ پادشاهان غافل و بی خبر سخن گفته است . (۲)

ب) دورهٔ روشنگری در ادبیات دری

با ظهورر ابطه های سرمایه داری در جامعهٔ افغانی در پایان سدهٔ نزدهم ورشد آگاهی ملی، تکاپوی ایدیالوژیك وسیاسی روشنفکران نمایندهٔ سرمایه داری به‌سوی آرمانهاوارزش های ضد فیودالی وضد مطلقیت‌درکار کشور داری در آغاز قرن بیستم رو نماشد واین تلاش ها که به سود برپا گردیدن فرمانروایی قانون ومشروطیت وبرابری و برادری وحقوق وآزادیهای فردی صورت میگرفت ازسوی دیگر چون سیلاب تهداب پایگاه های استعمار رادر داخل کشورمی کاوید وخصلت ملی و ضداستعماری داشت .

درآغازسدهٔ بیستم درشرایطی که‌حقوق وو جایب مردم در ست مشخص

۱ــ میرسیف الدین عزیزی . نصایح الصبیان ، کابل ، سنه ۱۳۰۳، ص۳۰.

۲ــ رجوع کنید به‌تحفهٔ شاهنشهی :ص۲۷۴تا۲۸۹.

نبود و هر عملیکه سود دارند گان افزار تولید را از یا نمیبرد میساخت گناه شمرده میشد و کفارۀ سنگین آن را نه تنها گناهکار با جانش؛ بلکه خانواده ها و دوستان او با سر و مال خویش میپرداختند ، شماری از روشنفکران زیر رهبری مولوی عبدالروف قندهاری (متولد در ۱۲۶۷ هـ . ق . متوفی در ۱۳۳۳ هـ . ق) پیشنهاد یازده فقره یی را به منظور نشر جریده یی در افغانستان بنام «سراج الاخبار افغانستان» به سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله سپردند. امیر حبیب الله جریده را برای آرایش امارت سودمند پنداشت و خطری از آن استشمام نکرد. مرام جریدۀ مذکور چنانکه از سرمقالۀ نخستین شماره که واپسین شمارۀ آن بود برمی آید، ظاهراً آشنا ساختن مردم افغانستان با آیین زندگی کشور های پیشرفته بود که آنان نیز بتوانند برای خود زندگی مرفهی بنا کنند. مگر هدف اصلی آن را واژگون ساختن شاهی مطلقه و برپا کردن حکومت قانون و مشروطیت تشکیل میداد .

روز پنجشنبه ۱۱ جنوری سال ۱۹۰٦ نخستین شمارۀ «سراج الاخبار افغانستان» به فرمان امیر به چاپ رسید که سوگمندانه زیر فشار دولت برتانیه، که امیر افغانستان را سالانه معاش میداد از نشر شماره های دیگر آن ممانعت صورت گرفت. روشنفکران آزاد یخواه که راه مبارزۀ علنی را سنگستان یافتند به شیوۀ مبارزۀ مخفی پرداختند و از «انجمن سراج الاخبار» بزودی سازمان فراخ «اخوان افغان» بوجود آمد.

در سال ۱۹۰۹ جمعیت تصمیم کتبی «مسلح باید بود» را اتخاذ کرد. این تصمیم توسط یکی از خاینین به جلال آباد به استراحتگاه امیر برده شد. در ماه مارچ همان سال سید جوهر شاه غوربندی و لعل محمد پسر جان محمد که از غلام بچه های خاص بودند توسط دیگر غلام بچه ها به ضرب تفنگچه کشته شدند.

محمد ایوب قندهاری، محمد عیسی قندهاری، محمدعثمان پسر سرور پروانی در جلال‌آباد به توپ بسته شدند. و در کابل مولوی محمد سرور واصف (پسر مولوی احمدجان الکوزایی که ریاست عمومی سازمان را به‌عهده‌داشت) و برادرش سعدالله و عبدالقیوم پسرعم مولوی احمدجان نخست در زندان شیرپور محبوس گردیدند وسپس به‌توپ بسته شدند. محمد نور بسمل (متولد در ۱۸۸۸)، عبدالجلال قندهاری، پاچامیرغلام بچه، پروفیسر غلام محمد میمنگی(متولد در ۱۲۵۲)، میریار بیگ بدخشی ومیرزازمان الدین مامور بارچالانی از بدخشان، سردار عبدالحبیب و سردار عبدالرحمان پسران سردار عبدالوهاب، ابراهیم ساعت‌ساز کابلی، عبدالمجیدساعت ساز کابلی، مولوی عبدالواسع پسرمولوی عبدالروف، مولوی عبدالرب(متولد در حدود ۱۸۷۰) و کاکا سیداحمد پسر فیض محمد لودین(متولد ۱۲۹۰)، میرزامحمدحسین راقم، میرزا عبدالرزاق، احمدقلی‌چنداولی، میرسید قاسم قاضی عبدالحق‌سلیمانخیل، میرزاغیاث الدین پسرمستا نشاه کابلی، حافظ‌عبدالقیوم، شیرعلی بارکزایی، ملامحمد اکبر آخوند زاده، مولوی محمد حسن‌معروف به پنجابی که‌دراصل از لوگر بوده، نظام الدین پسرامیر الدین واز هندی ها یکه درافغانستان کار میکردند داکتر عبدالغنی آمرعمومی مکتب حبیبیه برادرش مولوی نجف‌علی نائب مدیر «سراج الاخبارافغانستان» وبرادر دیگرش چراغ علی ودهها تن دیگر بعضی درزندان ارگ شاهی و بعضی درشیرپورزولانه‌وکوته‌قفلی شدند.

با تمام حملهٔ وحشیانهٔ دربار مشعل آزادیخواهی‌خاموش نشد. وآنسانیکه بچنگ ارتجاع سیاه نیامده بودند مبارزه را ادامه دادند.

امیرحبیب‌الله که فطرتاً خوشگذران بودحوصلهٔ پیگرد وتعقیب‌وکارهای جدی را نداشت. گاهیکه از استراحتگاه به کابل آمد برادرش سردار

نصرالله نائب السلطنه فهرست درازی از مشروطه خواهان را به او سپرد تا زندانی یا اعدام شوند ، مگر امیر به پاسخ آن برادرش که تاریک اندیش ترین شخصیت درباری آن عهد بود گفت : «این دفتر بی معنی غرق می آب اولی » (۱) موازی با پیکار در راه دست آورد های جدید سیاسی فرهنگ نیز به مرحلهٔ جدیدی رشد یافت و درادبیات تمایلات تازه یی به ظهور پیوست و این رشد و این تمایلات که در شرایط بیداری آگاهی ملی و تشکل نظام سرمایه داری جان میگرفت خواه مخواه پیکار با ادبیات و فرهنگ فیودالی را همراه داشت، دارای خصوصیت های ملی بود .

دوره یی که در چنان اوضاع و با چنان خصوصیات در فرهنگ و ادبیات ما از ابتدای قرن بیستم شروع شده است دورهٔ روشنگری نامیده میشود . (۲)

سرشت دورهٔ روشنگری با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره های انسان دوستی که تغییر اجتماعی را تنها بدست یاری خرد آدمی و استوار شدن مناسبات خردمندانه بین افراد جامعه ممکن و میسر میدانند ، مشخص میشود . در دورهٔ روشنگری در فرهنگ هر ملتی در پهلوی خصوصیت های ملی بنا بر تأثیر متقابل فرهنگی خصوصیت های بین المللی نیز دیده می شود . (۳)

در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ که محمود طرزی اجازهٔ نشر جریده یی را از امیر حبیب الله گرفت و « سراج الاخبار افغانیه» را چاپ کرد، «اخوان افغان» از جریدهٔ مذکور برای پخش و پراگندن مرامها و باورهای سازمانی خود استفادهٔ فراخی کردند و سراج الاخبار افغانیه آیینهٔ تمام نمای فرهنگ روشنگری و ادبیات روشنگری افغانی گردید .

۱- مستند به گفته استاد عبدالهادی داوی .

۲- بعضی محققان به جای استعمال اصطلاح «دورهٔ روشنگری» تعبیر «ظهور تمایلات روشنگری» را بکار میبرند ، مثلاً گراسیموا در مقالهٔ روشنگری در ادبیات افغانستان روشنگری در ادبیات شرق ، مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱.

۳- رجوع شود به مقاله . س . براگینسکی «دربارهٔ خصوصیت های ملی دوره روشنگری» روشنگری درادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱۵ .

ج) محمود طرزی، شاعر و روز نامه نگار

محمود طرزی در اول ربیع الثانی سال ۱۲۸۲ هـ ق مطابق ۲۳ اگست سال ۱۸۶۵ مسیحی و سنبلهٔ ۱۲۴٤ هـ ش در شهر غزنین تولد یافت.

نخستین معلم محمود پدرش سردار غلام محمد طرزی (متولد ۱۲٤۵ هـ ق ۱۸۳۰ م) از شعرای نامدار زمان و خوش نویس و نقاش توانایی بود.

نخستین سالهای زندگی محمود در پیکار با رویداد های تلخ سپری شد.

در دورهٔ دوم امارت امیر شیرعلی (۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹ م) که محمود ۱٤ ساله بود پدرش به زندان افتاد و پس از آنکه در همان سال رها گردید یازده سال را در زاویهٔ عزلت تحت نظارت دولت سپری کرده، در این مدت که سردار غلام محمد طرزی با دل آزرده از دربار بیشتر اوقاتش را در محافل بیدل خوانی که در منزل شان برپا میشد و در صحبت دوستان شاعر و به خوشنویسی و نقاشی می گذشتاند. محمود با آنکه معلمی چون آخندزاده ملا محمد اکرم هوتک داشت بیشتر زیر تربیت پدر میبود. تا سالهای سقوط امیر شیرعلی (۱۸۷۹ م) محمود مبادی زبان عرب را فرا گرفت و مثنوی مولوی را با شرح تمام کرد. خود طرزی آموخته های خود را در ان روزگار در سالهای نگارندگی سراج الاخبار چنین خلاصه میکند: «در ان زمان به آن درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را می خواندم (۱)»

در پایان دومین نبرد مردم افغانستان با اشغالگران انگلیس گاهیکه امیر عبدالرحمان را بر اریکهٔ امارت کابل نشاندند برای زمان کوتاهی در زمان سردار غلام محمد طرزی طرف مهربانی امیر قرار گرفت مگر بزودی در آغاز زمستان سال ۱۸۸۱ یعنی بعد از پیروزی امیر بر پسر کاکایش سردار محمد ایوب

---

۱ - سراج الاخبار سال ۲ شمارهٔ ۵

سردار غلام محمد طرزی را به اتهام مکاتبه با طرفداران سردار محمد ایوب در قندهار زندانی کردند ودر جنوری سال ۱۸۸۲ به واگذاری وطن وادار گردید و به نام مرد آشوب طلب به مقامات اداری هند برتانوی سپرده شد.

سردار غلام محمد طرزی ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سه و نیم سال در کراچی بسر برد وجیره خواری از دولت برتانیه آنقدر راهانت بار بود که از آنجا به امپراتوری عثمانی رفت ودر بغداد جاگزید.

در سه سال زندگی در کراچی (از ۱۷ تا ۲۰ سالگی) محمود با چگونگی استعمار برتانوی بهتر آشنا شد و با اشتراك در مجالس پدرش با شخصیت های آزادیخواه و آگاه هند روحیهٔ ضد استعماری در وی نیروی بیشتر یافت ودر آن مدت کوتاه زبان اردو را نیز یاد گرفت.

در بغداد محمود زبان ترکی را فرا گرفت وگاهیکه خانواده اش به شام رفت به آموزش زبان عربی نیز پرداخت.

آغاز اقامت در شام به معنای گشایش باب نوی در زندگی محمود طرزیست درین دوره وی بصورت جدی تر ودقیق تر به تحصیل دانش های ادبی و زبان وادب عربی می پردازد و مقاله و سفرنامه مینویسد و شعر می سراید. خانوادهٔ سردار غلام محمد طرزی درخانه یی که ازجانب دولت عثمانی بر ایشان بخشیده شده بود زندگی می کردند و ماهانه آنقدر معاش می بردند که با آن زندگی مرفه داشتند وگاه گاه با ارسال پارچهٔ شعری و یا اهدای کتابی به سلطان تحفه ها وهدایای شاهانه نیز دریافت میکردند.

محمود در سال ۱۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸ م) کتاب «اخلاق حمیده» را که غلام محمد طرزی نوشته بود به دستور او به سلطان عبد الحمید بردو گزارش این سفررا به نام «سیاحت نامه درسعاده» در همان سال نوشت.

درین سفر محمود طرزی در استانبول به‌صحبت سید جمال الدین افغانی رسید که خود درآن باره مینویسد: «علامه یك معدن عرفان بود این هفت ماهه مصاحبت بقدر هفتاد ساله سیاحت در بردارد.» (۱)

امیر عبدالرحمان در اواخر عمر برخانوادهٔ غلام محمد طرزی مهربان شدو آنها را اجازهٔ بازگشت به وطن داد وسالانه بیست هزار روپیهٔ کابلی معاش برای شان مقرر کرد که‌این مبلغ به دمشق فرستاده میشد.

پدر محمود طرزی درسال ۱۹۰۰ وفات یافت، گاهیکه محمود ۳۵ ساله بود. درسال ۱۹۰۱ که‌امیر عبدالرحمان وفات یافت و پسرش حبیب‌الله در ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید محمود طرزی یك سال بعد از آن وارد وطن شدو ۹ ماه اقامت گزید و از جانب امیر جوان فرمان گرفت تا با مقامات عثمانی در بارهٔ ارسال کارشناسان ترکی به افغانستان صحبت کند مگر این ماموریت محمود به پیروزی نینجامید و او با خانواده‌اش درسال ۱۹۰۵ به‌افغانستان باز گشت.

در سال ۱۹۰۹ امیر حبیب‌الله خیر یه دختر محمود طرزی را با شهزاده عنایت‌الله معین السلطنه نامزد کرد و ٤ سال بعداز آن دختر دیگرش ثریا (١٤ ساله) باعین الدوله‌شهزاده امان‌الله (۲۱ ساله) ازدواج نمود وبدانصورت خانوادهٔ محمود طرزی با خانوادهٔ سلطنتی پیوند نزدیك یافت. دراین وقت محمود طرزی تعلیمات نامه‌ها ونظامنامه‌ها را از ترکی به‌دری ترجمه میکرد، به‌ترجمهٔ کتاب جنگ روس و ژاپان برای امیر مصروف بود و بحیث عضو دارالترجمهٔ ترکی کار میکرد وشعر می گفت ورساله‌مینوشت.

۱ــ محمود طرزی. «سلسله مشاهیر افغانستان»، علاوهٔ معلومات برترجمهٔ احوال سیدجمال‌الدین افغانی، سراج‌الاخبار افغانیه، شماره ۵ ، سال‌ششم، (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶).

درسال ۱۲۹۰ ش (۱۹۱۱ م) محمود طرزی اجازهٔ نشر سراج‌الاخبار افغانیه را از امیرحبیب‌الله حاصل کرد. خود محمود طرزی درین خصوص پسانها چنین نوشت: «درماه رمضان سنه ۱۳۲۹ استدعا نامهٔ طلب امتیاز نشرنمودن یک جریدهٔ غیر رسمی ملی وطنی از طرف شرکت اداره به‌عتبهٔ عرفانی مرتبهٔ اعلیحضرت پادشاه معارف پرور معظم عرض و تقدیم گـردیده امتیاز آن به‌این عبداحقر باخاك برابر (محمود طرزی) عُطافرموده شد. در ۱۵ شوال سنهٔ مذکور شمارهٔ اول آن درزیر مدیری این عبـد عاجز و نـگرانی جناب علـی احمدایشیك آقاسی حضور اعلیحضرت همایونـی در معرض انتشار برآمد.» (۱)

ازآغاز نشراخبارمحمود طرزی دومشکل راپیش بینی میکرد: یکی اینکه سراج الاخبارخواه مخواه باانتقادروش امیرمخالفت وخشم اورابرخواهد انگیخت. دیگر اینکه مبارزهٔ اخبار بسود استقلال افغانستان مقامات هند برتانوی‌را برآشفته خواهدساخت. محمود طرزی باآمادگی در برابرایـن دومشکل بکارپرداخت ودیری نگذشت که هردو مشکل رونما شد. هم در سراج الاخبار وهم در دیگرآثار محمود از روش امیرانتقادشد؛ مثلاً امیر هرسال به‌شکار بودنه میرفت ومحمود طرزی این شعررا که به پاسخ قاآنی سروده بود در سال ۱۳۳۱ (خزان ۱۹۱۳) در مجموعهٔ پراگنده چاپ کرد که دران خوشگذرانی وبی پروایی امیر به سرنوشت کشور و مردم نکوهش شده است:

بیا ببین که‌درجهان چگونه گشته کارها

جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها

---

۱ سراج الاخبار، سال ۱، شماره۶.

چه بحرها که برشده چه خشکه ها بحارها
چه کوه ها شکاف شد گذشت ازان قطارها
جهان جهان علم و فن زمان زمان کارها
بس است صید بود نه میان کشت زارها
مکن تو عمر خویش را عبث به لهو لعب صرف
که وقت همچو شمس شد، گذار عمر همچو برف
مذاب میکند ترا، تو خوش به مدح خود به حرف
شمال ما و شرق ما ز دشمنان چو بحر ژرف
که موج آب چرك شان گذشته از کنار ظرف
همان بر یختن بود چو سیل کوهسارها
ندا نما که همتت جـوان بد از چه پیر شد
نبودی غافل از جهان جهان ترا اسیر شـد
گـمان برم قرین بد به حیله دستگیر شد
که غافل از جهان شدی دلت ز ملك سیر شد
مشو تو غافل از خودت که دشمنان دلیر شد
مرو به قول بدمنش که ذلتست یار ها
درین زمانه هر طرف به فن سراغ داردا
ز بهر راغ ملك خود هوای باغ داردا
پی ترقی خودش به کف چراغ داردا
برای ضبط ملك‌ها چه دردماغ داردا
خورند روم و فرس را بما بلاغ داردا
تو وقت را عبث مکن به میله و شکارها
چرا که وقت نقد شد ز وقت استفاده کن
چرا که نیست فرصتی بکار ملك چاره کن

چرا که دشمنان دین را احاطه کرده پاره کن

چرا که مسلمین بتو امید کرده چاره کن

چرا که حاجت وطن بکار شد نظاره کن

که ملت عاجز آمده ز رنج انتظا رها

حیات را چه میکنم وطن حیات من تو یی

برای هر سعادتم وطن برات من تو یی

اگر تو رفتی از کفم وطن ممات من تو یی

برای دین و هم شرف وطن حیات من تو یی

وطن تو کعبهٔ منی وطن صلوة من تو یی

محبتت به جان من چو پودها به تارها (۱)

کابل ۲۰ ذیقعده سنه ۱۳۳۱

وهمچنان حمله‌های سراج الاخبار براستعمار برتانوی به سود استقلال افغانستان نیز به نوبهٔ خود امیر را ناراحت و ناراض می‌ساخت. مثلاً ترديد امیر در امر تقاضای استقلال کامل افغانستان از حکومت برتانیا محمود طرزی را واداشت تا در شمارهٔ دهم ۱۶ ماه جدی ۱۲۹۴ سرمقالهٔ « حی علی الفلاح » را بنویسد که در اثر مداخلهٔ حکومت قبل از توزیع ورق اول جریده کنده شد.

در مقالهٔ مذکور درجایی محمود طرزی مینویسد :

« حی علی الفلاح ! ... دنیا به یك حال نمیماند. بشریت بر مدارج مختلف سیر و دور میکند. طفل میباشد شیر میخورد، جوان میشود، شیر گیر میشود، به کمال میرسد و خود را کامل میکند.

ملت نجیبهٔ (نجوب) افغان بینایی دانایی و آگاهی حاصل کرده به خیر و شر به نفع و ضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملی خود

۱- محمود طرزی ، پراگنده ، کابل: مطبعه عنایت . سال ۱۳۳۳ ص ۹۳-۹۵

را به خوبی شناخته تا به حال هرچه که بود، بود، هر چه که شد شد الکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند».(۱)

در سراج الاخبار مطالب متنوع چاپ می‌شد، مانند اخبار داخلی، اخبار خارجی، مقاله های علمی، اشعار، ترجمه ها و مطالب ادبی از منابع ترکی وفرانسوی، تبصره های سیاسی، نظامنامه ها واشتهارات واعلانات، سیاحت نامه ها وروانها ومقاله هایی دربارهٔ زبان وادبیات.

بعد از آنکه عبدالهادی پریشان (داوی) (۲) و عبدالرحمان افغان (عبدالرحمان لودین) (۳) به سمت محرربا سراج الاخبار همکار شدند با این دو جوان مشروطه خواه وعضو «اخوان افغان» اندیشه های جمعیت نیز در سراج الاخبار وسیع ترراه یافت. و پیکار با استبداد وخود سری داخلی و استعمار خارجی جدی تر و گرم ترشد وکینهٔ دربار نیز با جریده و گردانندگان آن فزونی گرفت. اشعار انتقادی وآزادیخواهانهٔ پریشان لحن جریده راتند تر ساخته بود. چنانچه پریشان باری غزلی را که از یك شاعر ناشناخته در حبل المتین چاپ شده بود تخمیس کردو آن مخمس در سراج الاخبار به‌چاپ رسید که متن آن چنین است :

۱- به نقل از مقالات محمود طرزی درسراج الاخبارافغانیه،(۹۷-۱۲۹۰ش) کابل-۱۳۵۵ش ص ۳۷۸ .

۲- پریشان تخلص است نه نام مستعار چنان‌نکه بعضی پنداشته‌اند (مقالات محمودطرزی‌ص۲۳) وداوی نام قبیله است.

۳- عبدالرحمان به‌تخلص افغان‌هم‌شعر میگفتدهم مقاله مینوشت وبه‌لودین هم شهرت‌دارد مدتی هم‌تخلص کبریت رااختیار کرده بود که زود ازآن منصرف گردید (بقول آقای داوی) .

بد نبود

در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود
چارهٔ این ملت بیمار می شد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار می شد بد نبود
چشم پر خواب ات اگر بیدار میشد بد نبود
کلهٔ مستت اگر هوشیار می شد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای
یا دماغ فکر را بیهوده بیجا خسته ای
دور از احباب رفته با عدو پیوسته ای
بر امید کار های دیگران دل بسته ای
گر ترا همت ممد کار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور
کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور
رهزنان نزدیک، ره تاریک رهرو بی شعور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاک این راه ها از خار می شد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصهٔ جولان فراخ
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امیدگاهی نیست یارب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ
ای خدا اگر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر مادشت ودرودیوار دارد برگ وبار
تا بکی برحال ما خندد گل وباغ و بهار
باری برما هم بباری ای ابر رحمت باربار
بار ما اندر گل افتادست دل ها زیر بار
بار الها بارما گر بار می‌شد به نبود
این غزل درصفحهٔ حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش ازچشم‌ها محجوب بود
این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود
چند گویی شاعرا این کار می‌شد خوب بود
چند گویی ما هرا این کار می‌شد بدنبود
پند گفتن بار فیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
ازسخن‌خاموش‌شو کاین‌جمله گی گفتار نغز
گر گرایا جانب کردار می‌شد بدنبود (۱)

وقتیکه جریده‌را نزد امیر بردند واشارهٔ شعررا به‌وضع امیر برایش توضیح کردند سخت برآشفت‌ودر حاشیهٔ اخبار نوشت : «پریشان کیست معلوم شود» انتقام این شعررا دربار در سال ۱۲۹۷ گرفت . در ۱۲ سرطان آن سال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر بزندان انداختند عبدالهادی پریشان را نیز بی‌گناه بندی‌کردند . تمام تلاش‌های محمودطرزی دررهایی آنان بی ثمرماند تاآنکه با پادشاه شدن امان‌الله تمام اعضای اخوان افغان و در جمله آن دو جوان نیز آزاد شدند .

۱ـ سراج الاخبار ، سال ۷، شمارهٔ اول.

درسال ۱۲۹۷ سراج الاخبار بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی به گوشهٔ خانه ننشست .

به قدرت رسیدن امان الله درسال ۱۹۱۹ در ۲۷ سالگی فصل تازه یی در زنده گی محمود طرزی و تمام وطن پرستان اخوان افغان شمرده میشود.

محمود طرزی ۵٤ ساله به همکاری با وزارت خارجه دعوت شد و بزودی وزیر خارجه مقرر گردید. انتشار جریدهٔ رسمی به عبدالهادی پریشان سپرده شد که وی نام جریده را امان افغان گذاشت و مدتی نگارندگی آنرا به عهده داشت و عبدالرحمان لودین نیز سرمنشی شاه مقرر گردید .

محمود طرزی در مذاکرات صلح هیئت افغانی و مقامات برتانوی (۱۲) اپریل (۱۹۲۰) رئیس هئیت بود و زمانیکه بعد از جنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ مرحلهٔ اولین مذاکرات در کابل صورت گرفت محمود طرزی از آن نظارت میکرد . در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار افغانستان عازم پاریس گردید در ۱۹۲٤ باز به افغانستان برگشت و کار وزارت خارجه را انجام میداد. بنا بر اختلاف نظرها ییکه بین محمود طرزی و امیر امان الله بوجود آمد وی سرانجام در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰٤) در ٦۰ سالگی از کار دولتی کناره گرفت. کناره گیری محمود طرزی ناآرامی سخت روانی و بیماری های جسمی را همراه داشت که بنا بران مجبور شد درسال ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) برای معالجه عازم اروپا شود در دهم دسمبر ۱۹۲۷ که امیر امان الله به قصد سفر اروپا میرفت خانوادهٔ محمود طرزی با امیر پیوست و تا مصر باوی بوده مگر در جنوری ۱۹۲۸ در ایتالیا از امیر امان الله جدا شد و در سویس به آسایش و دارو درمان پرداخت . درماه جولای همان سال به وطن برگشت اما دیگر به کار اداری دست نزد تا آنکه شورش از ننگرهار برخاست و در تقاضا نامهٔ هفت فقره یی شورشیان به دولت فقرهٔ هفتم

اخراج محمود طرزی را از افغانستان میخواست. همان بود که درماه مارچ ۱۹۲۹، افغانستان را برای همیشه ترک گفت و در استانبول سکونت اختیار کرد. محمود طرزی تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ زنده بود و با معاش که معادل معاش وکیل شورا ازدولت ترکیه میگرفت. زندگی مرفهی داشت ودر ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر وفات یافت وقرار وصیتش در جوار مزار ابوایوب انصاری دفنش کردند.

این نکته مسلم است که محمود طرزی هیچگاه خویشتن را شاعر ننامیده است. اما در سال های نگارنده گی سراج الاخبار افغانیه سرایش شعر بخش بزرگ فعالیت ادبی او را تشکیل میداده است. بیشتر اشعار محمود طرزی در مجموعه های «پراگنده» و «ادب در فن» فراهم آورده شده است. غزل «بگذشت ورفت» اوگویا سرامنامهٔ ادبیات روشنگری بود که چرخشی در روند شاعری آن زمان آورد.

زیاده بران محمود طرزی شعرای جوان آن زمان را به سوی پذیرش رسالت سخن و ادبیات میکشانید وایشانرا تشویق میکرد تا با خامه ها برضد مفاسد اجتماعی و عقب افتادگی و جهل و بیسوادی به پیکار برخیزند. چنانکه تلاش او در راهنمایی مستغنی در ذیل عنوان «عبدالعلی» ذکر خواهد گردید. و عبدالهادی داوی در حل اکثر مسایل ادبی به او مراجعه مینمود و از او مشوره میخواست.

فعالیت ادبی محمود طرزی اساساً با نگارش داستانهای کوتاه و مقاله های ادبی و سرایش شعر در دمشق و سوریه آغاز مییابد بخشی از آثار آن روزگار در مجموعهٔ «دبستان المعارف» فراهم آمده بود که در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی تدوین یافت این مجموعه شامل مقاله های ادبی واجتماعی؛

سیاحتنامه‌ها وحکایه ها بود . سپس به امر شهزاده عنایت‌الله کتاب مذکور را مؤلف به چند بخش جدا کرده است که «روضهٔ حکم» یکی از آن بخش‌ها ست.

اثر دیگر محمود طرزی «پراگنده» مجموعهٔ نظم و نثر اوست که در سال ۱۳۳۳ در مطبعهٔ عنایت به چاپ رسیده است . ازمجموعه‌های شعری او «محمودنامه» یا «ادب درفن» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شد قابل یاد کرد است . «سیاحت نامهٔ سه قطعهٔ روی زمین در بیست و نه‌روز» از آثار معتبر منثور محمود طرزی است . از ترجمه های اوسه کتاب ژول ورن فرانسوی چون : جزیرهٔ پنهان ، سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جوهوا و کتاب سیاحت در دورادور زمین در هشتاد روز را میتوان نام برد .

گذشته از آن تعداد مقاله‌های محمود طرزی را در حدود پنجصد مقاله دانسته اند

د) : سراج الاخبار و مسألهٔ ادبیات نو

سراج الاخبار به پیمانهٔ فراخی با علوم و ادبیات سده های میانه بـه نبرد برخاست و برگسترش چنان دانش هایی پافشاری کرد که نیازمندی‌های اساسی کشور رادر آن اوضاع و پس از آن برآورده ساخته بتواند و این نکته در سراج الاخبار بار بار توضیح شده است . محمودطرزی مینویسد :

((... اما در ین باره سخن را پوست کنده وصاف میخواهم بگویم خواه خوش کس بیاید خواه نیاید ! خواه صحیح بدانند خواه غلط . مقصد از علم همان علمیست که درا ین زمان تهلکه ناک جوشن دین و دولت ما ، برگستوان وطن و ملت ما گردد . مقصد از علم همان علمیست که از تهلکهٔ بندگی غیر دین ما را خاطر جمع سازد و برمسند عزت و سر فرازی بنشاند .

مقصد از علم همان علمیست که از محکومیت و احتیاج اجانب ما را مستغنی سازد و از دفینه‌های لاتحصاء و کنزهای لایفنای عالم طبیعت توانگر و غنی

گرداند مقصد از علم همان علمیست که آهن را در کف ماموم کند وطبقات عالیهٔ هوارا به جولان ما محکوم نماید. مقصد از علم همان علمیست که قلعه های آهنین سرحد های ملک ما گله های صدمنی دشمنان مارا ازتأثیر اندازد. وگله های هزار منی توپهای ما فوج های دشمن را ازهم شگافد. مقصد از علم همان علمیست که خطهای راه آهن ما در یك برهه قلیله به صد ها هزار عسکر ما را از یکجا بدیگر جا نقل بدهد وخط های تلگراف ما در آن واحد ازهر حرکت دشمن ما به ما خبر برساند.

هزار افسوس که ما این علم ها را شیطانی مینامیم. عمرخودرا صرف مالا یعنی میکنیم. در وقت حاضر علم همین علم هاست که به محافظهٔ اساس اسلامیت خدمت میکند و بنیاد بنای قصر دین را از زلال وحادثات این دهر پرآفات نگهبانی مینماید، خروارها علمیکه منحصر به دانستن ترکیب (ضرب — زیدعمراً) وفهمیدن قضایای (سالبهٔ جزئیه و موجبهٔ کلیه) وحل کردن (هذاجا زوهذا لایجوز) مانده باشد درین عصروزمان حاضر بدرجهٔ یك سرنیزه گك یك فوتهٔ فولادی ویك گله گگك پنج مثقالهٔ نیکالی بدین محمدی خدمت کرده نمی تواند...» (۱) برپایهٔ این مرام دانش های بدرد بخور درکار ترقی کشور و رشدصنایع چون جیولوجی، بیولوژی اقتصاد وغیره که در دستگاه های کشور ما هنوزخوب شناخته نشده بود در صفحات سراج الاخبار معرفی گردید و مبادی هر یك درچند ین شماره چاپ شد.

گفتیم که چگونگی روشنگری در فرهنگ باشرایط تاریخی پیدایش آن ومفکوره هوماستی شخصیت اجتماعی، که تغییر اجتماعی را به نیروی خرد

۱- محمود طرزی مقالهٔ افتتاحیهٔ سال پنجم سراج الاخبار افغانیه، سراج الاخبار، سال پنج شماره (۱)، ص ۱و۲.

آدمی وابسته میداند مشخص میشود . همانگونه در رحلهٔ روشنگری فرهنگ افغانی دراد بیات تما یلات بسوی گسترش دانش‌ها بظهور رسیدودر ستا یش آموزش و پرورش اشعار زیادی سروده شد .

روشنفکران افغانستان معتقد بودند که برای مقابله بادشمنان و حصول آزادی کامل سیاسی واقتصادی پیکار درراه تعمیم دانش درکشور ورشد صنا یع ملی ضروراست . (۱)

محمود طرزی ازطریق ترجمه‌وچاپ رومانهای فانتزی ژول‌ورن چون، سیاحت در جوهوا ، حزیرهٔ پنهان و سیاحت درزیر بحرخوانندهرا با آیندهٔدور تلاشهای دانشمندان آشنا میساخت وبا وراورا به نقش زندگی سازدانش استوار تر می گردانیدومقاله هایی در بارهٔ ارزش صنعت در کشور مینوشت که دوشادوش آن در ادبیات نیزستا یش پدیده های صنعتی و نقش صنا یع درترقی کشوراز موضوعات شعرشناخته‌شد . شعرا درستا یش موتر، زیل، برق، تلفون، رادیو وغیره اشعار زیادی سرودند .

پیشرفت‌های آلمان در سرآغاز نخستین پیکار جهانی درسیمای ادبیات‌ما چون پیروزی‌علم وصنعت‌شناخته شدوشعرا بااستفاده ازاین نکته‌مردم را به کسب دانش تشویق میکردند. حاجی‌شیراحمدمخلص شاعردربار امیرحبیب‌الله که از همکاران سراج‌الاخبار بود درقصیده یی مینویسد :

ز فیضان کمال‌وفن ترقی کرد چون جرمن

کزوخصمان اودارند بیم ملک‌وجان امروز

بیا یکدای مسلمانان که ما هم بهر علم‌وفن

به‌جدوجهد بر بندیم روزوشب میان امروز

۱- سراج‌الاخبار ، مقالهٔ مخصوصه سال ۶ ، شماره ۵ (۲عقرب ۱۲۹۴) .

زعلم وحکمت ودانش ترقی میکند دولت
نمی‌شاید که‌ما باشیم درخواب گران امروز
ترقیات چرمن را بخودسرمشق انگاریم
به‌تعلیم فنون کوشیم بر قدرتوان امروز

عبدالرحمان اودین ، آن مبارز دلیر سازمان «اخوان افغان» نیز در قصیده‌یی شرق و غرب را برابرمیگذارد و نیروی غرب را در جنگ جهانی اول از دانش و صنعت میداند وبرحال شرق که سررشتهٔ دانشها را از کف داده‌است ، افسوس میخورد ودر آن قصیده چنین میگوید :

. . . افغانیان ذی هم گرمتفق گردد بهم
سبقت کند ازگستهم شهرت برد از تهمتن
بهروطن گریك دوصدعالم به‌اصلاحش رسد
بی‌شبهه این جهل‌وحسد رامیزداید‌چون سفن
باید مکاتب بی شمر گردد معارف بیشتر
تا علم و فن یابد مقردرقلب‌اولاد وطن
اندروطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی
کی میتوان ازیك لبی‌الفاظ شیرین آمدن
صد ها مکاتب دربلد از بهر ملیونهاولد
تاروح حریت دمد درجسم شان چون جان به تن
تااندرا ندك وقت و حین بس نوجوانان رزین
هریك معلم‌چون بكین(بیکن) هریك مورخ‌چون گین(*)
ازهر دیار آید برون گرددوطن رارهنمون
انشا کند دار الفنون املاکند باب الفتن

---

* مورخ شهیرا نگلیس ، مؤلف صعود ونزول روم.

حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت
از فیض آن یابد سعت افزونتر از چین وختن

هر ملك کاندر بحر و بر باشد نفوذش بیشتر
گردد مصون از هر خطر یابد نجات از کید و فن

بی‌شبهه گردد مستقل گاهی نگردد منفعل
با هر که بندد عهد وال آزاد باشد در سخن

بر روی دریا زورقی دارد عجب خوش رونقی
خاصه بر آن یك بیرقی بر روی نشان ز افغانین (۱)

بدین گونه مقایسهٔ شرق و غرب با تأکید بر نقش دانش‌ها در بالایی دست غرب تقریباً تا حد موضوع مستقلی در ادبیات ما نموو انکشاف یافت. (۲)

در ادبیات دورهٔ روشنگری افغانستان مسالهٔ حصول آزادی کشور در صدر مسایل قرار دارد و آزادی سنگ بنای ترقی و آبادی میهن و آرامی مردم شناخته میشود.

محمود طرزی در رسالهٔ «روضهٔ حکم» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده است چنین حرف های تند پرغروری را به گوش استعمار رساند:

« حب وطن عبارت از دوست داشتن سرا و خانه و باغ و باغچه نیست بل که حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هر سنگ و کلوخ وطن انسان سینهٔ خود را سپر نماید. و برای پامال نشدن یك وجب زمین وطن انسان جان خود را فدا

---

۱ ــ سراج الاخبار ، شماره ۵ سال ۶ .

۲ــ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی برادبیات معاصر دری افغانستان» مقالهٔ نگارنده منتشر در عرفان (شمارهٔ فوق‌العاده به‌مناسبت روز معلم ۳۱ ثور سال ۱۳۵۶) ص ۷۵ .

نماید وبرای ندادن یك ذره خاك وطن انسان خود را هبا نماید واز برای ترقی واعتلای وطن انسان هر گونه مهالك را برخود هموار نماید ...))(۱)

در پهلوی اشعار زیاد آزادی خواهانه در چنان اوضاعیکه در برابر نیروی نظامی امپراتوری برتانیه نیروهای پیکار جوی وآزادیخواه داخلی احساس کهتری میکردند عبدالهادی داوی شعر بلبل گرفتار را سرود ودرآن مرگ در راه آزادی را بر زندگی اسیرانه برتر نهاد و جان سپردن در راه پیروزی را نوعی پیروزی شمرد :

سحر گهی بشنیدم زبلبلی به قفس
که مردم ازغم ودرد دلم نپرسد کس
که ازچه میکشم این ناله ها نفس به نفس
چرا گذشت مرا عمر درفغان چوجرس
چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
چرا حیات بـه گردن شدست بار مرا
نه محرمی که باو یکزمان سخن گویم
نه مونسی که زدرد و غم وطن گویم
نه همدمی که به اوحرفی از چمن گویم
زلالـه و نسریـن و یاسمن گویم
کنم به شکوه دل پر ملال را خالی
زدردخویش کنم جمله بلبلان حالی
غرض زقصهٔ پر درد خود کمی شنواند
زنکته های اسیرانه شمه یی بر خواند

۱ـ محمود طرزی روضهٔ حکم (مطبعه عنایت دار السلطنهٔ کابل، ۱۳۳۱) ص ۱۴۵ .

که باد بوی چمن بر قفس نشین گذراند

تپید و بال و پر افشا ند و این حدیث بخواند
مگــر رسا ند نسیمــی صبا ز خاك وطن
که برد هوش و قرارم به خاك پاك وطن

دمی به حیرت و بیخود فگنده سر ا یستاد　　زشکر یا زشکایت دگر لبی نکشاد
که باز باد صبا از شگوفه دادش یاد　　کشود چشم و کشید از خروش دل فریاد

که همچو من شوی ازخا نمان جدا صیاد
چومن اسیر ستم سازدت خدا صیاد

مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم　　گل شگفتهٔ بستان آشیان بــودم
روان باغ و چمن روح بوستان بودم　　ظریف وشوختر از جمله بلبلان بودم

اسیر پنجهٔ فولادی بــلا کردی
بجای لطف جفا کردی و خطا کردی

فضای بــی سروپا بود جای پروازم　　بلند شاخ ســرسر و مسکن نازم
همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم　　برون چمیدی چو آواز خرمی سازم

مرا نه درد اسیری نه چون قفس دل چاك
نه اشکریزی غمگین نه نالــهٔ غمناك

سحر که بال و پر شوق میزدم بهوا　　به شاخه های شگوفه گرفتمی ما وا
گهی برو ی گلی گه به سنبل شیدا　　به خنده نغمه کنان میسرودم این آوا

کراست عشرت امروزه یکه من دارم
ندیم سنبل و گل خانه در چمن دارم

همان گل است کنون و همان زمان بهار　　زمین زسبزه نخلع درخت پر برو بار
فگنده شور به گلشن نوای قمری و سار　　به گوشه های گلستان چو من هزار هزار

پرند ازسر یك شاخ برد گر خندان
فتاده من به قفس گریه میکنم به فغان

رسیده است دل زار من به جان یارب   از ین ستمکده ام زود وارهان یارب
درین جفاکده پرغمم ممان یارب   دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب

اگر برای قفس آفریدی ام باری
چرا به بال پرم داده ای سروکاری

اسیر پنجهٔ جور و جفا ستم تا کی ؟   ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی ؟
انیس انده بسیار و لطف کم تا کی ؟   جلیس این ستم آباد پرالم تا کی ؟

چو غیر یأس درین خانه نیست کار امید
بهست امید مزاری از این مزار امید

سپس خموش شد و ساعتی تأمل کرد   مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد
دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد   به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد

بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت
بگوشه گاه عدم خوش حیات خواهی یافت

اگرچه نیست گوارا بمن چنان مردن   جوانم و بود افسوس بر جوان مردن
ولی بر آرزوی زندگی توان مردن   که هست موجبا حیای جاودان مردن

چو هر سحر به قفس حال مرگ می بینم
چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم

بگفت این و به حسرت بسوی گلشن دید   گشود بال و پر و بر در قفس بدوید
بر آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید   ولی چه فایده کان بود سد سخت شدید

ز کسله و پر و بال نحیف و منقارش
بریخت خون مصفای رنگ گلنارش

فتاد بیحود و خونش به جوش می آمد   دل تپیده بخون در خروش می آمد

گهی گهی که به حال و بهوش می آمد　　همین این طنین حزین زو بگوش می آمد

شکست بال و پرم درهوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی

وشاعر برای تائید احساس و اندیشهٔ خود بیتی از مظهررا در پایان شعر بعد از این عبارت می آورد: خاتمه ازز بان مظهر:

درین بهار ز بلبل اگر نشا نی هست

به پای گلبنی افتاده آشیانی هست (۱)

پریشان در این شعرسوزناك بهاری راکه در آن مردم در اسارت بسر برند وآشیانهٔ زندگی شان در پای گل آرزوها ویران افتاده باشدزشت تراز مرگ می پندارد. این شعرکه دوماه پیش از بهارسروده شده دوماه پیش از بهاری که دوسال بعداز آن افغانستان آزادی سیاسی خودرا به کف آورد، پاسخی بود به سوال آنعده از مردم این کشورکه در بارهٔ پیروزی شان در پیکار با استعمار دودل ومتردد بودندودر بارهٔ نا برابری نیروها زیاد می اندیشیدند. شعر « بلبل گرفتار » که چون صدای ز مان طنین شکوهمندو گوش نشین داشت به زودی به پشتو گزارش یافت و در یکی از شماره های بعدی سراج الاخبار ترجمهٔ پشتوی آن به چاپ رسید.

باید یاد آورشد که چون ظهوردورهٔ روشنگری کشورهای شرقی با دست بازیهای امپریالیزم درشرق همزمان است ، بنا بران این دوره در فرهنگ و ادبیات همه ملل شرقی خصلت ضد استعماری دارد و دوره روشنگری در کلتورو ادبیات مردمان ما نیز دارای همان خصلت است.

۱ــ سراج الاخبار ، سال۶ ، شماره ۱۲، ۲۵ جنوری ۱۹۱۷. (۵ دلو ۱۲۹۵ش).

نخستین نبرد جهانی دلیل آن گردید که مسألهٔ آزادیخواهی را روشنفکران افغانستان به گونهٔ تازه یی مطرح نمایند. دفاع از اسلام یگانه پایه یی بود که میشد تمام ایل ها وقبیله های افغانستان باتکاء بر آن متحدانه برضد فرنگی به پیکار برخیزند ودر جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی چون مرکز خلافت اسلامی با کشور های بالقان داخل جنگ شد در صفحات سراج‌الاخبار آزادیخواهی مردم افغانستان چون حلقه یی از زنجیر آزادیخواهی تمام ملل مسلمان منعکس گردید وبر ضرورت تشکیل اتحادیهٔ دول مسلمان تأکید شد. درین مورد البته اندیشه های سید جمال‌الدین مستقیماً ازطریق محمود طرزی وغیرمستقیم چون روحیهٔ مسلط برتمام ملل مسلمان مؤثر بود.

مقاله های مفصلی در سراج‌الاخبار، توضیح ضرورت اتحاد مسلمین وپیشنهاد های روشنفکران افغانستان در بارهٔ اشکال اتحاد بچاپ رسید مثلاً سرمقاله یی باعنوان: «مسلمانان اتحاد کنید وازهم جدا مشوید» وهمچنان در اشعار شعرای زمان این مطالب باتأکیدو تفصیل بیان شد چنانکه محمود طرزی درغزلی باعنوان اتحاد مینویسد:

حکم قرآن مبین شد اتحاد　　اصل این دین متین شد اتحاد
حزب واحد گر شود اسلامیان　　حاکم روی زمین شد اتحاد
اتحاد مسلمین فرض است ودین　　پس چرا متروک دین شد اتحاد (۱)

همچنان در شمارهٔ ۱۶ سال ۲ سراج‌الاخبار قصاید عبدالعلی مستغنی و میرزا محمدعزیز، کاتب ادارهٔ سراج‌الاخبار ودر شمارهٔ ۲۰ همان سال قصیدهٔ شیر احمد مخلص همین پیام را بیان کرده اند.

---

۱ - سراج‌الاخبار، سال اول، شمارهٔ ۱۳ .

روشنفکران افغانستان در دورهٔ روشنگری برضد خرافات و بر داشت‌های نادرست از دین مبارزه کردند . محمود طرزی رسالهٔ ((علم و اسلامیت)) را چون ضمیمهٔ سراج الاخبار چاپ کرد . با این رساله وی تلاش ورزید تا ثابت بسازد که دین اسلام مخالف علم نمی باشد و بدینگونه کوشید تا با آیات قرآنی ضرورت تحصیل علم را روشن سازد .

تلاش سراج الاخبار به پشتیبانی حقوق و مقاله هاییکه درین زمینه نشر شد و نشر جریدهٔ مخصوص زن به نام ارشاد النسوان در عهد امیر امان‌الله دیر تر ثمر داد، چنانکه در اواسط این دوره انعکاس آن در ادبیات دیده میشود .

موضوعات اساس شعر دو دههٔ اول قرن بیستم چون وطن پرستی ، آزادی خواهی تشویق به دانش و صنعت تأکید اتحاد کشور های اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف باشندهٔ افغانستان برای حصول استقلال چون موضوعات جدید در ادبیات ، خواه مخواه با مخالفت‌ها روبرو میگردید که روشنفکران افغانستان ناگزیر بودند با موانع بستیزند و راه رسیدن به آرمانهای نورا هموار سازند .

ه) « ادبیات فنی و « ادبیات ملی »

اشعار واجد موضوعات نو که تعبیرات و اصطلاحات تازه و غیر مروج در شعر نیز داشت در برابر شعر قدیم قرار گرفت و سراج الاخبار در دفاع از شعر جدید مقاله هایی چاپ کرد که اینک برای خوب روشن شدن پرخاش این دو شعر نو و کهنه یکی از آن مقاله ها را که سیراب از طنز و نیشخند است نقل میکنیم . این مقاله در واقع مرامنامهٔ شعر دورهٔ روشنگریست:

«حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق :

عتیق — بسیار عجیب است که در شما هیچ یك لطافت و نزاکت شعریه

دیده نمیشود. به این لفظ های غلیظ و کلفت (تحصیل) و یا (معارف) و یا (بگذشت و رفت) و (وطن) و (فیض خلق حسن) و از همه بد تر (زغال سنگ) و و سیاه که شما بر سر و بر خود زده اید سراسر خود را از شناخت بر آورده اید بلکه یك لکه ایست که بر دامن پاك شعر نهاده اید. حالا آنکه موضوع شعر و بنیاد شعر بر گل و بلبل، بر خط و کاکل، بر باده و ساده، بر رندی و قلاشی، بر موی کمر، بر قد سرو، بر انار پستان، بر عناب لبان، حتی بر دیوانگی و بیابان گردی وضع و بنا یافته. هزار افسوس که شما ازین همه پیرایه ها و آراستگی ها خود را محروم ساخته به کامه های ثقلت بخشی که درخور مدرسه ها و ملاها و دود چراغ خوردن هامی باشد آغشته ساخته اید و از همه عجب تر که به این همه ثقلت و غلظت خود نام تانرا (شعر) هم گذاشته اید!

جدید — آه برادر! چه بگویم: قسمت بدمن را به این حال در آورده من هم به همان لطافت ها و نزاکت ها آراسته و پیراسته بودم. آستینم رنگ گل ودستم ازسایهٔ رنگ حنا در شور و غلغل بود از برگ گل ترازو ساخته در یکطرف آن نسیم سحر گهی را که با بوی زلف یار معطر بود میگذاشتم و در دیگر طرف آن جوهر لطیف روح خود را گذاشته وزن می کردم. در موی کمر آنقدر می پیچیدم که به عدم می رسیدم. در نقطهٔ دهن آنقدر محو میشدم که هیچ میشدم قدم سرو بسیار درازی بود که از حد کمر به قدر یک مو بار یک شده بود و رویم ماه شب چهارده بود که مانند یك سینی گرد بقلاوه پزی مینمود. ابروانم دو کمانی بود که بزرگی دایرهٔ قوس قزح در پیش آن از خجالت رنگ می باخت. چشمانم دو ترك قاتل کمان بدست خونریز و بدمستی بود که بسیار دل ها و جگرها را خورده بود. مژگانهایم خنجر های جگر شگافی بود که به قلابهای برگشتهٔ یك دکان قصابی مشابهت میرسانید

که دل جگرها برآن آویخته شده باشد. ویا آنکه به سیخ های دکان کبابی میماند که دل ها را به آن در کشیده کباب میکرد. دوزلف عنبرینم چون دو مار سیاه پرز هری که از یك سروی آویخته شده بود به نظر میخورد. کرا یارا که نزدیك شود! خالم یك حبشی لبگردهٔ بینی پهن روسیاه ودهنم بقدر چاه زمزم و یا یك چشمهٔ آب بقایی بود! چه خوش قسمت دهن بو قلمونی داشتم که گاهی غنچه وگاهی نقطه، گاهی چشمه وگاهی عدم گاهی هیچ می شد! افسوس افسوس که از آن لطافت ونزاکت ها هیچ چیزی برایم نماند.

عتیق — آیا چرا این چنین شد؟

جدید — مپرس برادر ازمانه بدمست زمانه!...

عتیق — واه! این مسأله را به زمانه چه تعلق. شعر هر وقت شعر است که اساس آن برحسن وجمال معشوقه وعشق ومحبت ساده و باده بنا یافته زمانه هیچ وقت برشما جبر نمی کند که شما آنچنان جوهر نفیس خود را درسیاهی های زغال های سنگ آلوده سازید.

جدید — زمانهٔ شمارا نمی گویم زمانهٔ خود رامیگویم! این عصرو زمانه یك عصری است که درهمه چیزها تغییرات و تبدلات کلی واقع شده است. در این عصر قد درازسرو وعرعرمانندی راکه ده پانزده برابر قامت طبیعی بشر باشدوآن سرو، دو لیمو یا دو انار بار آورده باشدومارهای سیاه پرزهر ازدوطرف آن آویخته شده باشد. ویك روی چون مجمع گردی راکه درمیان آن دو کمان ویادوجعبهٔ تیر یا دو بنچه سیخ های دکان کبابی ویك حبشی ویك غنچه ودوعناب ویك سیب ویك چاه وغیره گذاشته شده باشد واین سینی بریك بیاض در از جبینی وضع شده برتالاق آن درخت سرو ما نده شده باشد هیچ کس نمی پسندد! شماهزار شکر بکشید که مانندمن عاجز بدقسمت به این عصر قد رناشناس نیامده

آید. در این وقت آرایش ها و پیرایش های حسن وجمال ها یکه داشتیم و شمهٔ یی از بسیار و نمونه یی از خروار آن بیان شد به پشیزی هم نمی خرند. بلکه (مادر آل) گفته میگریزند. یك کتاب معدن‌شناسی زغال سنگ را که کار از ان گرفته شود از دوازده‌هزار کتاب‌های بیست هزار بیتی وصدهزار بیتی ما بیچاره ها بهتر ومقدس‌تر می شمارند یکدقیقه که در راه حل کردن یك مسألهٔ فن ماکینه ویاکیمیا ویا حکمت ویا هندسه وامثال آن صرف کنند ازهزارسال به ما وشما پرداختن را افضل واحسن می‌دانند چه فکر های واهی و چه خیال‌های باطل!

جدید- چه باید کرد! اگر واهی باشد و اگر باطل همین است که شدنی شده، چار باید زیستن ناچار باید زیستن.

عتیق- آه چه بگویم برادر! دل مرا برحالت کباب کردی. دانستم که به‌چه سبب به‌این تبدیل قیافت واین تناسخ پرآفت مجبور شده ای! خدا مردمان عصرت را عقل بدهد. وچشمهای بصیرت شان را باز کند تا حق را از باطل ولازم را از غیرلازم ونافع را ازمضر تفریق دهند.

جدید- آمین!... انتها (۱) دربارهٔ این‌مقاله چند نکته قابل تصریح است

۱- شعر که بیانگر واقعیت‌های عینی وذهنی است، با دگرگونی زندگی خواهمخواه دگر گون میشود.

۲- شعر باید سودمند باشد و برای زندگی سازی بدرد بخورد.

۳- موضوعات وواژه های شعری جاودانی نیستند؛ بلکه‌همگام با تغییر زمان تغییر می پذیرند.

۱- سراج‌الاخبار، سال اول، شمارهٔ ۱۷.

۴ـ آنچنانکه تقلید کشندهٔ شعر است نو آوری همگام باسیر زمان شعر را بارور میسازد ؛ اماجداً قابل توجه است که این شعر به اصطلاح جدید با تخیل و تصویر سازی کمتر سروکـار داشت و از زبان فشردهٔ انعکاسی ویژهٔ شعرودیگر مفاهیم اصیل‌شعری دور بودو بادست های بی اعتنا به میراث کهن شعردری پیریزی می‌شد .

بهر صورت مقالهٔ مذکور وداعیه یی با بعضی از ارزشهای ادبی قرون وسطی بود ، که فشردهٔ مطالب آن درمنظومهٔ « بگذشت‌ورفت » محمود طرزی نیز بیان شده است . دراین منظومه این بیت ها قابل توجه است :

وقت‌شعروشاعری بگذشت‌ورفت   وقت‌سحروساحری بگذشت‌ورفت
وقت اقدام است‌وسعی‌وجدوجهد   غفلت وتن پروری بگذشت‌ورفت
عصرعصر موتروریل است‌وبرق   گامهای‌اشتری بگذشت‌ورفت . . . (۱)

محمودطرزی‌وقت چنان شعری را سپری شده می پندارد که همسنگ‌سحر است‌وازنگاه شاعر در تعبیرسحر تمام ارزش‌های شعری کلاسیك‌فراهم است ودر آن گویاردسنت گرایی وتقلیداست . با بیان نیاز مندی تازهٔ زنده گی . محمود طرزی تأکید میکند برآنـکه شعر باید پا سخگوی تقاضا های این زمانی زنده گی باشد .

ادبیات فنی که بخشی ازشعر « طرزجدید » بود چنان اشعاری رامیگفتند که درآن صنایع و پدیده های صنعتی ستایش میشد . محمود طرزی «غزل» های خودرا که در وصف برق ورادیو وتیلفون وریل وزغال‌سنگ وغیره‌سروده بود جمع کرد وبه شکل مجموعه یی به چاپ رساند. نامش را «ادب درفن» یا «محمود نامه » گذاشت . این اثرگویا به پاسخ « محمود نامه » کتاب سوم

۱ــ سراج‌الاخبار ، سال ، ۱ شماره ۴ ، ونیز در «پراگنده » محمود طرزی،ص ۱۱۸ .

از پنج کتاب که برای سوادآموزی در مدارس و مکاتب خانگی از آن استفاده می‌شد ترتیب، شده بود. محمود طرزی در مقدمه با توجه به نقش آموزشی و پرورشی ادبیات محمود نامهٔ پنج کتاب را گمراه کننده خواند.(۱)

از شمارهٔ ۲۰ سال ششم سراج الاخبار ستون جدید «ادبیات ملی» در جریده گشایش یافت که پروگرام آن بعداً چنین تشریح شد: سرلوحهٔ ماچه چیزها بکار دارد.

۱ـ اقسام شعر درهر موضوعیکه باشد، قصاید مدحیه غزل های عاشقانه نشیده های وطنیه، ترکیب بند، ترجیع بند، مخمس، رباعی، چاربیتی وغیره که از مردم خود وطن باشد خواه از شعرای گذشته وخواه از شعرای حال فارسی ــ افغانی.

۲ــ از اقسام نثر، مکتوب های ادبی، علمی، اجتماعی و غیره مقاله های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد، فارسی ــ افغانی.

۳ ــ ضروب المثال ــ یعنی ضرب المثل‌ها بهر مضمونی که باشد و ضرب المثل شده باشد، فارسی ــ افغانی.

٤ـ فقرات حکمت آمیز مانند فقرات گل‌دستهٔ حکمت و بعض فقرات لطیفه آمیز با نزاکت، فارسی ــ افغانی.

۵ ــ به لهجه وشیوهٔ اقوام مختلفهٔ وطن عزیز ما هر رقم شعری که باشد مثلاً به لهجهٔ هزارگی، پنجشیری، صرف کابلی شهری، قندهاری، هراتی اوزبکی وغیره. وبه لهجهٔ افغانی اقوام مختلفه هررقم غزل خوانی و چاربیت سرایی وغیره در این خصوص یك مقصد مهم داریم که نتیجهٔ آن از فایده خالی نخواهد بود.

۱ـ رجوع کنید به مقدمهٔ محمود نامه مطبعه دارالسلطنه کابل، سنه ۱۲۳۱ .
این اثر در سال ۱۳۳۳ با مجموعهٔ: «پراگنده» نیز در مطبعه عنایت چاپ شده است.

۶ـ فقرات تاریخچه عبرت آمیز که مختصر و مفید وبه تاریخ خود افغانستان تعلق داشته باشد . (۱)

چنانکه از مرام نامهٔ « ادبیات ملی » برمی آید خواست گردانندگان سراج الاخبار آن بود که اشعار ملل واقوام مختلف افغانستان بزبان و ولهجهٔ خود شان چاپ شود وبدین صورت زمینهٔ پرورش ادبیات ملیت های گونا گون فراهم گردد . در پهلوی آن سراج الاخبار معتقد بود که هرگاه مسایل مبرم روز به لهجه و زبان اقوام مختلف در صفحات اخبار انعکاس یابد پیمانهٔ نفوذ وکار گری آن بیشتر خواهدبود . چنانکه محمود طرزی در مقالهٔ « ادبیات ملی » (۲) این نکته را توضیح کرد و تأکید نمود که پیام شاعر به لهجهٔ خودش زود تر به مردمش میرسد نسبت به آنکه ماهر موضوع امروز را با تعبیرات وواژه های شعری کهنه و زبان ادبی چندین صدسال قبل بیان کنیم. وبرای تأئید گفتهٔ خود دربرابر شعری ازکلیم همدانی غزل هایی از صاحب دادکو هستانی،خواجه محمد سالنگی وغزلی به لهجهٔ هزارگی چاپ کرد . با چاپ این اشعار سراج الاخبار نخستین بار بهزبان محاورهٔ لهجه های گونا گون شکل نگارشی داد وآنرا ثبت کرد .

محمودطرزی به تخلص «افغانی» ترانه هایی به لهجهٔ کابلی سرود (۳) که شعرای جوان کابل ازاو پیروی کردند . یکی ازآن جمله شعرامیرغلام حضرت انور بود، که تخلص خودرا بعداً شایق وپس ازآن شایق جمال گذاشت . وی در نامه یی به محمود طرزی می نویسد: « حضرت صاحب امتیاز مخلص

۱ـ سراج الاخبار ، سال ششم، شماره ۲۲ .

۲- سراج الاخبار , شماره ۸ ،سال ۷ .

۳- رجوع کنیدبه سراج الاخبار سال ۷،شماره های ۱۱ و ۹و۸ .

نوازرا از درگاه کریم کارساز داشما سرافراز میخواهم. یك غزل به لهجهٔ ملی در قید تحریر آورده ارسال خدمت نمودم. لاکن با ین ربط هم ازسخن استاد تا شاگرد فرق بسیار است. مگرچون دراین روزها تخلص انور را به شایق تبدیل کرده ام لهذا عرض تخلص را به واسطهٔ این غزل خدمت آن معنی پناه ضرور دانسته به مطالعهٔ آن تکلیف دادم فقط.» (۲)

زیرعنوان «ادبیات ملی» چاپ ضرب المثل ها، آغاز پژوهش ها درادبیات مردم (فولکلور) بود که متأسفانه توجه محققان را جلب نکردو ادامه نیافت «مقالهٔ ادبی» که درشمارهٔ دوم مرامنامهٔ «ادبیات ملی» یادشده است پدیدهٔ تازه یی درادبیات دری به شمار میرود. این نوع ادبی موازی با ترجمهٔ اشعار اروپایی درآغازسدهٔ بیستم بوجود آمد وادامه یافت.

و) بی پروایی به اشکال شعری قدیم

در دودهٔ اول سدهٔ بیستم با پیشدستی محمود طرزی بی پروایی به اشکال شعری قدیم دیده میشود که زادهٔ عوامل زیرین است:

۱ـ توجه زیاد شاعر به واقعیت های زندگی اجتماعی زمانش چون قطب مقابل سنت گرایی درادبیات.

۲ـ ظهورروبه افزایش ترجمه ها از نمونه های شعر آزاد اروپایی ویاهر شعر اروپایی که ترجمه به شکل شعر منثور درمی آید.

۳ـ پیوسته با ترجمهٔ اشعار اروپایی ظهور شعرمنثور در ادبیات دری چون (شکل) نو، که لزوم وزن و قالب قدیمی را در شعر نفی میکرد و گواهی میداد که شعر میتواند بدون داشتن وزن عروضی و قالب مروج قدیمی هم وجود داشته باشد.

۱ـ سراج الاخبار افغانیه، سال ۷، شماره ۲۰.

بی التفاتی ها بیکـه به ارزش ها ی شکـلی شعر قدیم در این دو دهه صورت گرفت بصورت عمده ازاین قرار است :

۱ــ آمدن کلمه ها و عبارت های گفتاری در شعر نه به صورت قصدی بلکه برای ایجاد فضا یا آهنگ تازه به‌شعر مثلاً درمرثیهٔ مینای محمود طرزی چنین چیزی دیده میشود :

این شعر که در « سلطان پور » جلال‌آباد در سال ۱۳۲۹ سروده شده بیانگر ناراحتی محمود طرزی از ستمی است که در باریان عیاش برمینا ها روا میدا شتند .

چون گوشـت مینا خوردنی نیست، بنا برآن مینا را فقط برای تفریح شکار میکردند وگـذشته ازآن درسیمـا ی مینا درین مرثیه از تمام مردم مستضعف دفاع‌شده وهرگونه بیداد نکوهش گردیده است . این شعر ظاهراً پس ازآنکه شکار مینا را شاه منع کرد سروده شده است :

مرثیهٔ مینا

ـ۱ـ

مرغکان ایـن چه‌خوش نوایی‌ها — اینچه پـرواز وپر فـشانی هـا
این چـه جمعیـت سـرود آیین — ایـن چه چر چر همه سرو داگـین
حال تان ساده شکل تان چه ظریف — صوت تان‌خوش مقام تان چه‌لطیف
لیک ترسم کـه دهرخـانه خراب — محـو سـازد مجالـس احـبا ب

چپ شوین مرغکان من چپ شین

ـ ۲ ـ

اـیـنـ۵۵ـ! آمدشکاری‌باصدپیچ — نیست در تو برهٔ شـکارش هیچ
نیسـت تنـها دومیله در دستـست — چره پـربهـر قتـل تا ن مستست

رحـم دردل نباشد شـس هرگـز چـو ببیند کشد کـند جـز و بز
چـپ شومینا کـه هستی مینا کـار کـشدت آن شکاوی زار ونزار
شان نباشـد که شین انسان است این چه‌کاری قساوت افشان است
چپ شوین مرغکان من چپ شین...

دراین دو بند «مرثیهٔ مینا» «چپ شوین» «چپ شین» و«چپ شومینا» در بیت چهارم بند دوم بـرای ایجاد لحن صمیمی آمـده است ونگارش «اینك» بدین شکل «ا ـ ی ـ ن ـ ه ـ!» برای تجسم آهسته‌ودزدانه آمدن شکاری اختیار گردیده است واین همه نشان میدهد که شاعر بر بیان صادقانه اندیشه و احساس خود پافشاری دارد و بهمان اندازه از کار برد ارزش‌های قراردادی شعر کلاسیك گریزان است.

۲ـ شکستن قالب، چنانکه در مثال «مرثیهٔ مینا» نیز بروشنی دیده میشود شعر به‌شکل مثنوی سروده شد و مشابه به ترجیع بند. بخش‌هایی از آن با یك مصرع بزبان گفتاری: «چپ شوین مرغکان من چپ شین» جدا میشود. و بخش ها هرگز باهم برابر نیست. مطابق احساس شاعر درهرجاییکه پنداشته میشود. که بهرهٔ تمامی ازموضوع به پایان رسیده این مصرع می‌آید و بخش‌را از بخشی جدا میکند. بخش نخستین چهار بیت است دومین پنج، سومین چهارده و چهار مین هشت و پنجمین هفت بیت. (۱)

«مرثیهٔ مینا» درمجموع قالب تازه‌ایست که با هیچ یك از قالب های قدیمی مشابه نیست. مثال دیگر شعر «مکتب» محمودطرزیست. شعر از بهره‌های نابرابر ساخته شده است چنانکه بند اول چهار مصرع دوم چهار مصرع، سوم پنج مصرع وچهارم پنج مصرع و بند آخرین شش مصرع است.

۱ـ رجوع کنید: محمودطرزی، (پراگنده) کابل، مطبعهٔ عنایت (سال ۱۳۳۳ ص ۷۳ تا ۷۶.

زین جسم با جان زین چشم پر نور گـــر دوره ـــانی مانی تـــو بس دور
زین چند اشیا بشنو بد ستو ر یك یك شمارم تا گـــردی آگاه

—۲—

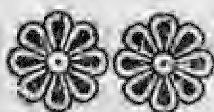
اول ز انسان ـ ور افتی ای جان جا نـــدار باشی لیکن نه انسا ن
انعام باشی «بل اضل ...» دان با قول قرآن باشی تو گمراه

—۳—

گمراه انرا بـــا یـد بدانی کـــو کـــو ر یـــا شد ره را نبیند
آخرچه گردد آیا تو دانی د ر چـــاه افتد عـــا جـــز نشیند
بیچاره اعما بیچاره گمراه ...(۱):

چنانکه دیده میشود شعر دورهٔ روشنگری در دودههٔ اول سدهٔ بیستم هم از نگاه موضوع تازه بودو هم از نگاه بعضی قالب ها . شکستن قالب مانند نو آوری در انتخاب مضامین شعری حتمی نبود . شعرا مجبور نبودند که برای مضامین تازه قالب های تازه جستجو کنند .

۱ـ سراج الاخبار ، سال ۵ ، شماره ۱۹ ، (۱۹۱۶م)



بخش سوم

ظهور قالب‌های نوادبی

الف) سفرنامه :

در دورهٔ روشنگری ادبیات دری زیر تأثیر ادبیات ترک سیاحت نامه نویسی و ترجمهٔ سیاحت نامه ها بوجود آمده جنبش سیاحت نامه نویسی چون نخستین نوع نثر هنری در ادبیات ترک در اواخر قرن هفده ظهور یافت که هدف آن نشان دادن مظاهر زندگی غرب به خوانندهٔ ترک بود . در افغانستان در اواخر دههٔ اول سدهٔ بیستم سیاحت نامه هایی چاپ شد که بعضی ترجمه و بعضی نگارش بود چون سیاحت سه قطعهٔ روی زمین در ۲۹ روز (۱) وسیاحت نامهٔ لاپونیا (۲) ترجمهٔ سیاحت نامهٔ عبدالرشید ابراهیم افندی که توسط محمود طرزی وعبدالهادی پریشان ازمتن ترکی کتاب (عالم اسلام) صورت گرفته ودر شماره های متعدد سراج‌الاخبار چاپ شد .

۱ــ محمودطرزی سیاحت سه قطعهٔ روی زمین،مطبعه عنایت کابل: ۱۳۳۴ (۱۹۱۵م)

۲ــ سراج‌الاخبار افغانیه شماره های ۹ ــ ۱۲ سال ۶۰ .

نگارش سفرنامه‌ها درادبیات دری گذشتهٔ دوری دارد؛ مگر جنبشی که درسدهٔ بیستم رونما شد از آنرو نوپنداشته میشود که اهداف آن باسفرنامه های کهن متفاوت بوده، کاملاً موازی با روحیهٔ سیاحت نامه‌ها وسفارش‌نامه هاوسفارت نامه های اواخرسدهٔ هفدهم ادبیات ترك نوشته شده است. دربن سفرنامه‌ها کوشش‌شده که‌زندگی غربی و یا کشورهای پیشرفتهٔ دیگر به‌خواننده معرفی شودتا علاقمندی اورا به‌دانش های‌معاصر وتخنیك‌وصنعت برانگیزد.

ب) شعرمنثور:

درنخستین شماره‌های نخستین سال سراج‌الاخبار همزمان با چاپ ترجمه های شعرارو پایی مانند «بوسهٔ مادر» از شاعر فرانسوی(۱) و «ترجمهٔ شعریکی ازظریف طبعان جرمنی» (۲) نوشته هایی مانند «تنهایی» (از یادگارهای اصالحیه) (۳) و «شعر - موسیقی» (٤) و «شبنم» (۵) و «بهار عشق» (٦) از محمود طرزی و «عمر . . . وقت» از عبدالهادی داوی (۷) چاپ شد. این پارچه هانمونه هایی ازشعر منثور و مقالـه های ادبی بود. این دوشکل ادبی بسیار شبیه‌هم بود. نمی‌شد، باارزشنما های مشخص یکی را از دیگری جداکرد. مگر پارچه هایی درامان افغان بصورت مشخص زیرعنوان شعر منثور به‌چاپ رسید؛ مانند «روز گار هم‌ملتفت نمیشود»

---

۱ - سراج الاخبار، سال اول شماره ۴ ، ص ۱۰.

۲- ایضاً شماره ۲ ، ص ۷ .

۳ - ایضاً شماره ۷، ص ۸.

۴ - ایضاًشماره ۲ ، ص ۳ .

۵ - ایضاً شماره ۳ ، ص ۴ .

۶- سراج الاخبار ، سال اول ، شماره ۲۱ ، ص ۱۴.

۷- ایضا ، سال ۷ ، شماره ۱۶ .

از احمد راتب (۱) و « احساس اندو هناك » ازم . حسن (۲) و « چرا شفق اینقدر خونین است » از غلام سرور (۳) و « روز گار بی مروت پدرت بسوزد » از احمد راتب (٤) و « آه روزگار سیاه ! » ازم . حسن (۵) ودر سال اول انیس (۱۹۲۷ م) نیز این نوع نوشته ها بدون عنوان شعر منثور بچاپ میرسید ، مانند « دختر روستایی » از کوهی (٦) و « تنهایی ومهتاب » از غ . ر (۷) مثلاً : « روزگار بی مروت . » از راتب چنین شروع میشود :

چه انجماد وافسردگی یارب :

روحها نه مانند اژدهای پژ مرده در زیر سواحل نمناك درجستجوی راحت گاهی جاریست از یاد فرانسان را به وحشت می افگند . سردی هوا لرزه می آورد ! صدای نالش بلبلان که دراخیر وقت میخواهند آرام گیرند نوحهٔ حزین کدام مسکین را میماند ! افق چرا العل گون است . مگر شفق آخرین آفتاب با یك تبسم خیره و تیرهٔ مختصرانه ازعالم وداع میکند !

آرامی وسکوت وحشت انگیز تا حیت را فرا گرفته که از هیچ طرف نی آواز یست نی نوایی ! صدای باد باران این تاریکی موحش همهمه برپا کرده و هر لحظه هم شدید ترمیشود شاخه های درختها از هم میشکنند .

۱- امان افغان ، شماره ٦ ، سال ٦ .

۲- ایضاً ، شماره ۷، سال ٦ .

۳- ایضاً ،شماره ۸، سال ٦.

٤- ایضاً شمارهٔ ، ۳۸، سال ۵.

۵- ایضاً ، شماره ۴۵،سال ۵.

٦- انیس شماره ۱۵،سال اول .

۷- انیس، شمارهٔ ۱۲ سال اول (۷ دلو ۱۳۰٦-۲۷ جنوری ۱۹۲۸) ص ۸ .

گویی این هیاهو که در فضا حکم فرمایی دارد عوامل بدبختی بیچارگان است. چه شد که هیچ کس در همچو وقت از اطراف قصر عبور نمی کند! مگر تمام ساکنین این قصر به خواب رفته اند که ابد[2] صدایی جز صدای وحشت آور توفان شنیده نمی شود! به ببینید به بینید: گاه گاهی ابرپاره ها ظلمت خود را تیره ساخته یکنار افق متوجه میشوند غریو ساکنین از دست روزگار بیمروت بر می آید. صدای حزن آور طفل یتیم که از سرقبرستان با فریاد ونوحه های غم آلود[1] (شهدا) به سرعت عبور میکند دیارماتم را مینماید. همه جا تاریکی !.... همه جا خلوت !.....

چون ریفورم نمی تواند دردی را دوا کند وچون تضاد های طبقاتی شدیدتر میشود وچون ظلم وبیداد حکام رو به فزونی میرود شکایت ازروزگار زیاده تر است ونا امیدی ویأس در آثار شعرا انعکاس یافته است.

شعرمنثور بنا برامکانات وسیعتری که نسبت به شعر تقلیدی اسیر درقالب های کهنه داشت وبنا بر آنکه زبان انعکاسی وفشردهٔ شاعرانه آن بارمزها ونماد هایش برای بیان هنری هرراز مگویی شایسته بود زود رواج یافت وطرفدارانش فزونی گرفتند وحتی از سال های بیست قرن بیستم تقریباً تا نزدیکی های جنگ جهانی دوم مروجترین شکل ادبی بود که مبرمترین مسایل اجتماعی را منعکس میساخت. ۱

ریفورمهای دورهٔ نهضت امانی رشد مناسبات سرمایداری را تشریح کرد ونبرد طبقات دژ خیم را داغ تر ساخت. شعرا دریافتند که همه تلاش های اصلاحی دولت برزندگی اکثریت مردم زحمتکش تأثیری نینداخت ودرد های اساسی را درمان نکرد، چنانکه در نخستین سطر های شعر منثور یکه نقل کردیم احمد راتب چنین تصویر سوزنده یی از زمان خویش نقاشی میکند:

در حالیکه در کاخ خواب آرامی جاریست بیرون غریو مساکین بالاست وصدای وحشت آور توفان-توفان خشم ستم کشان و بینوایان شنیده میشود واین تصویر را زمینهٔ خونین بعداز جنگ استقلال برجسته ترمیسازد یعنی اوضاعیکه هنوز باد ها شیون کودکان یتیم را ازسر گورهای شهدا عبور میدهند . درشعر منثور دیگری به عنوان «آه روزگار سیاه!» محمد حسن قدرتمندان تاراجگر زمان خودرا به باز تشبیه میکندو تودهٔ مظلوم را به کبوتر ودر پایان امید وار ودلیر هوشدار میدهد:

ای فراعنهٔ ظالم، بکنیدهر آنچه میخواهید که عنقریب روز گار مکافات خواهد رسید!!!،،

کارسیاسی پردامنه در گذشته وجانبازی بزرگ روشنفکران آگاه، عشق فردای تابناك را درنهاد اکثر روشنفکران وشعرای آنوقت شعله ورساخته بود تنها نظری به عنوان های اشعارمنثور آن زمان نشان میدهد که شعرادر فراسوی اصلاحات ودگرگونی های روبنایی بدبختی ورنج مردمشان رامیدیدندو بخاطر آن رنج وبد بختی ها بود که « ازشفق خونین » وبی مروتی روزگار وغم واندوه سخن میگفتند.

«شعرمنثور» نویسی ازسال های سی سدهٔ بیستم ببعد نیز ادامه یافت نویسندگانی مانند میرغلام محمد غبار، شهزاده احمدعلی درانی وعبدالهادی داوی (پریشان) بعضی آثار شانرا درمجلهٔ کابل چاپ کردند، مانند، «صبح درپغمان»(۱) «من وماه» (۲) «ماه در پغمان» (۳) و «بازوطن» (٤) .

۱- مجلهٔ کابل، سال دوم، شمارهٔ ۳،(اول سنبله۱۳۱۱-۲۲- اگست ۱۹۳۲)ص۳۵.
۲-همانجا، ص ۳۲ .
۳ - مجلهٔ کابل ، شمارهٔ دوم ،سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ -۱۹۳۲ میلادی) ص ۲ .
٤-همانجاص،٤۷ .

این «شعرهای منثور» دربارهٔ طبیعت و گوشه هایی اززندگی وحالات روانی انسان نوشته میشد فشردگی زبان وتصویرسازی و یژهٔ شعر را نیز تاحدی دارا بود. بعضی طرح داستانی داشت مانند «بازوطن» و «من وماه» و بعضی عاری ازطرح داستانی بود. و بصورت کل بیشترزیر تأثیر ترجمه های اشعار اروپایی بوجود می آمد و شبیه آنها نوشته میشد. مجله ها زندگی نامه و شعر شعرای اروپایی را پیوسته چاپ میکردند، مانند زندگی نامهٔ لامارتین وشعر «دره» از او که ترجمهٔ منظوم ومنثور آن پیهم چاپ شد(۱) وزیست نامهٔ ادموند ودوامی چی (۱۸٤٦ــ ۱۹۰۸) شاعرایتالیایی(۲) و زیست نامهٔ شاتوبریان و(۱۸٦۷ ــ۱۸٤۸) (۳) وگوستاو ــ فلوبرت (٤).

در بازپسین سالهای این دوره نویسندگان وشعرای تازه دمی «نثرادبی» و«شعرمنثور» نوشتند که آثارشان در مجلهٔ کابل چاپ می شد مانند احمد الله کریمی که «نهر»(۵) را نوشت و سید قاسم رشتیا نثرادبی «برف می بارد» (٦) رانوشت وحفیظ الله شعر منثور «من و اورا» (۷) ....

---

۱ ـ مجلهٔ کابل، شمارهٔ دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ هـ ش ـ ۱۹۳۲ میلادی)، ص ۱۵.

۲ ـ آیینهٔ عرفان، شماره های، ٦ ـ ۷ ـ ۸، سال دوم، ۱۳۱۱ هـ.ش. (۳) همانجا

۴ ـ آیینهٔ عرفان، سال دوم، شمارهٔ ۹ ــ۱۰ ــ۱۱ و ۱۰

۵ ــ احمدالله کریمی «نهر» مجلهٔ کابل سال ۷، شمارهٔ ۸۳ (دلو) ۱۳۱۶ جنوری فبروری ۱۹۳۷ ص ص، ۶۹ ــ ۷۱.

۶ ــ سید قاسم رشتیا «برف می بارد» مجلهٔ کابل، سال ۸، شمارهٔ ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری وفبروی ۱۹۳۹) ص ۸.

۷ حفیظ الله «من واو» مجلهٔ کابل، سال ۲، شماره ۷.

ج) داستان :

ترجمه وچاپ رمانهای ژول ورن – فانتزی نویس فرانسوی و چاپ رمان «فاجعه های پاریس» اثر گزاویه دومونته پن با مقدمه کوتاه محمود طرزی در بارهٔ ارزش اجتماعی رمان و مقاله های پراگندهٔ سراج الاخبار در بارهٔ اهمیت و رواج قصه نویسی در دنیای غرب، نویسندگان ما را به قصه نویسی علاقمند ساخت مگر بنا بر نبودن گذشتهٔ قابل اتکا در تاریخ ادبیات ما، قصه نویسی دیرتر جوانه زد، مثلاً، در سال های بعد از آزادی افغانستان (۱۹۱۹ م) وتاسال های جنگ جهانی دوم چند نمونهٔ انگشت شماری بوجود آمد، چون :

«تصویر عبرت» از عبدالقادر «لوحهٔ وفا» از میرغلام حضرت شایق جمال و «جشن استقلال افغانستان در بولیویا» از مرتضی احمد محمدزایی و «ندای طلبهٔ معارف» و دیگر .

هرچند «جشن استقلال افغانستان ...» بزبان انگلیسی در خارج کشور نوشته شده و ترجمهٔ آن در امان افغان چاپ شده است چون واقعیت جامعه افغانی در سالهای دورهٔ نهضت امانی توسط یکنفر افغان در قالب داستان ریخته شده است بررسی آن خالی از سودمندی نمی باشد .

خلاصهٔ داستان : حکومت بولیویا، افغان های مقیم آن کشور را وادار میسازد که بنا بر نداشتن سند اقامت خاك بولیویا را ترك بگویند واموال شان ضبط گردد گل احمد که در آن سر زمین صاحب مکنت فراوان است با رنج مجبوری ترك همه دارایی میخواهد مهمانیی برگزار کند و در آن دختری از اهل آن دیار را که ازمدتها شیفته اش شده است نیز دعوت نماید ودر آن مهمانی هم به او عشق خودرا اظهار نماید وهم برای ابد پدرودش بگوید .

در ضیافت مذکور به گل احمد خبر میدهند که هیئت سیاسی افغانستان به تازگی وارد بولیویا شده ومصمم است با حکومت آن کشور موافقتنامهٔ دوستی وهمکاری امضأ نماید .

هرگاه این مطلب به اطلاع هیئت رسانده شود ، حتمی از مقامات حکومتی بولیویا خواهش خواهند کرد تا چون نخستین گام در راه دوستی هردو کشور افغانهای مقیم بولیویا راسند اقامت بدهند . با مراجعهٔ گل احمد به هیئت سیاسی افغانی این مشکل حل میشود وافغانها روزی بیرون شهر جشن استقلال افغانستان را تجلیل می کنند .

در مورد این قصه دونکته قابل تذکر است : یکی تائید سیاست خارجی افغانستان ودیگری اینکه قصه به سود سرمایه دار به فرجام میرسدو بنا برمشی سیاست خارجی حکومت امانی ثروت سرمایه داری از گزند در امان میماند واین نمونهٔ انعکاس جانب داری از منافع بورژوازی در آیینهٔ ادبیات آن دوره است . (۱)

«لوحهٔ وفا» داستانیست که آمیخته در نظم و نثر پرداخته شده است. موضوع داستان چنین است که حسد خانواده راتباه می‌سازد و خلاصهٔ آن چنین که : مردی به همسرش بدگمان شده است. ومی پندارد که زن به وی خیانت میورزد روزها اورا تعقیب میکند امانتیجه یی بدست نمی‌آورد . رنج مردهرروزافزونتر میشود تاآنکه روزی ازدرزدروازه زن رامشغول صحبت با تصویری می یابد وبه پندار اینکه با سند خیانت اورا گرفتار کرده است تفنگچه را به سویش آتش میکند گاهیکه زن درخون خویش می‌تپد مردملتفت میشود که تصویر ازخودش است . پلیس شانه های قاتل رابسته به سوی باز پرسی میکشد و در آن حال

۱- متن قصه را لطفاً درامان افغان ، سال ۸ ، شماره ۴۷ وبعد از آن مطالعه فرمایند .

زن التماس میکند که همسر اورا نیازارد و اوخون خودرا بخشیده است (۱)

این داستان با اوج عالی و پایان غیر منتظره پختگی بیشتری را نشان میدهد و گذشته از آن، زن که در ادبیات دری چون نماد حیله و فریب همه جا تصویر شده بود زیر تأثیر مبارزات طولانی بسود دفاع از حقوق زن یکباره چون رمز وفا و پایداری و پاکی تجسم می یابد .

چنان مینماید که مقاله های سراج الاخبار در دفاع از حیثیت زنان مثلاً افتتاح بخش مخصوص معرفی «ناموران زنان جهان» (۲) در سراج الاخبار و در دورهٔ امانی نشر جریدهٔ «ارشاد النسوان» وغیره توانست دگرگونی در شناخت حلقه های روشنفکری از نقش اجتماعی زن وارد کند واذهان را به مرحلهٔ عالیتری مثلاً تا حد احترام به حیثیت و حقوق زن ارتقا بخشد .

زبان داستان ساده است ودر آن شعر ونثر می آمیزد چنانکه روایت گاه به نثر و گاهی به نظم صورت میگیرد توصیف جایها واشخاص رنگ توصیف ریالستیك دارد .

« ندای طلبهٔ معارف » چنانکه از تبصرهٔ «امان افغان » برمی آید رمانی تربیتی بوده است چون پیش از آن چنان اثری در تاریخ ادبیات دری نداریم آنرا میتوان نخستین رمان تربیتی شمرد . از آنجا که نیاز مندی به داستانهای افغانی در حلقه های ادبی کشور ما هر روز محسوستر رونما میگردید وهر بار این مسأله در مطبوعات جدی تر طرح می شد . «انیس» در سال دوم نشرات خود موضوع رشوت را به افتراح گذاشت وخواست تا نویسندگان در آن موضوع رمان بنویسند .

---

۱ - متن داستان را در «امان افغان » سال نهم ، شماره های ۵۱ و ۵۲ بخوانید .

۲ـــ سراج الاخبار ، سال اول ، شمارهٔ ۷ .

در مقدمه یکه بر شرایط افتراح نگاشته شده بود گفته می‌شد که چون نویسندگان ما به‌رمان التفات شایسته نکرده‌اند خوانندهٔ افغان ناچار به‌دامن قصه های دیگران می‌آویزد و این وضع خود زیان‌آور است :

انیس برای افتراح این شرایط را وضع کرده بود:

۱ -- قصه باید در قالب رمان ریختگی باشد .

۲ -- قصهٔ نمبر اول‌همان بود که تمام نزاکت‌های فن‌تحریر رادارا باشد، مثلا در تحلیل‌وترسیم وقایع‌مبالغهٔ‌مرغوب. درعین زمان ،عاشقه یا کدام ذریعهٔ دیگر که قصه رامرغوب بگرداند محور گرفته شود تصویر حوادث‌قریب‌الفهم ورقت آور باشد.

۳ -- حوادث رمان در داخل وطن اختیار شود و همچنین افراد آن وطنی باشد .

٤ -- مشروط است که در قصهٔ مذکور یکی از اسرار ویاطریقه های عجیب‌رشوت‌آشکار شود .

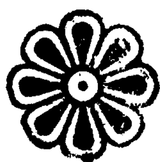
۵ -- در ازای موضوع یکی از صفات خوب‌سابقه خواهد بود . . . ،

چون اصلاً داستان نویسی به روش غرب درتاریخ ادبیات دری‌پدیدهٔ نوزادی‌شمرده میشد وعنعنه‌یی در ادبیات ما نداشت . برای نویسندگان کاملاً تازه کار ما بسیار دشوار بود که یکباره دست به نگارش رمانهای طولانی بزنند .

از سوی دیگر این اعلان وقتی در صفحهٔ انیس چاپ شدکه سالی ازآن

نگذشته نهضت امانی بدست حبیب‌الله برچیده شدو روزگار پس ازآن مسایل نوی را در دستور روز قرار داد .

درسال های ۱۳۱۸ و ۱۹ یعنی‌سالهای ۱۹۳۹ و ٤۰ نمونهٔ های بهترو پخته تری ازداستان کوتاه در ادبیات ما ظهور یافت؛ چون « مادر تیره روز » از محمدرسول وسا (۱) و « قربانـی بیگـناه » از ع . ارمانجن . (۲)



۱ـ محمدرسول وسا « مادر تیره روز» مجلهٔ کابل ، شمارهٔ ۱ ،سال۹ .
(حمل ۱۳۱۸ ـ مارچ واپریل۱۹۳۹) ازص ۷۲ تا۸۶ .

۲ـ ع. ارمانجن«قربانی‌بیگناه» کابل ، سال۹، شماره۶،(۱۳۱۸ـ۱۹۳۹)ص‌ص ۸۰ـ۸۶ .

بخش چهارم

سایهٔ یأس بر ادبیات

از سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نمونه‌های ادبیات یأس آلود در مجله‌ها وجریده‌ها ظاهر میشود. چنانکه در بحث شعر منثور بدان اشاره کردیم دیگر آن شور و شوق سال های آغازین حصول استقلال در ادبیات دیده نمیشود. این حالت پنج‌شش سال دوام کرد که بعد بنا بر کار کرد سبب های معینی که ذکرش خواهد آمد به سمت دیگری پیچید.

به قدرت رسیدن امیر امان الله در آغاز معنای به قدرت رسیدن «اخوان افغان» را داشت. زمانیکه امیر امان الله رقیب عمدهٔ خویش سردار نصر الله را که کاکایش نیز بود به زندان انداخت ودیگر برادران را به اطاعت خویش مجبور ساخت وظاهراً رقیبی که جرأت عملی داشته باشد در اطراف او دیده نمیشد برای نوسازی دستگاه اداری به زندان متوجه شد. در آنوقت جوانان مجهز با اندیشه های ترقی خواهی و نوجویی در محبس ارگ سلطنتی و دیگر محابس بزرگ پایتخت به نام زندانی سیاسی به سر میبردند. و این میراث ننگینی بود که پدرش امیر حبیب الله

بعد از خود گذاشته بود. امیر امان الله به زودی اعضای «اخوان افغان» را از زندان آزاد کرد و مهمترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد. مثلاً میرزمان الدین والی کابل، مولوی محمد حسن مدیر مکتب حبیبیه و عبدالهادی داوی نگارندهٔ «امان افغان» مقرر شد و عبدالرحمان لودین درزمان پادشاهی امان الله به حیث سرمنشی شاه، نگارندهٔ امان افغان، عضو سفارت افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری، رئیس گمرک کابل و رئیس بلدیهٔ قندهار کار کرده است پدرش کاکا سید احمد در عین حال سه وظیفه را ایفا مینمود، چون آمریت مکاتب ابتدایی، تدریس درغند شاهی واستخبارات وزارت حربیه و مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف نخست ملای حضور و پس از آن رئیس «مرکه د پشتو» مقرر شد که در تدوین قوانین کشور نیز ازاو بسیار کار گرفته میشد.

امیر امان الله در نخستین سالهای پادشاهی خود تا حد زیادی اجرا کنندهٔ تصامیمی بود که در اتخاذ آن رجال مشروطه‌خواه سهم بارزی داشتند مگر از همان آغاز با دیدز رفتر نقش اندیشهٔ مستقل او در تطبیق پلانها و تمایل او به‌سوی مطلق‌العنانی وجدایی از جنبش مشروطه خواهی که او خود عضوی از آن بود نیز قابل تشخیص بود. مثلاً امیر امان الله به تقاضای حکومت بر تانیا و به حیث شرط پذیرش استقلال افغانستان ازجانب آن دولت موافقه کرد تا سپاه پیروزمند افغانستان ۲۰ میل از مرز کشور عقب برود. و بدینصورت شاه بی اعتنا به نامه‌های مکرر مردمی که درسنگر پیروزی زانوزده بودند و بی توجه به تمامیت ارضی خاك بر تصمیم خویش اصرار ورزید. (۱)

یا در نخستین قانون اساسی افغانستان (در مادهٔ ۲۵) ذکر شده بود که «در افغانستان وظیفهٔ ادارهٔ حکومت مفوض است به هیئت وزراو اداره

۱- رجوع شود به غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص ۷۷۰.

مستقله در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا می نمایند...» (۱) بدینصورت رئیس مجلس وزرا شخص شاه بود که مادهٔ ششم قانون اورا غیر مسؤول میشناخت. و این عدم مسئوولیت کابینه نزد شورا مخالف آرمان «اخوان افغان» بود این مطلب و مطالب دیگر مشابه به سبب جدا شدن «اخوان افغان» به دو جناح «محافظه کاران» و گروه «لیبرال های» که خودرا «جوانان افغان» مینامیدند گردید. حق تحصیل وحق نشر جریده و مجله ومصؤنیت آزادیهای فردی ومصؤنیت مسکن وغیره که در قانون اساسی ذکر یافته بود از نگاه مشروطه طلبان کافی نبود وبنا بر آن تعداد کم اعضای «اخوان افغان» همکاری خویش را باحکومت امان الله تا آخر ادامه دادند وبیشتر آنها به تدریج از آن فاصله گرفتند. تندروی وتلک روی امان الله در تطبیق ریفورمها ومخالفت متنفذین قضات وحکام که صلاحیت و قدرت شان را قوانین موضوعهٔ حکومت امانی محدود می ساخت وصف آرایی در داخل کابینه که در رأس یکی سردار عبدالقدوس ودر رأس دیگری محمود طرزی قرار داشت سبب آن گردید که ریفورمهای امان الله به درستی ودقت تطبیق نشو وچراغ روشنگری درمیان توده ها نتابد بنابرآن جوانان ترقی خواه وقلم بدستان صاحب درد وطن که به ریفورمهای امیر امان الله دل بسته بودند شدیداً ناامید گردیدند.

احمد راتب در شعر منثور «روزگار هم ملتفت نمیشود» مینویسد:

«... آه متأسفانه این سر زمین سخت دردمند است که با فریاد های الیم و نوحه های غم آلود ضجه همی کند.

طنین های سوزنده و دود دار این آتش که از دهان ساکنین به صورت

---

۱ - «نظامنامهٔ اساسی دولت علیهٔ افغانستان» ، طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۳۰۲ .

آه وازچشم اکثر به صورت اشك تبدیل یافته به یك طرز لرزش ونا امیدی مهیر آید انسان راسخت متأثر میسازد .

ای قطرهٔ اشك رنج آلود که باهزار مشقت از جلو چشم اوعبور میکنی آیا میتوانی دریك پیشانی سعاد تمندی طلوع نمایی ؟

غلغلهٔ سامعه خراش تمدن واجتماع مانند یك فرشتهٔ آسمانی از زمین موجودیت درفضای عدم پرواز نموده قلب های دردمند رادر آتش حسرت میسوزاند . غرش وفش (شمندوفر) مانند یك صاعقهٔ آسمانی برسراین وادی غمناك فرودمی آید .

ناله های حزن آوراین سر زمین که مدرجاً (متدرجاً)ازسر مزارع دل های جریحه دارمیگذرد این جنگل را یك هیکل وحشت نشان میدهد !....))

درپایان این قطعه با این سطر ها بر میخوریم :

((... ای پیکرعشق ای محبوب مـدنیت ! مگراز این سر زمین ویـران سخت متنفری که‌در هیچ وقت وآوان به‌یك بوسهٔ الفت مذاق تمنای تلخ کامان زهرحوادث رابه شهد محبت شیرین نمیسازی آیا هیچ نمیخواهی که این دل نالان رادر آغوش محبت کشیده نوازش کنی ؟ .

طبیعت بیاو اوضاع جهان را تبعید کن . چرخ ستمگراز این ستم دیده نفرت گیر . وای آه صادقانه این آیینهٔ آتشین تمدن را مکدر نما! » (۱)

قابل یادآوریست که این شعر با ارتباط به قیام ملا عبدالله معروف به ملای لنگ که امیر امان‌الله در سنخنرانی های خویش اورا « ملا عدوالله » مینامید سروده شده است .

چنانکه معلوم است ملای مذکور با شماری‌از همدستانش که‌جمعاً ٤٥ نفرمی شدند بدست قوای حکومتی افتادندوروزدوشنبه‌چهارم جوزای‌سال ۱۳۰٤ هـ. ش

۱- امان افغان، شماره۶، سال۶ ص۷.

در منطقهٔ سیاه سنگ کابل اعدام شدند. (۲) وضع بحرانی سال های اخیر حکومت امیر امان‌الله شورش هایی که قربانیان بی شماری داشت، بی سروسامانی امور اداری و اختلافات شدید میان کارمندان بزرگ دولتی برزندگی مردم تأثیرنا گواری انداخته بود.

شعرای احساساتی ماسخت دلشکسته‌شدند و چون دید عمیقی از قانونمندی تکامل اجتماعی نداشتند نا امید انه به بدویت و زندگی اولی انسان رجوع کردند و این همه مصایب را ره آورد تمدن شناختند. شاعری به نام م. حسن در قطعه «شعرمنثوری» می نویسد: «... آوه چقدر رشك میبرم برزندگانی‌های ساده و بسیط اجتماع و تکلفات بی‌معنی تمدن مرا اذیت میکنند. چقدر بختیاراست آن پیرمرد دهقان که اوقات پرقیمت زندگانی را در زیراشعهٔ زرین آفتاب بسر برده و از دست طبیعت بهترین ارمغان را مستقیماً میگیرد. برمزرع سبزی نشسته یادش از کشته‌های خویش می آید. او با طبیعت سروکار دارد. او عظمت خدارا در شب های مهتاب در اشعهٔ سیمین ماه، در نسیم معطرسحر در نزدیکی سپیدهٔ صبح، در شفق نورانی، در اوقات طلوع و غروب آفتاب، در افق گلناری و در فضای این جولا یتناهی میبیند.

گوارا بادتان این سعادت. ای آنانیکه درزیراین آسمان نیلگون شفاف با قلب های پاك مقدس زندگانی دارید!

شما آزادید. برای ارادهٔ شما مانعی نیست.

نقادی و خود پرستی اشخاص فاقدالاراده در روحیات شما اثری نمی اندازد! شما حیات گرانبهای خود را با انعام حیوانات میگذرانید که بارها از این مدرسین بی‌عاطفه برتری دارند. اما من!...

۱- امان افغان، شمارهٔ ۹، سال ۶، ص ۷.

از زندگانی بیزارم بارسنگین حیات دوش ناتوانم راخسته نموده، برای اظهار احساسات تند وسوزنده ام محیط مساعد نیست!!!

بلی شما سعادتمند اید ای روستاییان! زیرا روح شما از نیش تنقیدموذیان متأذی نیست! شما تنها از دیدن رنگ خونین لاله به دریای بهت وحیرت فرو میروید ولی ازمشاهدهٔ دل لاله قلب شما داغـدار نمیشود!

اما افسوس که این سعادت برای همیشه به شما داده نشده و شما هم گاه گاه ازمظالم روزگار جنایت کارچون لاله داغدار می شوید! ولی همان قسمیکه ازدست طبیعت حظ میگرفتید همان طورظلم وجنایت را ازومیدانید.

شما با این تمدن ننگ آلود بشرسروکاری ندارید. شما روزهزاران مرتبه شهید راه قوانین غلط اجتماعی نمیشوید!...» (۱)

به خصوص سطرهای باز پسین این نوشته قابل تأمل است. اشاره های شاعر به «تنقید موذیان» و «قوانین غلط اجتماعی»، «نقادی و خود پرستی اشخاص فاقدالاراده» ابعادی از زندگانی اجتماعی آن روز راروشن می‌سازد که شاعر از آن ملول و بیزار گردیده است.

در خلال این ناامیدیها شعرایـی را هم میابیم کـه نبرد را ضروری میپنداشتند واز شعر کهنه به شعر نومی گذشتند وبه سود روشنگری آتش می کشودند. میرزا محمدشریف کاتب ماشین‌خانه متخلص به خسته‌دل، که ازشعرای پرقدرت وقت به شمار میرفت ازاین شمار شعر است. او از شیفتگان سخن ابوالمعانی بیدل بودچنانکه به پاسخ بیدل چنین غزل استادانه یی‌از اوبه‌چاپ رسیده است:

---

۱ ـ امان افغان، شمارهٔ ۱۰، سال ۶، ص ۶.

من و انتظار غفوریت که به نامه ام چه رقم زنی
زکمال بنده نوازیت سر جرم ما چه قلم زنی
به حریم کعبهٔ کوی تو ، به امید دیدن رویتو
کشم انتظاریت آنقدر که مرا صلا به حرم زنی
زطلسم حیرت بیخودی زچه روزنی دمی از خودی
تو به خویشتن نرسیده ای به تخیلش زچه دم زنی
زنهال گلشن عافیت ، ثمری چو برنگرفته ای
با بهار عالم بیخودی گل حیرتی چه به هم زنی
خجلم زشهرت زندگی که نکرده ام بتو بندگی
به نیاز نامهٔ من خسته‌دل رقمی زفضل و کرم زنی (۱)

چنین شاعری در چنان احوالیکه بعضی‌شعرا نوای یأس برمیکشند به قول «امان افغان» به‌سوی «شعر های عصری» عبور میکند وچنین غزلی‌به چاپ میرساند :

دانی که چیست حب وطن الفت وطن
پاس وطن وفای وطن غیرت وطن
ماهی اگر زآب جدا گشت جان دهد
سرمایهٔ حیات بود صحبت وطن
گیرد عروس دولت و اقبال در کنار
مردانه وار هر که کشد زحمت وطن
جان باختن برای وطن زندگی بود
اینست در طریقت ما خدمت وطن

۱- امان افغان ، شمارهٔ ۲۶ ، سال ۵،ص۶ .

هر کس حیات خود به حیات وطن شمرد
داند به قدرت زندگی و قیمت وطن
ای وای بر کسی که به غیرت سپرد جان
در زیر خاک برد به دل حسرت وطن
باشد ترقی وطن از علم یا هنر
گردد بلند از این دو سخن شهرت وطن
صاحب کمال و بی هنر از یك قبیله اند
آن باعث ترقی و این ذلت وطن
علم است خسته دل که فروغ کمال علم
روشن چو آفتاب کند ظلمت وطن (۱)

ناکامی ریفورمهای امیر امان الله در سیر جنبش سیاسی در افغانستان حادثهٔ مهمی به شمار میرود . بدین معنی که آزمایش ریفورمیزم که برای توده های وسیع زحمتکشان به هیچ وجه آزادی وسعادت نمی آورد جنبش را به یك مرحلهٔ عالیتر ارتقا بخشید . روشنفکران مامعتقد گردیدند که با اصلاحات نمیشود تقاضاهای اصلی زحمتکشان را بر آورده ساخت و درسالهای پستر درجستجوی راه های ثمر بخشتر و اشکال اساسی تر مبارزه بر آمدند .

در زمینهٔ ادبیات ازاین حالت یأس که شکل عام داشت دوگونه حرکت یکی به سوی گذشته ودیگری به سوی آینده، که در بحث ادبیات سالهای ۱۹۳۰ وبعد از آن به تفصیل گفته خواهد شد . بوجود آمد

۱- امان افغان، شمارهٔ ۳۶، سال ۵ ، ص۳ .

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱ — عبدالرحمان لودین

عبدالرحمان لودین ازاعضای فعال سازمان اخوان افغان وشاعرو مقاله نویس پرکار این دوره است. هرچند از شعر لودین جزشماراندکی نمانده است مگرهمین چند نمونه نیز بخوبی قوت شاعری وایمان محکم اورا به نااستواری دژارتجاع ودلیریش رادرمبارزه به خوبی نشان میدهد.

پس ازرسیدن پادشاهی به امیرامان الله وانشعا بیکه درسازمان «اخوان افغان» واردشد گروه رادیکال سازمان تحت راهبری عبدالرحمان لودین جمع شدند. عبدالرحمان لودین پسر کاکا سیداحمد است، که در فصل «دورهٔ روشنگری درادبیات دری» درشمار مشروطه خواهانیکه بزندان افتادند اسمش را برده ایم. کاکا سیداحمد از موسسان سازمان «اخوان افغان» است که تمام زمان پادشاهی امیرعبدالرحمان رادر زندان سپری کرد ودرعهد پادشاهی پسرش امیرحبیب الله نیز ازسال ۱۹۰۹ تاسال ۱۹۱۹ زندانی بود. کاکا سیداحمد واضع

طرز بخصوص سواد آموزی بزرگسالان است که به نام «طرز کاکا» شهرت دارد و به مثابه نخستین روش آشنا ساختن بزرگسالان با خواندن و نوشتن در سیستم تعلیمی سه دهۀ اول قرن بیستم نقش مهمی داشته است.

عبدالرحمان لودین تمایلات سیاسی مشروطه خواهی را از پدر رزمنده و سرافراز خویش به میراث گرفت و در کورۀ مبارزات جوانان آزاداندیش آن وقت و در صف آنان چون پولاد آبدیده یی گردید.

عبدالرحمان لودین که در شعر «افغان» تخلص میکرد در سال ۱۸۹۳ تولد یافت و تحصیلات رسمی را در مکتب حبیبیه تا درجۀ رشدیه رسانید.

نخستین ماموریت وی در ادارۀ سراج الاخبار بود. شاعر به حیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیۀ رزمی آن داشت و او و داوی همکاران نزدیک محمود طرزی بودند.

هرچند سراج الاخبار برای بقای خویش از ستایش امیر و چاپ اشعاری در مدح او مضایقه نمیکرد مگر از بخش زیاد مطالب آن امیر حبیب الله رضایت نداشت و اکثر ستایشها ییکه از امیر و کار های کوچکی که او برای مملکت میکرد صورت میگرفت خالی از راهنمایی و اشاره های دور اصلاحی نبود و بنا بر آن سراج الاخبار مکتب پرورشی خوبی بر صفوف فراخ روشنفکران عصر به شمار میرفت.

چون عبدالرحمان لودین به زبانهای ترکی، عربی، انگلیسی بلدیت و آشنایی داشت استفاده از منابع گوناگون شعر و مقاله های سیاسی و اجتماعی اورا غنای شایسته یی بخشیده بود. شعر لودین ساده است اما صلابت و جوهر سیاسی خاصی دارد. بیشتر تند و کوبنده است و کمتر غنایی و لطیف.

شعر« کارستان علم و فن »او که درسراج الاخبار چاپ شده است با این بیت ها ابتدا می‌شود :

ازعلم وفن میگو سخن در خانقاه وانجمن
بیهوده نگشایی دهن در وصف گلزار وچمن
ازعلم وحکمت بحث‌ها بنویس وبرخوان برملا
کن مدح فن را دایما مخروش از سرو وسمن
زیرا که درمیدان بسی بوده مضامین هر کسی
ازبهر شعر تو و من ننهاده جز خار وخسی
بوچون سخن باشد چنین برمن قناعت میگزین
برخوان به بیدل آفرین بگذر زاشعار کهن
معنای اشعار جدید اینست میباید شنید
کز هرچه مقصودت پدید آید بگوسهل وحسن
در وصف فن بکشا لبت آغاز کن ازمطلبت
بنما به عالم مشربت گر نیست از چاه ذقن
تاریخ علم وفن بگو با طرز واسلوب نکو
وزهرچه داری هوبه‌هو ازراویان مؤتمن ... (۱)

دراین بیت‌ها موضوعیکه به‌مثابهٔ پایهٔ فرهنگ‌روشنگری میباشد طرف توجه قرار گرفته است تشویق به ترویج دانش چون روان دورهٔ روشنگریست و شاعر چنانکه در آخرین بیت نقل شده اشاره میکند، پس از این ازتاریخ گسترش علوم سخن میگوید واز نقش علم در بهتر شدن زندگی بشر. قابل تأمل استدلالیست که برای گزینش شعرجدید یاشعرهدفمند مطابق برداشت

---

۱ سراج‌الاخبار ، سال‌ششم ، شماره ۵ ،ص ۹ .

آن روز آورده است. یعنی که چون در دیگر موضوعات گفتنی ارزنده یی نمانده است باید به شعر جدید گراید. این گونه استدلال به هیچوجه ضرورتمندی تاریخی به شعر جدید را ثابت نمیسازد و اما در این هیچ شك نیست که عبدالرحمان لودین ازطرفداران سرسخت «شعر جدید» می باشد که به تعبیر خودش در بیت پنجم ویا «شعرفنی» که محمود طرزی دوست داشت بکار ببرد. درهمان بیت پنجم به یکی از ویژگی های ادبیات دورهٔ روشنگری اشاره میشود که اعلان آزادی شاعر است از محدودهٔ مضامینکه از قرنها به نام موضوعات شعر در کتب ادبی شمرده شده اند. عبدالرحمان لودین مانند دیگر پیشروان شعردورهٔ روشنگری عقیده منداست که هر جلوهٔ واقعیت میتواند موضوع شعر قرار گیرد و برتر از همه البته گرایش به دانش است. این بالایی دست دانش در رساندن کشور به مدارج عالی ترقی با بیت های ذیل بیشتر توضیح شده است:

بهر وطن گر یك دوصدعالم به اصلاحش رسد
بی شبهه این جهل وحسدرا می زداید چون سفن
باید مکاتب بی شمر گردد معارف بیشتر
تا علم وفن یابد مقر در قلب اولاد وطن
اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی
کی میتوان از یك لبی الفاظ شیرین آمدن
صدها مکتب در بلد از بهر ملیونها ولد
تاروح حریت دمددر جسم شان چون جان به تن... (۱)

۱-سراج الاخبار، سال ششم، شماره ۵، ص ۹.

در سال ۱۹۱۸ یعنی ۹ سال پس از حملهٔ وحشیانه دربار بر آزادی خواهان «اخوان افغان» در صحبت سه جانبه در زندان که میان کاکا سید احمد و پسرش عبدالرحمان و تاج محمد پغمانـی صورت گرفت عبدالرحمان دستور یافت تا در شب سالگرد تولد امیر او را به قتل برساند. باید یادآوری شود که عمل تروریستی را «اخوان افغان» به مثابهٔ یکی از وسایل پیروزی بر دشمن پذیرفته بودند و در موارد مختلفی بدان متوسل شده اند . چنانکه ذکرش گذشت .

تیر عبدالرحمان لودین به هدف نخورد، امیر حبیب الله، جان به سلامت برد وعبدالرحمان لودین با عده یی از جوانان که هیچ مداخله در موضوع نداشتند وشاید از جهاتی در بار بر آنها مؤظن داشت به زندان افتادند .

عبدالرحمان لودین نیز مانند دیگر مشروطه خواهان زندانی با آغاز پادشاهی امیر امان الله از حبس آزاد شد و تقریباً دو سال منشی دربار شاهی بود. وی همچنان به حیث عضو هئیت سیاسی و سفیر فوق العادهٔ افغانستان در اتحاد شوروی ، عضو مجلس قانونگذاری و رئیس ثانی «مرکه دپشتو» یا «انجمن پشتو» کار کرد تا از این وظیفهٔ بازپسین استعفا کرده در قندهار گوشه گیر شد .

علت گوشه گیری عبد الرحمان لودین از کار دولتی نارضامندی او از شیوهٔ کشور داری امیر امان الله بود چه اقدامات شاه درزمینه های مختلف سیاسی و اداری از آنچه عبدالرحمان لودین ودیگر مشروطه خواهان میخواستند روز تا روز فاصله دار تر میگردید .

عبد الرحمان لودین در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۶ میلادی از طرف شاه مامور به تأسیس ریاست بلدیهٔ قندهار گردید ودر سال ۱۳۰۶ به حیث رئیس گمرك کابل مقرر شد .

در زمان زمامداری نه‌ماههٔ حبیب الله کلکانی نیز چندماهی در زندان بود ودرعهد پادشاهی نادر که‌ازسال ۱۹۲۹ آغاز یافت به‌سمت رئیس بلدیهٔ کابل مقرر گردیدوعضومجلس«اصلاح و ترقی» انتخاب شد. اما عبدالرحمان لودین باخصلت رزمندگی و غرور آزاد یخواهانه ییکه داشت هرگز نمیتوانست در دستگاه استبدادی نادر نیز خدمتگزاری کند. بنابرآن ازهمان آغاز پادشاهی نادر که به شیادی وحیله بنا داشت آتش مخالفت عبدالرحمان بااوشعله ورشد.

هنوز دو ماه تمام نگذشته بود که تاج محمد پغمانی که درصف «اخوان افغان» ازهمسنگران باایمان عبدالرحمان لودین بودو رفیق نزدیک او، نامه یی به نادر نوشت بدین مضمون: «شما که به ملت وعدهٔ حکومت ملـی را داده وبارها گفته بودید که پادشاهی افغانستان را قبول نخواهیدکرد چطور شد که بدون پرسش از ملت خود را پادشاه ساختید و تمام برادران واقارب خود را به ماموریت های بزرگ مقرر کردید؟ آیا این رویه مخالف وعده های تان نیست؟ یقین کنید که بدون تأسیس حکومت ملی و پرورش ملت در هیچ کار کامیاب نخواهیدشد و جوانان وطن باشما همکاری نخواهند کرد.» عبدالرحمان این نامه را با شعری به عنوان «نعره» که در هنگام جنگ اول جهانی بنا برسیاست بیطرفی امیرحبیب الله و سازش او با دولت انگلیسی سروده، در دفترچه یی نقل کـــرده بود در همان دفترچه طرح قانون اساسی که خودش تنظیم کرده بود ومیخواست برای نادر بخواند نیز نوشته‌شده بود؛ ویادداشت های دیگری که حاوی انتقاد برمشی سیاسی و اداری نادر بودنیز در همان دفترچه جاداشت. این راز به خیانت مرد نامعلومی به نادر رسانده شدونادر دفترچهٔ یادداشت های عبدالرحمان لودین را از او به زورگرفت

وسرا پا خوانند و فردای آن روز دستور داد تا عبدالرحمان لودین را در باغ ارگ تیرباران کنند .

قلب داغ این پیکار جوی آتشین و مبارز را دیکال که شعرش را چون خنجری به روی دشمنان مردم خویش کشیده بود در ۳۷ سالگیش یعنی در سال ۱۹۳۰ خاموش شد مخمس«نعره» یادگار معروف اوست که درزیر نقل میکنیم :

ای ملت از برای خدا زود تر شوید
ازشر مکرو حیلهٔ دشمن خبر شوید
وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ وکر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یك طرف درنگ وزدیگر طرف پلنگ
هردو به خون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ
جهدی کنید بهرچه هست اینهمه درنگ
در حفظ راه حق همه تیروسپر شوید

این وقت فرصت است نه هنگام جشن وسور
هر کس که فوت میکندش میشود کفور
پس درهمین خلال وچنین حال واین فتور
تیزی وسعی وهمت تان اینقدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

الله عالم است که این خصم بد سرشت
این حب حب خویش چسان کرده است کشت

تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت

نقشی چنین بساط بباید درشت

ترسم خدا نخواسته زیروزبر شوید ...

بعد از این بندها به امیر حبیب‌الله خطاب نموده میگوید:

ای غافل از زمانه‌وشاغل‌به لهو گلف (۱)

با دشمن خبیث چه‌کس کرده است حلف ؟

خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف

باید گریست برسر این احمقی و جلف

تا چند برای دیدن حق کورو کر شوید

زین سان که درکلاه‌وفراکوت وبوت نو

از رشك میبرید یکی از دگر گرو

ترسید ز انگلیزچواطفال از ببو

تاکی پس از در یژ نگویید زیرزو (*)

یکبار لازم است به عزم سفر شوید

این کرچ راست درکمرو جیغه‌در کلاه

بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه

امـا چه عیب روشن وبی همتیست آه

کین هر دو محض بهر نمایش‌شود نگاه

باید برا ین حمیت خود نوحه گرشوید

---

۱ امیر حبیب‌الله از شیفتگان بازی گلف بود .

(*) زیرزو عبارت پشتواست وشکل درست‌آن«ژرځه =زودبرو » میباشد ودریش یاطوریکه اکنون معمول است (دریش) کلمه پشتو به معنای بایست .

از حال پر تأسف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور توای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصهٔ عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید

کردند خاینان جفا کیش بیفروغ
آقایی ز ما نه همه بهر خود فروغ
جهل و نفاق و بیخبری غفلت و دروغ
انداخته به گردن ما حلقه یی چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو خر شوید

گر مستبد زروی جهالت عتاب کرد
یا غیر حق کدام کس را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
نا چارش عقل عالم وآدم خطا ب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید

هرجا که جاهلیست پراز جهل وابلهی
تفتیش در معارف ما میکند زهی!
چشمش پراز حرام ولی ازخرد تهی
پس ای برادران چو چنین است گمرهی
بهر خدا زحال وطن باخبر شوید

بر نقد و جنس مالی ما خاینان امین
در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین

نی فکر و هوش و قلب نه وجدان و عقل و دین

تـا بهـر انتباه صـدا یـی کشد چنین

کای غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر یك نشسته است بـه زین آنچنان تلـك

کش نیست غم ز ملت و پرواش از ملـك

با صد غـرور و کبر همیتازد اسپ دك

کس نیست تا به سینهٔ ایشان کند شلـك

خوب ای خران چرید که تا چاقتر شوید

هـر لحظه چـون خیال چنین حـال غمفزا

آید به سر ز جوش شود فـرق مـن جدا

دایم بـه آه ناله و افغان کـنم نگاه

اندر هجوم اشك همیگویم این دعـا

کای ظالمان خاك به سر در بدر شوید (۱)

بخش دیگر فعالیت های ادبی عبدالرحمان لودین را مقاله های سیاسی و اجتماعی او تشکیل میدهد که در «سراج الاخبار» «امان افغان» و سالهای اول و دوم « انیس » به چاپ رسیده است .

در این مقاله ها که به امضاهای «رحمان افغان»، «عبدالرحمان محرر اداره» و «افغان» چاپ شده است مسایل عمیق اجتماعی آن زمان مطرح بحث قرار گرفته و به قدرت تحلیل و انشای نویسنده دلالت میکند.

---

۱ -- این مخمس در افغانستان درمسیر تاریخ ص ۷۲۱ تا ۷۲۳ و در « عرفان » میزان و عقرب سال ۱۳۵۶ شماره های ۷ و ۸ صفحات ۵۲ تا ۵۵ درمقالهٔ «مرکه د پښتو » نوشتهٔ عبدالروف بینواو درشمارهٔ ۲۱ سال اول جریدهٔ «آزاد افغانستان » منتشرهٔ پشاور با اندك اختلاف چاپ شده است .

ازاین شاعر شهید رسالهٔ رجال اداری عصر وقاموس بزرگ پشتو به دری مانده بود که به چاپ نرسیده ازمیان رفته است .

۲- عبدالهادی داوی

داوی ازطرفدارن استوار هدفمندی شعراست و باوفاداری به‌ارزش‌های مسلط دورهٔ روشنگری واقعیت های اجتماعی زمان خویش را در قالب های کهنه بیان کرده است . در زیستنامهٔ او که به دست خود شاعر نوشته شده است، این سطور را میخوانیم : «تصادم افکار اجتماعیه ومیلانات ادبیهٔ من اشعاری به میدان آورد که آنرا اشعارملیه یا وطنیه باید خواند . دودهای دل تنها از این منفذ بیرون میرفت و الا برای اظهار مطالب اصلاحیه ومصالح اجتماعیه‌زمینه وزمانه حاضرنبود. بعضی اینچنین اشعار راکه معتدل‌تر میبود سردارمحمود طرزی‌مرحوم اجازهٔ نشرمیداد. این نشریات سبب‌شهرت اینجانب شده در عین زمان سبب پیدا شدن اعدا ورقبا نیز گردید . » (۱)

در این سطرهاداوی به سیاست اختناق هیئت حاکمه که حتی راه بیان مطالب‌اصلاحی‌و کارآینده برای جامعه رابسته بود وتصادم عقایدگوناگون محافظه کارانه ومترقی‌درزمانش اشاره میکند. وچنانکه در گذشته‌ذکرکردیم بعضی از این اشعار گاهگاهی دردسرهایی برای او بار آورده که بانهم نتوانسته است شاعر را از به کار بردن هنرش برای بیداری جامعه وبیان مطالبی به‌سود جامعه‌اش بازدارد.

داوی در آغاز پریشان تخلص‌میکرد وبعد داوی‌راکه نام قبیله‌یی است که شاعر ازآن برخاسته چون تخلص برگزید. در دفترچهٔ یاد داشت‌داوی که

---

۱ - زیستنامهٔ داوی ازولادت تاپنجاه سالگی، نسخهٔخطی مربوط کتابخانهٔشخصی شاعر .

هنوز به چاپ نرسیده در این زمینه چنین نوشته شده است : «چند سالی پیش پریشان تخلص داشتم . بعدها گاهی داوی را نیز طور تخلص استعمال کردم ، حالا (نیاز) خوشم من می آید – ۱۳۴۵» اما به تخلص نیاز شعری ازاو دیده نشده است .

داوی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۹۳ میلادی در باغ علیمردان کابل تولد یافته است . پدرش که عبد الاحد نام داشت از اطبای ممتاز قندهار بود زمانیکه سردار عبدالقدوس که بعد صدراعظم واعتمادالدوله شد جهت سر کوبی قبایل هزاره که علیه امیر عبدالرحمان ، امیر خونخوار شوریده بودند به ارزگان فرستاده شد در آنجا مدتی بیمار گردید و عبدالاحد به فرمان امیر اورا معالجه میکرد .

پس از آنکه سردار موصوف شفا یافت امیر عبدالرحمان ، عبدالاحدرا به کابل خواست ودر شمار اطبای دربار درآورد . در سال ۱۲۷۱ هجری قمری مطابق ۱۸۹۳ میلادی خانوادهٔ عبدالاحد طبیب درکابل متوطن شد .

عبدالهادی در مکتب حبیبیه تحصیلاتش راتمام کرد و چنانکه درزیستنامهٔ خویش نوشته است از معلمان مکتب حبیبیه مولوی عبدالرب ومولوی محمد سرورواصف که ازراهبران سازمان مشروطه‌خواه اخوان افغان بودندتربیت سیاسی گرفت قاری عبدالله وعبدالغفور ندیم ذوق ادبی اورا پرورش کردند .

عبدالهادی پس از فراغت ازصنف تهیه که صنف نهایی مکتب بود بنا به دعوت محمود طرزی در دفتر سراج الاخبار به حیث محرر به کار پرداخت . فعالیت ادبی داوی نیز باهمکاری با آن جریده همزمان آغازشد . وی باشعر وترجمهٔ مطالب سیاسی واجتماعی از ترکی بااخبار همکاری مینمود .

عبدالهادی داوی دفتر سراج الاخبار افغانیه را مدرسهٔ جدیدی برای پرورش خویش شناخته چنین می نویسد: «در اینجا (دفتر سراج الاخبار) با افاضل عرب و ترک که مستخدم مین حکومت ما شده بودند تماس زیاد پیدا شد. هم معلومات ادبیه و اجتماعیهٔ من تکامل کرده رفت و هم میلانات سیاسیهٔ من تقویت میشد. زبان ترکی را هم از (علی افندی) که مدیر مکتب حربیهٔ کابل و ازعقلای زمان بود در دوماه یاد گرفتم. تجربهٔ من در مقاله نویسی وسایر شعب صحافت بیشتر شده رفت. وحالا جراید و مطبوعات ترکی را که به ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه می آمدند خوانده و ترجمه کرده میتوانستم. مطبوعات و جراید هند اسلامی اگر به زبان اردو میبودند هم از اول سبب دلچسپی ما به مسایل بین المللی میشد ولی مطبوعات ترکی بسیار زیادتر این علاقه را تقویت کردند.» (۱)

داوی در زمانیکه به حیث محرر سراج الاخبار ایفای وظیفه میکرد با رفقای اخوان افغان بنای کلوپی را به نام کلوپ تفریح گذاشت. بانی کلوپ و رئیس افتخاری آن مولوی غلام محی الدین افغان بود. جلسه های کلوپ نیز در منزل او دایر میگردید. کلوپ تفریح تا اوایل دورهٔ امانیه زمینهٔ شایسته یی برای نشست ها و تبادل نظر و کار سیاسی گروهی از مشروطه خواهان به شمار میرفت.

اندک زمانی پس از پادشاه شدن امان الله، داوی مانند اکثر شعرای نامدار آن وقت از روزنامه نگاری و شعر به سیاست و اداره کشانده شد. و همین اتکای امیر امان الله برجوانان رزمنده و مشروطه خواه آنوقت به شکلی که اکثر آنان را به مشاغل مهم دولتی مقرر کرد باعث ازمیان رفتن کلوپ نیز گردید.

سراج الاخبار در زمان امان الله جای خود را به امان افغان گذاشت که داوی تازه ازحبس رها شده به حیث نگارندهٔ آن جریده مقرر گردید. داوی

۱ـ هما نجا.

درضمن کار نشر امان افغان بنا به تقاضای محمود طرزی که ناظر امور خارجه مقرر شده بود و بنا بر آشنایی اندکی که بازبان انگلیسی داشت در زمینهٔ حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه به آن وزارت نیز همکاری میکرد. در آن روزگار داوی وشماری جوانان وطن پرست، کتابخانهٔ ملی را درکابل بنا گذاشتند. که غلام احمد رحمانی مدیریت آنرا طور افتخاری عهده دارشد. داوی کتابخانهٔ شخصی پدرش را که دارای یکصدو پنجاه جلد کتاب بود به کتابخانهٔ ملی نو بنیاد اهدا کرد، که بعداً میر امان الله کتب کتابخانهٔ سلطنتی را به آن بخشید.

درسال ۱۹۱۹ جنگ با امپریالیزم برتانیه آغاز گردید و به زودی هیأتی جهت مذاکره متارکه عازم راولپندی شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. عبدالهادی داوی بنا بر اختلاف نظری که با سردار علی احمد رئیس هیئت داشت بزودی ازعضویت آن استعفا کرد در فرجام مذاکرات راولپندی، متارکه به امضا رسید؛ مگر استقلال افغانستان را حکومت برتانیه برسمیت نشناخت.

به دوام مذاکره با دولت برتانیه هیئت دیگری تحت ریاست محمود طرزی عازم منصوری هند شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود هیئت پس ازچهارماه مذاکره بدون بدست آوردن نتیجهٔ قاطعی به وطن بازگشت سال دیگر هیئت انگلیس به ریاست سرهنری دابس به کابل آمد و پس از ۹ ماه امپریالیسم برتانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

دراینوقت داوی به صورت رسمی به وزارت خارجه پیوسته بود و وظیفهٔ مستشار دوم را ایفا میکرد.

داوی درمذاکرات نه ماههٔ افغانستان و دولت برتانیه سهم داشت. وی درسال ۱۹۲۰ برای تحقیق موضوع بخارا که گویا با معاهدهٔ افغانستان وشوروی

درزمینهٔ استقلال بخارا مخالفتی صورت گرفته بود، عازم آنجاشده بود، باورودهیئت انگلیسی به افغانستان ،مامور به بازگشت گردید .

در سال ۱۹۲۱ حکومت امانیه داوی را به حیث وزیر مختار افغانی به به لندن فرستاد که تا اواخر سال ۱۹۲٤ میلادی بدان کار اشتغال داشت. یادداشت های داوی نشان میدهد که درلندن ازسوی حکومت برتانیه موانع زیادی در اجرای وظیفه میدید که مقاومت نتوانسته استعفا کرد ومتصل آن خبر تقررش را به حیث وزیرتجارت برایش فرستادند وپس از سه‌سال کار دروزارت تجارت بنا بر ناسازگاریی که باتصامیم امیر امان‌الله در مورد رفع حجاب وبخصوص سفرامیر به‌اروپا داشت به‌ترك ملازمت دستور یافت. دراینمورد خود شاعر چنین مینویسد : « ماو رفقا سفراو (امیرامان‌الله) رادراینوقت مناسب نمیدیدیم ،من فکرخودرا به‌وضاحت عرض کردم مورد قبول نیفتادنش را فهمیدم رسماً هم مخالفت کردن را ترتیب گرفتیم وافکار اکثراعضای مجلس وزرا را متأثرساختیم . شاه مرحوم هم مطلع شد. آنگاه سه نفرجدید راکه در مجلس وزرانبودند هامل مجلس‌وز را ساخت مانند: محمود خان یاور، علی احمد خان و الی و سید محمود سامی . اینهاطرفدار سفراو بودند. بدینصورت درمجلس وزرامساعی ما ناکام ماند.(۱)

بنا براین گزارش زنده گی داوی به‌دومرحله تقسیم میشود : یکی پیش از سال ۱۹۱۹ که به حیث شاعرومقاله نویس و مترجم فعالیت چشم گیردارد ودیگری پس از آن که بیشتر به کار های اداری پرداخته است و کمتر به شعرواد بیات

در بیست‌سال اول قـــرن بیستم تشویق بــه‌کسب دانش، آزادی خواهی و دوستی وطن وکاروپیکاردرراه ترقی کشور، موضوعات اساسی شعرداوی

۱ــ زیستنامهٔ داوی به قلم خود ش.

را تشکیل میدهد که قالب کلاسیك در تمام اشعار او دست نخورده میماند مبارزه با استعمار در اشعار داوی مقام والایی دارد. «بلبل گرفتار» اورا که نقل کردیم یکی از بهترین شعرهای دودهۀ اول سدۀ بیستم است. و این غزل او نیز در نکوهش به اصطلاح «غرب زده گی» و تقلید چشم بسته از فرهنگ دیگران و در نکوهش استعمار سروده شده است:

سنجش از پند ار نشناسی هنوز | خویش را بسیار نشناسی هنوز
خون چکان زانگشت ها و ساده گی | فرق گل از خار نشناسی هنوز
گرمی ظاهر فریبت میدهد | نور را از نار نشناسی هنوز
تا به کی باشی اسیر پنج و چار | یار از اغیار نشناسی هنوز
تا بسے تحریك هر فاجر شدی | قیمت افکار نشناسی هنوز
هر ثقافت قابل تقلید نیست | افسر از افسار نشناسی هنوز
فرق دارد ناس از نسناس ها | سالم و بیمار نشناسی هنوز
(ای بسا ابلیس آدم روی هست) | صادق از مکار نشناسی هنوز
هر در خشنده نمیباشد طلا | مکر استعمار نشناسی هنوز

حبیب الله کلکانی با استفاده از کناره گیری داوی از وزارت تجارت امان الله تلاش زیاد ورزید تا از او در کار های اداری کمك بگیرد مگر او حاضر به همکاری نشد. نه در وزارت خارجه چنانکه در نظر داشتند حاضر شد کار کند و نه عضویت سازمانی را که اطرافیان تعلیم یافتۀ امیر طرح ریزی کرده بودند، پذیرفت. از آنروز زندانی گردید و پس از گذشتاندن هفده روز به مدد دوستانش رها شد.

امیر امان الله جنگ باز گیری پادشاهی را تا غزنی رساند و در آنجا محاذ را به قصد هندوستان ناامیدانه ترك گفت. داوی تا بمبیی همسفر او

بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد داوی برای شناختاندن وضع راستین افغانستان آشوب‌زده به دنیای خارج در اساسگذاری مجله یی به‌نام «افغانستان» در لاهور سهم گرفت و مدتی دربارهٔ اوضاع کشورش در دیگر انتشارات هندی نیز مقاله ها یی چاپ میکرد در زمان نادر سفیر در آلمان مقرر شد که پس از سه سال استعفا کرد. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی نادرشاه با گلوله جوان انتقام جویی به نام عبدالخالق از پادر افتاد و بنا بر سؤظنی داوی و شماری از اعضای خانوادهٔ او را زندانی کردند که تا ۲۵ قوس ۱۳۲۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۴۶ میلادی ۱۳ سال و پنج ماه درزندان بسر برد. چنانکه یادداشتهای سال های اسارت او گواهی میدهند از آن محیط ناملایم نیز برای تکامل بخشیدن هنرش تا آنجا که میسر بوده سود جسته‌است. داوی هرگز از مصایب زندان ننالیده واظهار ضعف نکرده است. چنانکه در رباعی یی می گوید:

گفتند چون ز حبس نکردی شکایتی کز سوز و درد شعر وسخن را اثر بود
سرمازده چرا کند از مهر شکوه یی در گوشه یی که پرتو او تیزتر بود

زندان داوی را نشکست وروح استوار او را نلرزاند. در سالهای بعد این گفته های او گواه است:

اگر کام تو در کام نهنگ است وگر در زیر دندان پلنگ است
برآور دست و بر زن آستین را که ناکامی برای مرد ننگ است

تنها در شعری که در سرطان ۱۳۲۴ سروده شده است یعنی تقریباً یك سال قبل از رهایی با ایماها و کنایه ها وضع زندان و وضع خود شاعر ترسیم گردیده است، بدینصورت:

نی رنگ نه بوی لاله دارم خامم نه شکر نه ناله دارم
نی در دهن شکر لبانم نی تختهٔ مشق نو خطانم

یکبار کسی بـه من زدانش | از کثرت دود گـشت نا خوش
یا پـاك بسوز و پخته سـازم | یا سبز مکـن ز خاك بـا زم
با زار که برده کـاسد خویش | از خجلت حشر مـن بینـد یش

شاعر خود را در مبارزه نا پخته و مبتدی میداند که نه چون لاله با گونهٔ سرخ وداغ دل نماد کشته گی و سوخته گی است نه چون نی پخته میتواند فریاد عشقی را به گوشی برساند و نه چون نیشکر رسیده کامی از او شیرین میشود. واما با تمام نا قابلی که حتی باب سوختن هم نمیباشد برای دشمن پر آسیب و رنج بخش است. در بیست :

یکبـار کسی به من زد آتش | از کـثرت دود گشت نا خوش

اشاره یی است به دورهٔ اول زندان که هفتماه طول کشید و با کشته شدن امیر حبیب الله پا یان یافت در بیتهای بعد شاعر زحمت و بلا را باعث ورزیده گی مرد پرخاش میداند و به استبداد قدرت حاکم می گوید که هر گاه بدین وضع از حبس رها یم کنی چون کسیکه متاع کس مخری را به بازار آورده رسوا خواهی شد .

در ترکیب بند کوتاهی که برای کسی سروده شده است که میخواسته رفیق زنده گی شاعر و هم نبرد او در مبارزه باشد به نامردی بعضی همراهان نیمه راه و بیداد گری حکومت وقت انگشت گذاشته میشود . این قطعه که در روز جمعه ۲۶ عقرب سال ۱۳۲۲ یعنی سه سال قبل از رهایی یافتن شاعر سروده شده چنین است :

ای ماه دو هفته بیکه یك روز | خورشید ندیده است رویت
ناز کـبدنی چـو آبـگینه | دیده شـود آب از گلویت

تنها نه به حسن بینظیری — محبوبهٔ خانه ای به‌خویت

دانم که زپاکدامنی ها — بیش است زغنچه آبرویت

مه در نسبی ودر حسب مه — یك شهر طلبگران به کویت

لیکن من وعیش شرم بادم !

تا حال وطن بود بـه یادم

گفتی که منت شریك باشم — در ملحمهٔ حیات ملی

ای نـازك نازدانهٔ مـن — دشوار بود ره معالـی

فقرو مرض است وکس مپرسی — وزدست ستم هزار سیلی

آنرا کـه گدا شتند مردان — کی یافته ازز نان تسلی

من آتشم و تـو آب حیوان — داریم جدا جدا تجلی

من غمزده ام تو شاد باشی

در یاد خدا زیاد باشی

داوی بعد از رهایی از زندان به دستور ظاهرشاه به حیث سرمنشی در باور رئیس شورای ملی (سال ۱۳۲۸ هـ . ش مطابق ۱۹۴۹ م) ،سفیر در مصر (سال ۱۳۳۲ و۱۹۵۳ میلادی) وزیر مختار در اندونیز یاور رئیس مجلس اعیان کار کرده است .

زیستنامهٔ داوی پیوسته با این سالهای زنده گی او حاوی مطالبیست که از یك سو حالت مجبوری شاعر را به پذیرش آن مشاغل نشان میدهد وازسوی دیگر سیاست فریبگرانهٔ ظاهرشاه راافشامینماید ؛ مانند این جمله‌ها : « چون یکبار از صدارت انکار کرده بودم از ریاست اعیان انکار کرده نتوانستم و قبول نمودم . ناگفته نماند که بنده مخصوصاً بعد ازسنه (۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۰ م) که از آلمان مستعفیانه آمدم شوق امور رسمی را نداشتم .

هرچه از امور رسمی که بعد ازسنهٔ مذکور کرده ام به سلطنت بوده است که در ردکردن آن ضررهایی به من متحمل میبود ... »(۱)

ودرواقع ظاهرشاه پس از ماموریت داوی درلندن نیز یا وظیفهٔ صدارت را نیز به وی پیشنهاد نموده بوده که داوی نپذیرفته است درجای دیگری چنین میخوانیم:

«به موجب این فرمان به مجلس مذکور یعنی مجلس مشورتی غور بر مسودهٔ قانون اساسی سال ۱۹٦٤ اشتراک کردم. مسودهٔ قانون اساسی جدید را مطالعه نمودم بعضی نقاط (نکات) آن به نظرم صحیح و مطابق اقتضای محیط نبود لهذا در مجلس اعیان به زبان نرمی اعتراض میکردم ... یک روز آقای رشتیا به خانهٔ بنده تشریف آوردند چون گاهی در این سالهای اخیر نیامده بودند ایشان وزیر مالیه بودند و ازاعضای مجلس مشورتی مذکور نیز بودند. ایشانرا به خوشی پذیرایی کردم در آخر معلوم شد که آمده اند تا ازمن خواهش کنند که دیگر برمسودهٔ قانون اساسی اعتراض نکنم فهمیدم که اورا دولت فرستاده است و این خواهش شخصی او نیست گفتم خوب است، دیگر اعتراض های خود را ذخیره میکنم نزد خود. تبسم ها و شکرانه ها کرده رفت. من باخود فکر میکردم چرامرا عضوآن مجلس ساختند برای اینکه ازاهل خبره وتجربه دانستند. پس چرا از مشوره های خالصانه ونظریاتی که برای اکمال واصلاح قانون میکنم استفاده نمی کنند شاید محض نام مرا اکسپلایت (مورد استفاده قرار دادن) میکنند وبس. طالب حقیقت اصلاح واکمال قانون نیستند.» (۲)

۱- زیستنامهٔ داوی، (شمارهٔ صفحات توضیح نشده است)

۲- همانجا.

اشاره به این مصرع اقبال: «من ه میدم اززمین مرده یی»

داوی ازشعرای سلف به بیدل واقبال لاهوری علا قمندی زیادی‌دارد. چنانکه بعضی غزلهای بیدل را جواب گفته است . دردومین دورۀ زنده گی در زندان به ترجمۀ پشتوی بعضی اشعار اقبال (اشعاریکه مربوط سفر اقبال به افغانستان بوده) پرداخته است .ودر سالهای آزادی نیز بعضی غزلهای اقبال رامخمس ساخته وبعضی قطعه های اورا پاسخ گفته است.

درسال ۱۳۵٦ هجری شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نخستین مجله «اشعار اردوی اقبال» تالیف داوی چاپ شد (٦) که این اثر نیز گواه توجه داوی به اقبال شمرده شده می‌تواند . شعر «خطاب به اقبال» که‌در سال ۱۳۱۲ یعنی سالهای دومین دورۀ زندان سروده شده است نکته هایی را دراین زمینه روشن میکند وآن قطعه چنین است :

صبا بگوی به اقبال خوش بیان از من
کلام تست که سرتا به پای‌آن اثراست
صدای‌زنده گی‌ازسرزمین‌مرده خوش‌است
که ناله‌های اسیران ز سوزش جگراست
عجب نباشد اگر سرزده است ازظلمات
که آب چشمۀ حیوان وکوکب سحر است
چرا خراب نسازد بگونه در زندهد
چوسیل تندو چوصهبای ناب شعله‌وراست
چرا زمین دل آسیا نخندانند
کزاب دیدۀ ابر بهار پاکتر است
جذور جامعه را آب میدهد جودت
هم آن فروغ گرانمایه را سرو ثمر است

شعار نظـم تو تریاق سم استعمار
نظام نثر تو اسهام ظلم را سپر است
چو تیشهٔ تو زبان آشنای کوهسار است
به گوش کاهن ما نیز گرم و پرشر است
تـوجه تو به این ملت بلنـد خیال
زروشنایی قلب وز پاکـی گهر است
خطابهٔ تو به عنوان « ای جوان عجم » *
بهشت گوش پریشان و سرمهٔ بصر است
دل ودماغ منور کجاست تا داند
چه پیشگویی صادق چه کشف معتبر است(۱)

رزمنده گی اقبال با استعمار، جانبداری او از ملت های زیر ستم و مظلوم وآشتی نا پذیریش با بیداد و ستم اجتماعی، چیزهایی بود که در پهلوی زیبایی کلام ، داوی را به سوی شعر اقبال کشیده بوده.

به بیدل نیز داوی از همین دیدگاه میبیند و در غزل هاییکه به وزن و قافیهٔ غزلهای معروف بیدل سروده، با کار برد شیوهٔ بیان بیدلانه حرفهای خودش را با صمیمیت وصداقت گفته است:

هر نغمه که مضراب رگی نیست منام است
تیغی که به خون رنگ نگرد یده نیام است
از آتش تصویر که جسته است حرارت
در سرخی رنگش اثر خجلت تام است
هر گـل اثر دست نگارین نـگاری
هرچهچهٔ بلبل ایـن باغ پیام است

---

* درزبور عجم غزلیست به عنوان: «ای جوانان عجم جان من وجان شما» ودر آنجا از آزادی اقوام اسیر سخن میرود .

۱ - ازدفترچهٔ خطی اشعار داوی که بقلم خودشاعر نوشته شده بود نقل شده است .

لبریز تر از ساغر خورشید دو سه جام — ای ساقی مهروی که شبها صیام است
سر در خنه فگندیم به گردون و نجستیم — هر چاک در این کهنه قفس حلقهٔ دام است
گر منبع افکار تو تقلید فرنگ است — آنرا که تو آزاد نهی نام غلام است
ای دیده فرو بسته به خورشید قیامت — جز خواب تو در آخر هر خواب قیام است

دلو ۱۳۲۴

داوی قالب های کلاسیك شعر را نگاهداشته است و اما توجه خاصی به یکی یا چندی از آنها نکرده و با هر کدام گفتنی را گفته و صدایش را به مردم رسانده است.

داوی در رباعی سرایی کامیابی چشمگیری دارد. رباعی های او آیینه دار معانی بزرگ و ارزشمندی اند؛ چون سقوط معنوی آدمها و ارج یاوری به جا افتاده گان در این دو رباعی:

از قلت بوره هر طرف غوغا نیست — و ز خشکی سال دیده ها دریا نیست
از «تیره گی روح» که عالم الود — کس را نه غمی نه شکوه نی پروا نیست

بهتر ز تاج زر به سر خود گذاشتن — بالای پا فتاده یی دستی کشیدن است
یك شبنم اشك از گل رویی نکرده پاك — دعوی مهر از تو سزای شنیدن است

در این رباعی به صورت خاص اشاره نیست بدانکه شاه ایران لقب «آریامهر» را برای خویش برگزید.

در اواخر عمر داوی شنوایی را از دست داده بود و در این غزل خویشتن را چنین تسلی میدهد:

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم — چه خلوتی که در آغوش انجمن دارم
نمی کنند چو سابق مخاطبم بسیار — اگر چه خویش مصاحب دو بست تن دارم
گرفته است خموشی مقام پرگویی — ز حرف بیهوده گویا گریختن دارم ...

جوزای سال ۱۳۵۵

وفات داوی در ۲۸ سرطان ۱۳۶۱ هجری شمسی اتفاق افتاد.

۳ - مستغنی

دریکی ازنامه‌های دوستانهٔ عبدالعلی مستغنی در بارهٔ‌شعرسرایی این‌سطر ها را میخوانیم: «... اینجا چون هفت خوان رستم مقابلهٔ اژدها ودپوسپید است وجای لرزیدن چون بید.سربه کف تیغ نهادن است وسینه هدف تیر نمودن.اینجا نامه را مانند چامهٔ نقاش صدرنگ گلچین در کار است و هزار گونه تصویر بهار آفرینی . دسته بند مضامین گلهای رنگین گردیدن کار هر چمن پیرا نیست‌وآبیار گلزار معانی متین والفاظ شیرین شدن کردار هر سخن سرانه...« (۱) شاعر با این جمله‌ها به‌نکته های مهمی از هنر شاعری اشاره میکند چون نقش پیکار گری عنعنه‌شکنی عصیان ونقش زندگی سازی شعر، ناملایماتیکه از دیدگاه منافع طبقات مختلف در این کارست، ارزش های زیبایی شناسی شعر و تشبیه شاعری به نقاشی که تأکید برتصویر نگاری وصحنه پردازی را در بر دارد ومسالهٔ دشواری این هنر که صرف باتکای ذوق بدون پرورش استعداد وآموزش رموز شعر نمیتوان شاعر شد ونکته های دیگری از این دست .

این نکته ها نشان میدهد که مستغنی از ماهیت‌شعر وجوابدهی شاعر در برابر اجتماعش آگاهی داشت و شعر بلند او ثمر کار و کوشش آگاهانهٔ او در پرورش هنرش بوده است .

مستغنی باعلوم ادبی وعلوم عربی از محضر درس پدرش‌ملارمضان‌وبعد از علمای مختلف در مدرسه‌ها آشنایی حاصل کرد

پدر مستغنی از متنفذین قبیلهٔ هوتك قندهار بود که درعهد امیرشیرعلی در مکتب بالاحصار معلمی میکرد و در زمان پادشاهی عبدالرحمان معلم سردار

۱- عبدالعلی مستغنی ، گلزار اشعار ، کابل : ۱۳۵۳ ش ص ۱۳۰ .

حبیب‌الله و سردار نصرالله پسران شاه بود وسپس روزگاری به حیث مفتی شهر کابل کار کرد.

مستغنی در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۷۳ میلادی درجوار بالاحصار کابل تولد یافت.

نخستین ماموریت مستغنی همکاری با محمود طرزی در سراج الاخبار بود. سمت مصحح اخبار و روزها کار تصحیح ورق‌های چاپی در مطبعه اوراچنان خسته ساخته بود که در قطعه شعری چنین به شکایت پرداخت:

من بلبلم نشیمن من درچمن خوش است

انجن مقام ومنزل زاغ وزغن خوش است

ویرانه جای بوم وچمن جای عندلیب

انجن برای غیر وچمن بهر من خوش است(۱)

یادر شعر دیگری ازاو میخوانیم:

دل آب شد زمحنت وخون درجگر نماند

بهر خدای تاب و توانم دگر نماند

تاکی چونی زتولـه انجن فغان کنم

مغزی دراستخوانم وهوشی به‌سر نماند...(۲)

باوصف آنکه‌در غزل دومین طعنه های اهانت باری به محیط کارخانه‌و کارگران زده است؛ اما در واقع همین آشنایی نزدیك او با آفرینندگی و قدرت‌عظیم کار گران بوده که‌درپسترین سالها مایهٔ اشعار خوب او در ستایش کار وکارگر شده است؛ مانند این بیت‌ها درشعر «آستان ارادت»:

۱- عبدالعلی مستغنی، گلزاراشعار، کابل:۱۳۵۳، ص، ۱۳۰.

۲- ایضاً ص ۱۲۵.

از سنگ خاره کارگران سیم وزر کشند
در قعر بحر غوطه زنند و گهر کشند
فرهاد وار کوه شکافند ورنگ رنگ
یاقوت و لعلش از جگر سنگ بر کشند
خاکی نهاد آدمیان از کمال و فضل
نزدیك شد که رخت به بام قمر کشند
درهر زمین که ریشه دوانند نهال سعی
یاران ز نخل خشك جهانی ثمر کشند
چون موی ناخن اند سزاوار سرزدن
درجامعه زکار کسانی که سر کشند
عاقل دمی نمیکند از کار سرکشی
خودنیست کار مردم هشیار سرکشی...(۱)

آغاز همکاری با سراج الاخبار طلوع فصل نوی از زندگی شاعری مستغنی بشمار میرود. واین آغاز به تعبیر دیگر قدم گذاری او درسنگری بود دفاع از ارزش دانش وسالاری خرد در ترقی اجتماعی. از نخستین شماره های سراج الاخبار تأیید علم و صنعت در شعر مستغنی دیده می شود.

وپس از آن پیوسته در قالبهای کلاسیك چون قصیده، غزل، مخمس، مسدس، ترجیع بند وترکیب بند از آزادی دوستی، ضرورت ونقش دانش در اعتلای کشور، اتحاد جهان اسلام، ضرورت پیکار با استعمار سخن گفته است. این دور باعی او از این نکته ها پر بار است:

فخر است علم و فضل وحکمت شادی
از محبس نادانی و جهل آزادی
در مکتب سود قوم شاگرد شدن
در مدرسهٔ نفع وطن استادی
رسم است کنون پیروی طور زمان
بودن به کمال عصر حاضر شادان
خصم تو بود مسلح از توپ وتفنگ
با او چه توان نمود با تیر وکمان

در سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی نخستین، دنیا را به آتش کشیده بود خشك آبی سختی به باغ و راغ کشور تاخت

۱- مستغنی گلزار اشعار ص ۱۲۵ .

و مردم را جان به لب رسید. مستغنی با قصیدهٔ درازی از خشک سالی نالید و بر جنگ نفرین فرستاد و هموطنان خویش را هوشدار داد تا خود را برابر دیو استعمار با جدید ترین سلاح مسلح سازند و برای بهزیستی بهدامن دانش آویزند :

آن قصیده چنین آغاز می‌شود :

گر نباشد بر زمین یك چند باران اینچنین
خشك نتوان بود چون من چشم دهقان اینچنین

نهر کابل پاکبودی چون کنار من زاشك
چون لب من خشك ماند امسال باران اینچنین

چند باشد یارب از بی التفاتی های ابر
بسته برخاکی نهاد آن برف و باران اینچنین

و بعد میگذرد به مسالهٔ جنگ، می‌نویسد :

یك طرف جنگ جها نسوز است یکسو خشکسال
خود نخواهد ماند حال اهل دوران اینچنین

می‌شود این خشکسال از خلق عالم برطرف
لیك خواهد ماند جنگ خانه ویران اینچنین

آنچه کرد این جنگ عالم سوز بر نوع بشر
کی کجا بر خلق عالم کرد توفان اینچنین

گر بود این جنگ شرق و غرب یك چندی دگر
گر کند این بحر پر آشوب طغیان اینچنین

غرق گردد زورق هستی به گرداب عدم
وین بنارا خود نخواهد ماند بنیان اینچنین

و پس از آن درچند بیتی از عقب ماندگی مشرق زمین و به خصوص کشور خویش افسوس میخورد و خطاب کنان به هموطن خود میگوید :

راه پیما تا کجا خواهی شدن باپای لنگ
دیگران باریل و موتر برق جولان اینچنین
ما پیاده رهروان راه اینچنین خارا و خار
ما برهنـه پا چنان خار مغیلان اینچنین
ما همه بیدست و پا منزل سراسر سنگلاخ
ما همه گمکرده راهان و بیابان اینچنین
این تنزل های ما از چیست ز بی دانشی
از کمال و علم گردید ند ایشان اینچنین
آنکه در اول تغافل کرد از کسب کمال
احتیاج غیر میـگردد به پایان اینچنین
دست بین غیر باشی تا یکی در نوش و پوش
اینچنین باشند آری بی کمالان اینچنین ...(۱)

ناسیونالیزم اسلامی حاکم بر اذهان شعرای ما در دو دهۀ اول سدۀ بیستم مسیحی برداشت همسان آن فرجام جنگ جهانی نخستین به مثابه پیروزی دانش و تخنیک معاصر و نتیجه گیری مشابه چون برانگیختن مردم کشور خویش برای بناکاری کاخ دانش و صنعت در کشور چون اکثر اشعار این دوره ، در این قصیده نیز دیده می شود.

در نشیدۀ دیگر مستغنی، که در مدح امیر حبیب الله سروده شده است گفته مشیود که دست آوردهای علمی و صنعتی جوامع سرمایه داری هرگز ضامن سعادت خلق

---

۱ ـ مستغنی، قصاید ، کابل: ۱۳۴۲، از ص ۱۹۰ تا ۱۹۵ .

ها نمیبا شدو حتی چون تیغ تیزی برضدخلق کشور های خودش و برضدخلق های جهان به کار می افتد.

ومدنیت نام نهادجوامع بور ژوازی ضدانسانی تراز بربریت انسانهای جوامع اولیست واین نکته ها بااستهزای تلخی چنین افاده می شود:

زان به یك جای اقامت نکندآب روان
که نه جای گذران است جهان گذران
خاصه این عصر که از حرص و حسد اهل فرنگ
آتش انداخت در آفاق کران تا به کران
خاصه امسال که این جنگ جهانسوز یورپ
ناگهان بیخبر این برق بلا زد به جهان
خاصه امروز که از دولت تهذیب نشست
چون دل عاشق بیچاره به خون عالمیان...
این اگر حاصل تهذیب توان گفت بلند
که کم ازدام وددامروز بوند آدمیان
این اگر حاصل تهذیب توان گفت به جهل
کـه به حیوان دنی فضل ندارد انسان
دام وددگشت مهذب که در آفاق کنون
نه زاخلاص بود نام و نه ازصدق نشان...
خاك غم برسر تهذیب که از طرز جدید
سیل خون کرد در آفاق به هر گوشه روان...
ای خوش آن جنگ که میبود دران تیر و تبر
خنك آن رزم که بود دست به شمشیر و سنان

نکشد تیر و تبر خلق به صد ها ملیون

نکند تیغ وسنان قتل همه اهل زمان ».(۱)

زبان اشعار مستغنی برابر به اصل ساده سرایی و ساده نویسی پذیرفته شده در آن سالهاست. وشاعر بیش از پهلوی زیبایی شناسی سخنش به پخش کردن وپراگندن اندیشه های مشخص توجه دارد . زیاده روی در این امر بسیاری اشعار مستغنی را همانند شعر های محمود طرزی و اکثر شعر های داوی و دیگر شعرای آنزمان از نگاه زیبایی شناختی ضعیف جلوه میدهد، مثلاً چنین اشعار در مجموعه های اشعار مستغنی نیز فراوان دیده میشود :

تکبر به مردم زیان میرساند ‌‌ ضرر ها به پیر و جوان میرساند

تکبر کند خوار و بی قدر مردم ‌‌ مذلت به خورد و کلان میرساند

مکن کبر کین پیشهٔ ناستوده ‌‌ به‌دوزخ ترا جاودان میرساند».(۳)

یا این شعر :

باز شد اندر مکاتب گیرودار امتحان

اهل مکتب راشد اکنون روزگار امتحان

این زمان معلوم خواهدشد کم و بیش عمل

دوستان آمد کنون روز شمار امتحان

بعد هرسه مه کند هرسال برمکتب گذر

با هزاران رعب وهیبت شهریار امتحان...(۱)

۱- مستغنی ، همان اثر ، ص ص ۱۹۸-۱۹۹ .

۲- مستغنی ، قصاید ، ص۶۳ .

۳- مستغنی ، قصاید، ص۱۸۸.

درسالهای میان ۱۹۱۹ میلادی و ۱۹۲۹ مستغنی مانند دیگرشعرا اصلاحاتی راکه سردست بود ستایش میکرد و به پیروزی آن جنبش چشم داشت.

مستغنی در آخرین سالهای دورهٔ امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه کار میکرد. و باشورش حبیب‌الله کلکانی وسقوط امیر امان‌الله به‌خانه نشست.

تسلط بر زبان دری، استفاده از ذخیرهٔ عظیم کلمات، درسرودن شعر و معمای کوچکی را در شعر بزرگی بیان کردن ودر موضوعی نه آنقدر مهم قصایدی درچند مطلع سرودن ازویژگی های شعر مستغنیست.

از شعرای سلف، عبدالقادر بیدل مورد تکریم مستغنی قرار دارد وشواهد زیادی هست، که‌وی همیش به‌آثار بیدل توجه داشته است.

دریکی از قصاید مستغنی میخوانیم:

من کیستم به شیوهٔ شعر آن فریدعصر
کامروز گشته نام به‌گیتی سمر مرا
آن نیستم به‌شعر سرایی که یك قلم
ازخوب وزشت شعر نباشد خبر مرا
طبعم سبق زآب روان میبرد که هست
محکوم حکم طبع روان بحروبر مرا
تا شد سفینهٔ غزلم مخزن گهر
دیگر چه‌حاجت است به گنج گهر مرا
تا دیده ام معاینه این نظم آبدار
افتاده است لعل و گهر از نظر مرا
شیرین سخن به دهر نباشد کس اینقدر
گویا نی قلم بود از نیشکر مرا
جمعی زشعر بیخبر امروز کرده اند
ازشعر های بی اثر خویش کر مرا

استاد گشته اند زشاگردیم کنون

خر مهره میدهند به نرخ گهر مرا

شاید ستود شیوهٔ بیدل که در جهان

درنظم و نثر نیست چو او مفتخر، را... (۱)

و در قصیدهٔ بی ‌ردیف سفید که ۱۳۲ بیت است طعنه به شاعری میزند، که در زمان پادشاهی حبیب‌الله میزیسته است و تخلصش بادل بوده است. بادل همواره به جواب این و آن شعر میگفته و هرگز سخنی از خود نداشته است.

مستغنی در این قصیدهٔ استادانه باز در برابر بیدل زمین تسلیم میبوسد. می نویسد:

غیر بیدل پیر صاحبدل ز ارباب سخن

میتوان کردن به هرمولا به هرچا کرسفید (۲)

علاقهٔ مستغنی به بیدل تا آن حد است، که در مقطع اکثر غزل ها تخلص بیدل را با تخلص خود یکجا می آورد و این خصوصیت بیشتر در اشعار او که در سراج الاخبار به چاپ رسیده است دیده می‌شود. (۳)

از مستغنی قطعات نثر نیز مانده است که تأثیر بیدل را در آن نثر ها نیز به وضاحت میتوان مشاهده کرد. «گلزار مستغنی» (٤) و «کاینات مجبور کاینات بیچاره و کاینات بی‌اختیار» (۵) هم از نظر محتوی وهم از نگاه شیوهٔ بیان یادآور قطعات نثریست که در «چهار عنصر» بیدل آمده است.

۱- مستغنی، قصاید، ص ۵۰ ۲- مستغنی قصاید، ص ص ۵۱ و ۵۲.

۳- طور مثال رجوع شود به مقاطع غزلهای مستغنی در شماره های ۲، ۱۰، ۱۱ و ۱۴ سال دوم سراج الاخبار.

۴- این نثر در «امان افغان» سال ۴ شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بهچاپ رسید است ونیز در مجموعهٔ قصاید مستغنی آنرا میتوان یافت.

۵- مستغنی، قصاید، ص L X ۱۷

در یکی از قطعات نثر او میخوانیم : «گلزار گل ملت ، سرخرویی علم وکمال است وسرو جویبار دولت آزادی زبان مقال . سوسنش زبان به بیان معارف کشودن است و سنبلش در فکر غوض علوم پیچیدن . سیرابی کشتزارش ازروانی جو یبار تجارت است و طراوت سبزه زارش از آبیاری آبشار حرفت . نهال این بستان اگر پیوندعلم ومعرفت نگردد خود روست وگل این گلستان اگررنگ وبوی کمال وصنعت نیابد بدبو .
معرفت آموز تا راحت یابی نیشکر بنشان تا حلاوت بینی جز گلبن کمال هنر مپرورو به غیر از نهال کمال منشان . سراندیشه جز به گریبان دانش وبخردی مبرو تخم تفکر بجز از زمین صدق و ایقان میفشان ... » (۱)
در این نوشته که به شیوهٔ نثر های بیدل انشاشده است تمایل نویسنده وامید او به اصلاحات (ریفورم) وبه‌خصوص تأکید ش به نقش قاطع علم و خرد در سعادتمند شدن اکثریت جامعه که محورارزش‌های روشنگری میباشد، به روشنی دیده می‌شود .
در پهلوی آن مستغنی میبیند که در جامعهٔ آن روز کار ارزشنما ی شخصیت انسان نیست و به هیچ کس به قدر کار ش بها گذاشته نمیشود مگر علت این بی عدالتی را نمیداند وی در جایی می نویسد : « کلالی از یك گل کنه مشت خاکی‌را کاسهٔ جانان ساخته که تمام عمر ازاو نه نفعی حاصل نموده و نه در آن طعام وشرابی خورده همه وقتش بالای تاق گذاشته به دیدنش آرزومند وبه داشتنش خورسند میباشد . ومشت خاکی را نیزدیگی ساخته که تمام عمر به‌جز خدمت پخت و پز کاری‌و به‌جز رو سیهی کرداری‌وحاصلی نمیداشته . باوجود آنقدر خدمت چنان بیقدر که‌دست زدن رابران ننگ وعار

---

۱ - مستغنی ، قصاید، ص ۱۱ L .

میدانند. کسی نمیگوید که چرا آنرا به دو دست احتیاط و عزت گرفتن و این را از نفرت دست نازدن. این چرا و آن چرا؟ تمام انبیا و اولیا و حکما و عقلای عالم در این اقبال و ادبار و در این عزت و نفرت بی موجب متحیر اند و متفکر، هائم اند وحیران.»(۱)

چنانکه در گذشته اشاره کردیم زندگی ادبی مستغنی را میتوان به دو مرحله جدا کرد: یکی مرحلهٔ کهنه سرایی - قبل از همکاری با سراج الاخبار و دیگری نوسرایی یا مرحلهٔ دفاع از ارزش های روشنگری.

محمود طرزی زیر عنوان «شعر و فن» نوشته یی دارد که در آن پس از مرور بر تاریخ شعر دری مینویسد: «... با جناب مستغنی که یکی از شعرای پسندیده اطوار آتشین گفتار موجودهٔ شهر عزیز ماست در باب تطبیق شعر و فن محاوره و مصاحبه های بسیاری میکردم. چون به سوی طبع سرشار و خوش مضمونی گفتار آن بلبل چمنستان وطن ملاحظه میکردیم از تحریك و تشویق نمودن آن رفیق سخن خود را بر شعرهای فنی هیچ خود داری نمیتوانستیم ولی رفیق خود را در تردید میدیدیم این تردد شانرا میدانستیم که از چیست... تا آنکه در شمارهٔ ۲۳ اخبار خود یك غزل چون عسل شانرا که به مناسبت جشن تماشای جمناستك انشاد نموده بودند درج کردیم و اینك این شمارهٔ دوم سال دوم این نامهٔ گرامی ما با یك غزل غرایی به زمان و زمین موافق بسیار دلنشین شان تزئین مییابد.»(۲)

این نوشته تأثیر محمود طرزی را بر سمت گیری مستغنی در شاعری نشان میدهد. پس از آن وی پیوسته به اصطلاح اشعار «فنیه» و «وطنیه» گفته است.

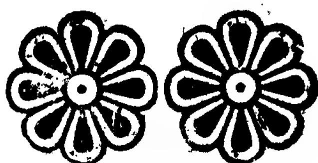
۱- مستغنی، همان اثر ص×۱×ـا.

۲- محمودطرزی «شعر و فن»، سراج الاخبار، شمارهٔ ۲، سال۲.

نکتهٔ مهم آنست که فرهنگ روشنگری با تقاضاهای سیاسی اجتماعی وهنری خاصش نتوانست در نهاد مستغنی تکیه گاه مطمئنی بیابد .

شاعر که از نگاه خانواده پیوند محکمی با ملاکیت وروحانیت داشت ودر پرورش او نیز آن دواصل نقش قوی داشتند . تا آخر رابطه‌اش را با مدیحه پردازی قطع نکرد وپرتوان ترین قصایدش رادرمدح امرا گفت. حتی پس ازافول دولت امانی‌از مستغنی قصیده یی درمدح « حبیب الله کلکانی » در شمارهٔ فوق العادهٔ «حبیب الاسلام» که به‌مناسبت جشن استقلال انتشار یافته بود به چاپ رسید .

آخرین ماموریت رسمی مستغنی‌عضویت انجمن ادبی کابل بود . وی‌روز ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی ۶۰ ساله بود که‌وفات یافت .



بخش ششم

سالهای نبرد داغ نوجویی وتقلید

در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ – ۱۹۲۹ میلادی حکومت امیر امان الله توسط حبیب الله کلکانی که از جانب بخشی از ملاکین وروحانیت متعصب و عناصر ناراضی دستگاه اداری سلطنتی واستعمار برتانیه حمایه می‌شد سقوط داده شد. حبیب الله بر تمام مظاهر فرهنگی صلیب کفر گذاشت و تمام دروازه های آموزش و پرورش را به روی مردم بست در همان آغاز حکومت «حبیب الله» علمای مسلمان هند پشتیبانی از او را خلاف اسلام دانستند و آنعده علمای افغانستان را که طرفدار او بودند سخت انتقاد کردند.

به پاسخ انتقادات مذکور جریدهٔ حبیب الاسلام که ارگان نشراتی حکومت حبیب الله بود برنامهٔ اصلاحی دولت را بدین تفصیل نشر کرد: «مقررات حکومت سنیهٔ حالیه — رفع حجاب که آزاد گذاشته شده بود لغو و به‌عوض مقرر گردید که هیچ زن بی محرم خود از خانه نبرآید مکتب ها ییکه زبانهای اجنبی و کفار را به اولاد اسلام یاد میدادند لغو گردیدند دیگر مدرسه‌ها که بچه‌های

اهالی که‌شرعاً منزلهٔ دختر بالغه را دارندو آن مکتب ها درس‌ها ییکه ازمفاد دینی‌وعلم شرایع واحکام قرآنی برآنها مرتب نیست؛ بلکه که در اعتقاد شان خلل های زیادی واصل می‌شود یاد میگرفتند.

بلی تعلیم هر فردمسلم جایزاست؛ مگر مقصد از علم احکام دین‌واصول عبادات است نه‌علوم زیادهٔ لسان خارجهٔ کفر، یانام و بلادسلاطین ماضیهٔ کفر رایاد گرفتن که اینهمه مکتب ها لغو شد.

مدرسهٔ مستورات که دختر ها از خانه های خود برآمده‌ودر آنجا سبق میخواندندموقوف‌شد: قوانین و نظامات که به‌مانندملک‌های غیره مانده‌شده‌بود لغوو عوض آن قضات ،قررو بـه تطبیق دادن احکـام شرع شریف مقرر گردیدنـد. همچنین باقی مسایل جزئی وکلی بد که دراین ده سال بـه نام ترقی رواج یافته بود از قبیل سلامهای رقم رقم ، کلاه فرنگی، در پشی ، موقوف کردن تعدد زوجات، تعیین سن ازدواج ، ودوایر زیادبه‌نام تشکیلات ساختن کـه همه اسباب مصرف پول بیت المال به درک هـای صحیح (؟)و برای علما ییکه اقامهٔ عبادت وموذنی و به جاآوردن فرایض دین را مینمایند که سابق موقوف بود تعیین شد. (۱)»

از روی «مقررات» فوق وضع مختنق حکومت ۹ ماههٔ حبیب‌الله کلکانی به وضاحت فهمیده می‌شود.

در آن مـدت جراید «حبیب‌الاسلام» در کـابل «رهبـر اسلام» در مزارشریف «مویـد الاسلام» در کـندهار «الایمان» در سرخرود و «نهضت الحبیب» در خان آباد چاپ مـی‌شد بـه غیر

۱ـ انقلاب ،مقالهٔ حبیب الاسلام به قلم غلام‌محی‌الدین انیس ، سردبیر (منشی اداری حبیب الله کلکانی سال اول ، شمارهٔ اول (۹ حوت ۱۳۰۷).

از یکی دوجریده هدف عمدهٔ دیگر جراید مذکور تبلیغ پابندی حکومت حبیب الله کلکانی ، اساسات دین اسلام وگزارش پروسهٔ استقرار سلطنت او بود . درجراید مذکور گاه گاه اشعاری درمدح حبیب الله و بعضی رفقای نزدیکش به چاپ میرسید که با وجود آن درمجموع میتوان حکم کرد که چشمهٔ ادبیات نیز کاملاً کور بود .

دولت استعماری برتانیه به زودی یعنی ، هنوز یک سال تمام نشده حبیب الله کلکانی را با نادر تعویض کرد و بدانصورت تسلط خود را در افغانستان پایدار تر ومطمئن گردانید. نادر باداشتن مقامهای اداری مهمی درحکومت امیرامان الله مانند وزارت حربیه وسفارت وغیره پیوسته میکوشید تا باهمدستی استعمار برتانیه امیر امان الله را براندازد وخود پادشاه افغانستان شود .

وی باری به تاریخ چهار اپریل سال ۱۹۲۴ (حمل ۱۳۰۳) در حالیکه سمت وزارت حربیهٔ افغانستان را داشت با همفری وزیرمختار برتانیه در افغانستان در بارهٔ مخالفت خویش با امیر امان الله ومحمود طرزی مذاکره کرد وعلت شورش ملای لنگ را نیز لغزش های امیر دانست .

درهمان زمان همفری درنامه یی به مقامات رهبری دولت خویش موضوع را گزارش داد و از نادر به عنوان مرد جاه طلبی که می شود از او کار گرفت یاد کرد. گاهیکه نادر به جای محمود طرزی در پاریس وزیرمختار افغانستان مقررشد اصرار ورزید تا برادرش شاه ولی نیز معاون او باشد امااميرامان الله که از نهاد نادر وبرادرانش آگاه بود این پیشنهادرا نپذیرفت . نادر وزیر مختار افغانستان در پاریس و هاشم برادر دیگرش که وزیر مختار افغانستان در مسکو بود بزودی با هاجسن (*Sir Richard Hodgson*)

وزیر مختار برتانیه در مسکو ارتباط قایم کرد بد ملاقات نادر و هاجسن در پاریس صورت گرفت و نادر ضمن صحبت به وی اظهار داشت که سرحدات افغانستان و هند برتانوی دارای مناطق طبیعی و جغرافیایی نمیباشد. او حاضر است تا دریای کنر را سرحد دو کشور بشناسد و در مقابل پشتیبانی دولت برتانیه را داشته باشد . بدینصورت وی میخواست خاك افغانستان را تا دریای کنر در بدل جلب پشتیبانی به آن دولت واگذارد . (۱)

در آن زمان که امیر امان الله در قندهار برای بازگیری سلطنت تلاش میورزید و چشم همکاری به نادر داشت ،حتی کسانی را هم نزد او فرستاده بود نادر و برادرانش هاشم وشاه ولی در اثر مشورهٔ همفری ازراه گردیز وارد افغانستان شدند و به پخش ابلاغیه یی که در هند چاپ کرده بودند پرداختند. در آن ابلاغیه ها از جانب نادر به قبایل سرحدی گفته شده بود که «... نه من ونه کدام یك از خویشاوندانم آرزوی تاج و تخت افغانستان را داریم» بدینصورت نادر مدعی بود که جهت اعادهٔ سلطنت به امیر امان الله مجاهدت میورزد. مگر گاهی که بر کابل دست یافت، به تاریخ ۲٤ میزان ۱۳۰۸ خویش را پادشاه افغانستان اعلام کرد . (۲)

نادر بنا بر تعهدیکه در برابر دولت برتانیه داشت باروشنفکران آزادیخواه در آویخت و سیاست استبدادی شومی را پیش گرفت که عبدالرحمان لودین ، محی الدین انیس و دهها تن دیگر قربانی آن تعهد و آن سیاست شدند .

۱- ریاتالی ستیوارت ، آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارك ۱۹۷۳ ، ص ٥٠٥ - ۳۰.
۲ - مفصل موع رادر «آتش در افغانستان» صفحات ٥١٧ ، ٥١٩ ، و ٥٢٢ بخوانید.

درزمان پادشاهی نادر موازی با اختناق ودشمنی بامردم گامهایی درزمینهٔ اصلاحات روبنایـی گذاشته شد که برای بینندهٔ نه چنـدان دقیق ستایش برانـگیز بود. مگر تمام آن بـه اصطلاح اصلاحـات در فرجام برای سرکوب کردن تمام جرانه های فرهنـگ روشنـگری و جلوگـیری ازروحیهٔوخواست بورژواری ملی و بهسود فیودالیزم وتقاضاهای قرون وسطی صورت میگرفت.

طورمثال مروری برچگونگی تأسیس انجمن ادبی کابل بنماییم: انجمن ادبی کابل درسال ۱۳۱۰ هجری شمسی (مطابق ۱۹۳۱ میلادی) تأسیس شد. محققین متفق القول اند که انجمن ادبی کابل نخستین انجمنیست که از طرف دولت به ابتکارو علاقمندی شخص نادر گشایش یافته است، اما اسنادی در دست است بیانگر آنکه قبل از آن به ارادهٔ شعرا و نویسندگان هرات انجمن ادبی درآن ولایت پایه گذاری شد واز تأسیس آن به مرکز خبرداده شد. مقامات رسمی مرکز درراه افتتاح آن تاوقتی مشکل تراشی کردند که حق این ابتکار به مقام سلطنت تعلق گرفت و نخست انجمن ادبی کابل گویا به ارادهٔ شخص شاه بهوجود آمد. دراین مورد درسرمقالهٔ «اتفاق اسلام» به چنین حقایق روشن برمیخوریم: «هراتی ها باید شکر گذار باشند که اولین انجمن ادبی که درافغانستان تأسیس یافته انجمن ادبی هرات بود.» ودر همان سرمقاله در سطرهای بعد نوشته می شود: «موضوع انجمن ادبی هرات که بهوزارت جلیلهٔ معارف اشعار شد آقای وزیر نوشته اند مقصود این انجمن را ندانسته ایم وحال اینکه از کلمهٔ انجمن ادبی مقصود خود بخود پر ظاهر است...» ودرسطور پستر سرورجویا مدیر ونگارندهٔ جریده که سرمقاله نیز به قلم او نوشته شده است بهدلیل ناسازگاری حکومت با تأسیس انجمن ادبی درهرات چنین واقعبینانه اشاره میکند: «... این هم صحیح

است که انجمن های علمی وادبی درمما لك شرقی زودتر محل مخاطره واقع می‌شوند. اینگونه محفل ها را با مور سیاسی مدخل داده موانعی پیش میکنند. چنانکه‌در جریدهٔ بهار مشهدخوانده‌یم که انجمن ادبی خراسان بنا به بعضی معذورات که تعطیل بود حالا مجدداً تشکیل شده، اما آینده امید است پایهٔ علم وادب ثابت گردیده به مختصر سؤ نظر این جور موسسات شریفانه از بین دور نشود ... » (۱)

ابتکار شعرا و نویسندگان هرات در بارو نوکرانش را به آن نکتهٔ مهم متوجه ساخت که هرگاه ادبیات به سمت معین به راه انداخته شود از آن می‌توان بهرهٔ وافی بر داشت از طریق تشکیل انجمن ها آسانتر میتوان به این هدف نایل شد به همان دلیل بود که انجمن ادبی هرات را تا آنوقت به رسمیت نشناختند که گویا به اراده وفرمان شاه ودر نظر داشت موازین در بار انجمن ادبی کابل را در همان سال تأسیس کردند مدیر انجمن مدتی محمدانور بسمل بود که به زودی بر کنار شد و شهزاده احمد علی درانی به جایش نشست ؛ مدت درازی محمد نوروز سرمنشی شاه ریاست انجمن را نیز به عهده داشت . غلام جیلانی اعظمی و زمانی شهزاده احمدعلی درانی معاون انجمن بودند واز اعضا که گاه به گاه به شمار آن افزوده شده یا از جمله کاهش یافته‌است از میرغلام محمدغبار قاری عبدالله ، عبدالعلی مستغنی ، محمد کریم نزیهی ، سرور جویا سرور گویا ،حفیظ الله ،وامین الله زمریالی می‌توان نام برد ، سیدقاسم مترجم فرانسوی وعبدالباقی لطیفی سر کاتب تحریرات انجمن بود . (۲)

---

۱ ـ سرور جویا ، « کابل دارای انجمن شد» ، سر مقالهٔ اتفاق اسلام،شمارهٔ ۲۷ ، سه شنبه (۵ سرطان ۱۳۱۰ هـ ش).

۲ـ سالنامهٔ کابل ، (سال ۱۳۱۱ هجری شمسی) ص۱۰۹.

اصلاح و توحید سبك ادبیات ، اتخاذ اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ مشاهیر رجال ومفاخر گذشته وطن تصحیح و تصدیق تألیف و یا تراجم آمادهٔ چاپ اهداف اساسی انجمن شمرده می شد . (۱)

انجمن ادبی کابل به نشر ماهنامه یی به نام «کابل» پرداخت . نخستین شمارهٔ ماهنامهٔ مذکور به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ (مطابق ۵ جون ۱۹۳۱) به نگارزندگی سرورجو یا چاپ شد .

مجلهٔ ادبی «کابل» از نخستین شماره به تأیید تقلید قدما و گریز از واقعیت زمان در شعر پرداخت . مدیحه سرایی احیا شد وشعرا به صورت اجباری به بیراهه کشانده شدند . مجلهٔ کابل مثلاً موضوع آمدن نادر را به اقتراح میگذاشت وحتی نمونه هم مانند قصیدهٔ معروف فرخی :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار   پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

دراختیار سخنوران میگذاشت تا مبادا کسی درمداحی هم ابتکاری بکند . (۲)

قصاید مدحی شعرای پیشین پیوسته درمجله چاپ می‌شد مانند قصیدهٔ تملق آمیز معروف ظهیر فاریابی درمدح قزل ارسلان سلجوقی که ازشرم آورترین مدایح به شمار میرود وچنین آغاز می یابد :

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهد   خوی تورسم خیره کشی در جهان نهد

که دریکی ازشماره ها چاپ شد ودرشمارهٔ بعدی به کوشش یکی ازاعضای انجمن که با دربار پیوستگی داشت ازروی نسخ متعدد متن انتقادی آن با شماری قصاید دیگر به همان وزن و قافیه که از چنگ های خطی یافته شده بود مکرر به چاپ رسید . (۳)

۱ــ همانجا همان صفحه .

۲ــ کابل، شماره، ۲ سال ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ - ۲۲ ،واامبر ۱۹۳۲)ص ۳۵ .

۳- کابل، شماره ۹ ، سال ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ــ ۹ فبروری ۱۹۳۴) ص ۴۹ .

- به‌مناسبت های خاصی مانند جشن استقلال و یا تأسیس کدام موسسهٔ شعرا تشویق می‌شدند، اشعاری بسرایند که مدح نادر بخش خاص ومورد علاقهٔ انجمن دراشعارمذکور بود.

انجمن ادبی تلاش میورزید تا موضوعاتی مانند وصف بهار زمستان وغیره راجاگزین بیان مسایل اجتماعی وخواست های مردم در شعر سازد وبدین منظور مشاعره‌هایی طرح مینمود (۱) ازین قبیل مشاعره‌ها رامجلهٔ علمی وادبی «آیینهٔ عرفان» که ازریاست دارالتالیف وزارت معارف انتشار می یافت نیزدایر میکرد. مانندمشاعره براساس غزلی از «صفا» که به‌این وزن وقافیه آغاز می یابد:

لاله‌راهم سینه وقف داغ سوزان بوده است
گوییاچون من اسیرخال جانان بوده است.

وبنابرخواهش‌هاشم شایق‌این غزل به‌مشاعره گذاشته‌شد وشعراهر کدام دروزن وقافیهٔ آن غزل‌های عاشقانه‌سروده‌اند که‌درمجلهٔ «آیینهٔ عرفان» پیهم به چاپ رسیده‌است. کسانیکه‌در مشاعرهٔ مذکورشرکت جسته‌اند اینها اند: عزیزالله قتیل هاشم شایق، شیخ محمد رضای سهیل، محمد آصف مایل، قاری عبدالله غلام حضرت‌شایق، بیتاب، صلاح الدین سلجوقی، عبدالستارتنها معلم مکتب صنایع نفیسه، امیرمحمداثیرمعلم مکتب حبیبیه، صفرعلی امنی متعلم دارالمعلمین. (۲) گذشته

۱- مجلهٔ کابل، شماره نهم سال چهارم، (اول حوت ۱۳۱۳-۲۰ فبروری ۱۹۳۴) ازص۳۶تا ۴۲ وافتراح بهار درهمان شماره.

۲- هاشم شایق، «مصاحبه بودمسابقه‌شد»، آیینهٔ عرفان، شماره ۶-۷-۸سال۲ (سنبله، میزان وعقرب ۱۳۱۱) ازص۱۷۲ تا۸۴ و «به‌سلسله مسابقه» آیینهٔ عرفان‌شماره ۹-۱۰-و۱۲سال ۲ (قوس جدی دلو وحوت ۱۳۱۱) ازص۹۰ تا۹۳.

از آن هاشم شایق درخانهٔ خویش محافل «بیدلخوانی» دایر مینمود که شماری ازشعرا هفتهٔ یکبار در آن محفل فراهم می آمدند و به بحث و تبصره برغزل های فانی بیدل میپرداختند و این اجتماعات نیز که علاقه به ارزش های کهن ادبی در آن فرمان میراند هرگونه نوجویی را در مرز شعر در نطفه می کشت.

درچنان احوال شعراییکه تازه به شعرهدفمند اجتماعی علاقمند شده بودند وخون غرور مدح نکــردن دررگ هایشان دویده بودزود تسلیم نمی شدند وبعض شان تا آخر تسلیم نشدند و در پیکار با تقلید شعرگذشتگان و اطاعت از ارزش های شعرسده های میانه برموضع شعررو شنگری و نوجویی پافشاری کردند؛ طور مثال شایق جمال، باوصف آنکه اشعاری درمدح نادر سروده است؛ مگرسنگردفاع ازشعراجتماعی رارها نکردو به پشتیبانی «سبك جدید» در برابرمد یحه پردازی برآمد چنانکه درسروده یی ازاوچنین میخوانیم :

تا کی ای دل وصف زلف خوبرویان میکنی
فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی
چند بامه نسبت رخسار جانان میکـنی
از چه با خنجر برابر تیر مژگان میکنی
تا بکی تعریف آن لب‌های خندان میکنی
تا کجا توصیف گلهای گلستان میکنی
منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است
خامه است ناصح چو باشد حربهٔ دشمن کش است...
مدح ابنای زمان را ازطمع کردن خطاست
مرجع حمدو ثنا مخصوص ذات کبریاست
فکر بهبود وطن کار نکو شغل بجاست
سعی درکار ترقی فرض برماو شماست

هر قدر با معنی بیگانه طبعت آشناست

یا به انداز مضامین خامه‌ات معجز نماست

در طریق شاعری سبك جدید آغاز کن

چشم اخوان وطن از خواب غفلت باز کن (۱)

اکثر شعرای آن روز بر اتفاق قبایل مختلف باشندهٔ افغانستان تأکید کرده اند زیرا آنان شورش حبیب‌الله کلکانی را معلول بی‌اتفاقی ملت میدانستند واین اتحاد زیر درفش فرمانروایی نادرمی بایست صورت بگیرد. بدیهیست که چنین برداشتی از حادثهٔ مذکور کاملاً غیر علمی و غیرواقعی بودو صرف به سود سلطنت نادر نقش تبلیغی داشت.

محمدانور بسمل که ازمشروطه خواهان بـود نیز درشعر «اتفاق» همان برداشت مروج را منعکس می سازد. (۲) ومی نویسد، که تا چنان تباهی تکرار نشود مردم باید به صورت یکپارچه از حکومت نادر پشتیبانی کنند. چنین دعوتی ازشاعر رزمنده یی مانند بسمل نا خوشایند بود.

نکتهٔ دیگردر شعر شایق جمال که نقل شد منع شعرای زمان است ازمدح سرایی‌واین خطری بود که درآن سالهاشعررا تهدید میکرد. مدیحه پردازی درسالهای اخیر سلطنت امیرامان‌الله دوباره سربرآورده بود و بیشتر اشعار وصف‌مبالغه آمیزشخصیت امیررا منعکس‌می ساخت. با استقرار نادربنا برخود خواهی‌اوودشمنی اش با بیداری وآگاهی توده های مردم مدیحه پردازی‌از پشتیبانی مقامات رسمی نیز برخوردار گـردید و حریف خطرناکی برای شعر هدفمند اجتماعی شد.

۱- غلام حضرت‌شایق«اندرزبه‌خویش»، کابل،شمارهٔ ۲ ، سال اول (۱۵جوزا ۱۳۱۰- ۵جون ۱۹۳۱) ص ۵.

۲- بسمل «اتفاق» کابل ، شمارهٔ اول سال اول،(۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵جون۱۹۳۱)ص ۳۵.

نکتهٔ سوم در شعر شایق طرح مسألهٔ «سبك جدید» است شعر «سبك جدید» به تعبیر شایق شعریست که وسیلهٔ بیداری مردم برای کار و ترقی و آبادی کشور قرار گیرد. اما این اصطلاح به زودی گسترهٔ فراختری میبابد و از اصطلاح «شعر فنی» دورترمیرود. به بیان فشرده در شعریکه زیر عنوان «سبك جدید» در سالهای پستر رشد کرد دید طبقاتی شاعر و نویسنده مشخصتر انعکاس می یابد مثلاً به جای آرمان طبقهٔ بورژوازی ملی آهسته آهسته آرمان زحمتکشان در آن جای تجلی پیدامیکند. این چرخش عمده در سیر ادبیات است که آثار ادبی نیمهٔ اول سدهٔ بیستم را از آثار ادبی نیمهٔ دوم آن جدامی سازد.

بحث بر شعر «سبك جدید» را میگذاریم به آینده. در اینجا جهت روشنتر شدن مسأله تنها بهره یی از یکی از اشعار آن روز نوید را نقل میکنیم که در آن خواست های صفوف وسیعتر مردم تصویر شده و دشمنی با فیودالیزم در پهلوی دشمنی با استعمار و فرهنگ استعماری انعکاس یافته است:

«... ملت ما جمله از پیر و جوان
نیست بر یك راه و یك مسلك روان

تا طرفدار فیودالیم ما
بی ره و بیکار و بیحالیم ما

هر یکی خان و امیر خود سریم
هر یکی دارای تیغ و خنجریم

ما همی خوانیم قانون و نظام
مست و مخموریم بی ساقی و جام...

در جهالت گشته در دنیا علم
خوش بود صد بار زین هستی عدم

گر چنین خصلت بود باما مدام
کار ما ختم است باقی والسلام

این سخن ها از برای عبرت است
نی ز روی کین و بغض و نفرت است

هست حرف من رکیك و نیشدار
همچو طاووسی بود در جلد مار

مینماید گرچه چون جنگ و جدل
ظاهرش زهر است در باطن عسل

راست گفتن دایما ما را شعار
رو به رو گوییم همه آیینه وار

حرف من ازدرد و ازسوز دل است　　قلب من مایل به این آب گل است . . .
نیستم من محو کردار فرنگ　　نیست در آیینه ام یك ذره زنگ
ملت من نیست در چشمم زبون　　من به عشق خاك خود دارم جنون
لیك مذموم است نزد من ثنا　　شخص مداح است پرمکرودغا
مادحین ممدوح را احمق کنند　　کار را بی نوروبی رونق کنند
قصه و افسانه و احباب خوش　　میبرد اطفال رادر خواب خوش
مقصد ما هست بیداری نه خواب　　با تشدد کرده ام زین روعتاب (۱)

انجمن ادبی کابل نبردگاه طرفداران ترقی وارتجاع بودواعضای آن نیز دردو صف برابرهم قرار داشتند . نیروی ترقی با پشتیبانی روشنفکرانی ازخارج انجمن پافشاری پیروزمندانه میکرد تابازگشت به ارزش های ادبی قرون وسطی به ساری ننشیند ووا پسگرایی در مرز ادبیات زبون نشود روند تاریخ پشتیبان آنان بود مگریك نکته قابل یاد آوریست که این مرزبندی درداخل انجمن بدان مایه مشخص وقاطع نبود شعرایی سنگر شانرا عوض میکردند وشعرایی به این یا آن صف تازه وارد می شدند .در پهلوی میر محمدعلی آزاد ،هاشم شایق ، سردار محمدعزیز قتیل و دیگران که در حصار ارزش های شعر کلاسیك اسیر بودند ، محمدسرور صبا ، محمد حیدر نیسان ، شایق جمال و نوید بیشتر برشعر به اصطلاح سبك جدید تأکید میورزیدند . قاری عبدالله ومستغنی هم مدیحه سرا بودند وهم تقاضاهای اجتماعی را درشعر بیان میکردند .

محمد سرور صبا که نتوانست ازمدیحه سرایی به تمامی برکنار بماند در موضع شعررسالتمند پافشاری شایسته کرد ودرمیان آغازگران شعرسبك جدید

۱-نوید ،«انتباه» کابل ،شماره ۶، سال ۲ ، (اول قوس ۱۳۱۱-۲۳ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۴۰ .

جایی برای خودش باز نمود. وی در ترکیب بند از زبان حال شهدا، شعر معروف محمود طرزی را که بیت ترجیعش چنین بود:

شهیدان ظلم فرنگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما

به بهترین وجه پاسخ گفت. این شعر بیان حکایتیست از زبان خردمندی که روزی از اندوه زیاد راه صحرا پیش میگیرد و در مرغزاری به پیرمردی روبرو میشود پیرمرد او را به باغی میبرد که گورستان اجداد وی است و مرد خردمند ضمن گردش با پیرمرد این مطالب را بر لوح مزاری میخواند:

در آندم که از جور دهر کهن
اجانب در آمد به خاك وطن
ز دست ستمپرور دشمنان
به خون غوطه زد طفل و پیر و جوان
پسر بی پدر شد پدر بی پسر
زمین سوگوار آسمان نوحه گر
چو عهد خزان گلشن افسرده شد
گلستان شاداب پژمرده شد
ز بس در وطن ظلم شد آشکار
بر آشفت یکدم صغار و کبار
به جان عدو آتش افروختند
تن شوم شانرا چو نی سوختند
تنی چند کاینجا به خاك اندریم
از آن مردمان وطنپروریم
به عشق وطن نقد دل باختیم
فدای وطن خویش را ساختیم

تپیدیم چون لاله در خون خویش
دل داغدار و تن ریش ریش
چو شد خاک از خون ما لاله زار
شد از غصه قلب شفق پر شرار
وطن پروران جوانیم ما
شهید کف دشمنا نیم ما
گذشتیم در عشق کشور زمال
ز فرزند دلبند واهل و عیال
به تن جامهٔ رزم آراستیم
ظفر از خدای جهان خواستیم
به دشمن نمودیم جنگ و ستیز
به بازوی عزم و به شمشیر تیز
که تا دشمنان را زبون ساختیم
از ین ملک مینو برون ساختیم
جوانان میدان جنگیم ما
شهید ره نام وننگیم ما ... (۱)

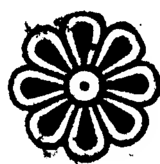
این شعر که در بارهٔ شهدای جنگ استقلال سروده شده مشحون از کینه با استعما راست شعر محمود طرزی بر خلاف پندار بعض محققان در بارهٔ شهدای افغانستان در پیکار با استعمار انگلیس سروده نشده بل که در نبرد آزادیخواهانهٔ خلق بلغاریا علیه امپراتوری اشغالگر عثمانی شکایت نامه ترکیها یست که توسط قشون آزادیخواه بلغاریا کشته شده اند از این نگاه شعر محمود طرزی دفاع از تجاوزکار است و اما

صبا در پاسخ خویش به محمود طرزی لغزش او را اصلاح میکند و گذشته از آن بر ضرورت مبرم مبارزه با استعمار حتی درشرایطی که کشور به استقلال سیاسی خویش نایل آمده است تأکید مینماید .

موضوع مبارزه با استعمار درشرایطی که نادر به صورت صریح بازیچهٔ آن بود وهم درزمان پادشاهی پسرش ظاهر درادبیات ماچه در آن سالها وچه درسالهای بعد چون مشعلی بوده است که شعرای آگاه و وطن پرست آنرا فروزان نگاهداشته ودست به دست تا امروز آورده اند .

بدینصورت ازسال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸-۱۹۲۹ م) به بعد رشد بی محل مدیحه پردازی به مقابلهٔ سخت نوجویی و هدفمندی ادبیات روبه رو میشود . این نبرد اساساً در قلمرو شعر درمیگیرد و تقریباً تامدت ده سال ادامه مییابد . شعرای ترقی پسند پیشتاز در مبارزه استواری نشان میدهند و با انعکاس دادن خواستهای طبقات و اقشار گسترده تر مردم پیروزی رسالتمندی ادبیات را برمدیحه پردازی و تقلید مسلم می سازند .

در بازپسین سالهای دورهٔ مورد مطالعهٔ ما راه یافتن خواست ونیاز مردم ستمکش در ادبیات باروری ادبیات را سبب شد وجنبش داستان ونمایشنامه نویسی به راه افتاد که از نگاه موضوعات، شیوهٔ بیان وگزینش وترسیم کرکتر ها آغاز فصل نوی را در ادبیات اعلام مینمود .



نتیـــــــجه

آغاز سدهٔ بیستم در سیر تاریخی ادبیات دری نقطهٔ عطفیست که دورهٔ روشنگری را از ادبیات قرون وسطی جدامیکند. دورهٔ جدید بدون شك بیشتر با نحوهٔ اندیشندگی ارتباط داردکه اززمینهٔ سیاسی واقتصادی خاصی برخاسته است. مراد نحوهٔ اندیشندگی بورژوازیست که رویش مناسبات سرمایه‌داری دربطن جامعهٔ افغانی انگیزهٔ آن است ؛ مگر این چرخش درمسیر افکار و یا تلاش ارزشهای فکری خاص به سوی تسلط برقلمرو آرأ اجتماعی که با تلاش طبقهٔ خاص به‌سوی کرسی قدرت موازی بود برمعاییر ادبی نیز تا آنجا که پیوستگی داشت مؤثرواقع شد . هدف ادبیات اجتماعی گردید وادبیات در نبرد زندگی یاری‌بخش‌مردم شناخته‌شد. پیوسته با هدف تازه ، محدودیت موضوعات که درادبیات قرون وسطی از مسلمات بود نیز شکست. واقعیت های اجتماعی دسته‌بندی شاعرانه وغیرشاعرانه را نفی کرد وهرچه انسان را نگران میداشت یا نشاط مطمئن می‌ساخت حق ورود درمرز شعر یافت وبنا بر آن موضوع آثار ادبی نظر به شکل آن بیشتر بهامند گردید وقالب‌های کلاسیك شعر دیگر حصارهای آهنین نبود. خواسته ونا خواسته‌شکست برمیداشت ونسیم نوآوری ونوجویی

را راه میداد. شعر و ادبیات از انحصار برآمد وهر کسی بدون از بر کردن چندهزار بیت به آزمایش دست زدوشعر گفت ودرصف شعرا ایستاد. مخصوصاً که زبان شعر ساده شد و دسترس بدان ذکای ممتاز و آموزش وممارست فوق العاده نمیخواست.

مگر این گزیر به‌سوی افق‌های نو آنقدر بی تأمل وتوجه به توانمندی تکامل هنرشاعری صورت گرفت که ارزش های نجیب شعردر گیرو دار نوآور- یها فراموش شد. تصویر سازی واستعاره،تشبیه وبیان کنایی‌و سخن گفتن از زبان سیماهاو مهمتر ازهمه جستجوی راه حل‌مسایل مبرم اجتماعی فراموش گردید. وشعرتا حد نظم پایین آمد. پاره‌یی ازاشعار دودهۀ اول قرن بیستم ازاین شمارا ند.

با آنهمه‌این جنبش یک اصل مهم راتائید میکردوآن اینکه هنروادبیات ازواقعیت اجتماعی مایه بگیردو برای دگرگون سازی یا نیروبخشی واقعیت اجتماعی به‌کار برود.

نیاز زمان وتأثیرادبیات‌ملت‌های دیگر مخصوصاً ادبیات فرانسه از طریق ترجمه های ترکی وادبیات ترک اشکال نوادبی رابه ثمررسا ند. شعرمنثورو داستان درادبیات دری جوانه زدکه هردوشکل‌مذکورتا پایان این دوره راه کمال پوییدند.

ده‌سال اصلاحات از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ اقشار مختلف بورژوازی‌وطبقات‌واقشار نزدیک به آن رابیدار کردو خواسته‌ها با تنوع بیشتر وابعادبیشتر درادبیات منعکس گردید. مگرحالت سیاسی که از ۱۹۲۹ به بعد پدیدار گردید، برآن ضرورت تأکید میورزید که ادبیات باید از بیان آن داغ یک نبرد تقریباً ده پانزده ساله عبور کند. بدین معنی که سیاست اختناق دورۀ نادرشاه وآغاز پادشاهی

ظاهرشاه دوباره ادبیات را به سوی چهار دیواری دربار ، به سوی انحصار و به سوی ارزش های کهنه می کشید ومفاهیم تازه سربرآورده راسر کوب میکرد . مگر شکست نصیب ارزش های کهنه و تاریخ زده گردید ومدیحه پردازی در مرز ادبیات خاکستر نشین شد . در مقابل ، جنبش عظیم قصه نویسی با نگرش کما بیش ریالستیک آغاز گردید و نما یشنامه نویسی نو آغاز پرسوناژ های جدیدی از طبقات واقشار مختلف اجتماعی بر صحنه فرستاد و فورم شعر شکست و « شعرنو » به مفهومیکه در نیمهٔ دوم قرن بیستم تا مگذاری شد طلوع کرد .

از « ادبیات فنی » تا شعر «سبك جدید» واز آن تا «شعر نو » نقش پای ادبیات را میبینیم که از آستانهٔ کاخها به سوی کلبه ها راه پیموده است منتهی آنچه را که این تحقیق مختصر در مقطع زمانی نیم قرن نشان میدهد بخشی از این راه روشن است نه همهٔ آن .

واما قابل توجه است که تا همین نیم راه بوضاحت دیده میشود که هرچه ادبیات از ما ازمحدودهٔ خفقان آور دربارها فاصله گرفته وبه آرمان مردم نزدیکتر شده است ، با مضامین تازه ، قالب های تازه ، سیما های تازه وسایل تصویر وتجسم تازه و حتی واژه ها وعبارتهای تازه غنی تروپر بارتر شده وبا چنان هویت جدید ازخط وسط سدهٔ بیستم به نیمهٔ دوم آن گذشته است.



فهرست مآخذ

الف)مآخذ به زبانهای دری وعربی :

۱ــ آزاد افغانستان . پشاور . سال اول، شماره ۲۱ .

۲ــ آهنگ ، محمدکاظم . سیر ژورنالیزم درافغانستان . کابل دولتی مطبعه ، ۱۳٤۹ ش .

۳ــ ارمانجن ، ع . «قربانی بیگناه» . کابل ، ٦ : ۹ (۱۳۱۸ ش) .

٤ــ «ازقصاید معروف ...» . کابل ، ۹ : ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ش).

۵ــ افغانستان . انجمن آریانا دایرة المعارف کابل : (۱۳۳٤) .

٦ــ افغانی ، سید جمال الدین . تتمته البیان فی تاریخ الافغان . مصر (۱۹۰۱) .

۷ــ افغانی . « یك نمونهٔ نو از کلام افغانی تخلص « . سراج الاخبار ۱۱ و۱۸ : ۷ (۲۵ جدی ۱۲۹٦ ش) .

۸ــ انتظار ، محمدهاشم . «شرح حال ملا قلندر » . آریانا ، ۱ :۱۳ .

۹ــ «انجمن ادبی درکابل » . سالنامهٔ کابل ، ۱۳۱۱ ش .

۱۰ــ «انقلاب » . حبیب الاسلام ، ۱ : ۱(۹حوت ۱۳۰۷ش).

۱۱– « برف وسرما ...» . کابل، ۹ : ٤ (اول حوت ۱۳۱۳ ش).

۱۲– بسمل ، محمدانور . «اتفاق» کابل ، ۱:۱ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش).

۱۳– بلاقی داسی . تواریخ جلسهٔ شاهنشاهی . میود پرس ، ۱۸۷۸م .

۱٤– «بوسهٔ مادر» سراج الاخبار ، ٤:۱ (۳۰ عقرب ۱۲۹۰ ش).

۱۵– «به‌سلسلهٔ مسابقه» . آیینهٔ عرفان . شماره های ۹–۱۰–۱۱و۱۲ سال۲ (قوس ، جدی ، دلوو حوت ۱۳۱۱ ش) .

۱٦– بیدل ، عبدالقادر . کلیات . جلداول (غزلیات) . کابل : (۱۳٤۱).

۱۷– بینوا ، عبدالروف . «شمس‌النهار نخستین روزنامه درافغانستان» . آریانا ، ٤:۹ (۱۳۳۰ ش).

۱۸– پروانه ، محمدشفیع . «ازشعرای فراموش شده میرزامحمدجانخان» آریانا ، ۹:۷ (اول میزان ۱۳۲۸ ش) .

۱۹– تاج التواریخ . بمبئی ۱۳۲۲ هـ .

۲۰– تحفهٔ شاهنشهی . نسخهٔ خطی آرشیف ملی افغانستان (شمارهٔ معین ندارد) .

۲۱ – « ترجمهٔ شعریکی ازظریف طبعان جرمنی » . سراج الاخبار ، ۲ : ۱ (۳۱ میزان ۱۲۹۰ ش).

۲۲ – تیکو . ك . ل . پارسی سرایان کشمیر ، ۱۳٤۲ .

۲۳ – جویا ، سرور . «کابل دارای انجمن شد» اتفاق اسلام . شمارهٔ ۲۷ – ۱۵سرطان ۱۳۱۰ش.

۲٤ – حبیب ، دوکتور اسدالله. «ادبیات معاصردری » ادب . ٤:۲٤(جدی وحوت ۱۳۵۵ ش) .

۲۵ –حبیب ، دوکتور اسدالله . « تأثیر افکار سیدجمال‌الدین افغانی بر

ادبیات معاصر دری » عرفان : فوق العاده روز معلم (۳۱ ثور ۱۳۶۵ ش) .

۲۶ – حبیبی عبدالحی . «دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه» کابل ۳، ۸ : (۱۳۱۸ ش) .

۲۷ – حسن ، م . «آه روزگار سیاه !» امان افغان، ۴۵ : ۵ (۱۹ حوت ۱۳۰۳ ش) .

۲۸ – حسن ، م « احساس اند وهناک » امان افغان ، ۷ : ۶ (۲۳ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۲۹ – حسن ، م . «شعر منثور» امان افغان ، ۱ : ۶ (۱۱ جوزا ۱۳۰۴ ش).

۳۰ – حفیظ الله . «من و او» کابل ۷، : ۲ (اول جدی ۱۳۱۱ ش) .

۳۱ – خافی ، یعقوب علی . پادشاهان متأخر افغانستان . کابل دولتی مطبعه میزان ، ۱۳۳۶ ش .

۳۲ – خسته ، خال محمد . «افغان» عرفان ، ۸ : ۲۰ (عقرب ۱۳۳۵) .

۳۳ – خسته، خال محمد . یادی از رفتگان .

۳۴ – خسته، دل ، محمدشریف . « انسان وطن خودرا دوست دارد» . امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش) .

۳۵ – خسته دل ؛ محمدشریف . «غزل» . امان افغان، ۳۶ .: ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش).

۳۶ – داوی ، عبدالهادی . « باز وطن » . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش) .

۳۷ – داوی ، عبدالهادی . « بد نبود » . سراج الاخبار، ۱ : ۷ (۲۴ اسد ۱۲۹۶ ش) .

۳۸ – داوی . عبدالهادی. « بلبل گرفتار» . سراج الاخبار، ۱۲ : ۶ (۵ دلو ۱۲۹۵ ش) .

۳۹ــ داوی، عبدالهادی. دفترچه های خطی اشعار. مربوط کتابخانهٔ شخص شاعر.

۴۰ــ داوی، عبدالهادی. زیستنامه ــ ازولادت تا پنجاه سالگی. نسخهٔ خطی مربوط کتابخانهٔ شخص داوی.

۴۱ــ داوی، عبدالهادی. «عمر . . . وقت». سراج الاخبار، ۱۶: ۶ (۵ حمل ۱۲۹۶ ش).

۴۲ــ درانی، شهزاده احمد علی. «صبح در پغمان». کابل، ۳: ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۱ ش).

۴۳ــ درانی، شهزاده احمد علی. «ماه در پغمان». کابل، ۲ : ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش).

۴۴ــ دودیانوس، هوگ ژان. «ادبیات افغانستان درقرنهای ۱۹ و ۲۰». به ترجمهٔ شاه علی اکبرشهرستانی. ادب. شماره های ۳ و ۴ سال ۱۳۵۳ ش.

۴۵ــ راتب، احمد. «روزگار بیمروت پدرت بسوزد». امان افغان، ۵:۳۸ (۵ حوت ۱۳۰۳ ش).

۴۶ــ راتب، احمد. «روزگار هم ملتفت نمیشود». امان افغان، ۶ : ۶ (۱۹ ثور ۱۳۰۴ ش).

۴۷ــ راشدی، سید حسام الدین. تذکرة الشعرای کشمیر، ۱۹۶۷.

۴۸ــ رشتیا، سیدقاسم. افغانستان در قرن ۱۹. کابل، مطبعهٔ عمومی، ۱۳۲۹ ش.

۴۹ــ رشتیا، سیدقاسم. «برف میبارد» کابل، ۱۱ : ۸ (دلو ۱۳۱۷ ش).

۵۰ــ رستاقی، عبدالحکیم. چراغ انجمن.

٥١- رشتیا سید قاسم. افغانستان در قرن ۱۹، مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۲۹.

٥٢- زهیر، پاینده محمد وسید یوسف علمی. تاریخ معارف افغانستان، کابل ۱۳۳۹ ش.

٥٣- ژوبل، محمد حیدر. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل، ۱۳۳۷ ش.

٥٤- ژوبل، محمد حیدر. تاریخ ادبیات افغانستان. کابل، ۱۳۳۶ ش.

٥٥- سامی، شمس الدین. قاموس الاعلام. استانبول، ۱۳۰٦ ش.

٥٦- شایق، غلام حضرت. «اندرز به خویش». کابل، ۲: ۱ (۱٥ جوزا ۱۳۱۰ ش).

٥٧- شایق، غلام حضرت. «غزل به لهجهٔ ملی» سراج الاخبار، ۲۰: ۷ (٥ جوزا ۱۲۹٦ ش).

٥٨- شایق، غلام حضرت. «لوحهٔ وفا». امان افغان. شماره های ٥١ و ٥۲- سال ۹ (۲٥ عقرب ۱۳۰۷).

٥٩- شایق، هاشم. «مصاحبه بود مسابقه شد». آیینهٔ عرفان. شماره های ٦-۷-۸ سال ۲ (سنبله میزان و عقرب سال ۱۳۱۱ ش).

٦۰- شاه شجاع. دیوان. مطبع اسلامیه، لاهور.

٦۱- صدقی، محمد عثمان. سیر ادب در افغانستان، کابل، حمل، ۱۳٤۰ ش.

٦۲- طرزی، محمود. «آغاز سال ششم». سراج الاخبار، ۱: ٦ (۲٤ اسد ۱۲۹٥ ش).

٦۳- طرزی، محمود. «ادبیات ملی». سراج الاخبار، ۲۲: ٦ (۳۱ جوزا- ۱۲۹٦ ش).

٦٤- طرزی، محمود. «اتحاد». سراج الاخبار، ۱۳: ۱ (۱٥ حمل ۱۲۹۱ ش).

٦٥ – طرزی ، محمود . «ادبیات ملی» . سراج الاخبار ، ٨: ٧ (٩ قوس ١٢٩٦ ش) .

٦٦ – طرزی ، محمود . «بگذشت ورفت» : سراج الاخبار ، ٤: ١ (٣٠ عقرب ١٢٩٠ ش) .

٦٧ – طرزی ، محمود . «بهار وعشق» . سراج الاخبار ، ٢١ : ١ (٨ اسد ١٢٩١ ش) .

٦٨ – طرزی ، محمود . «پراگنده» . کابل ، ١٣٣٣ هـ .

٦٩ – طرزی ، محمود . «تنهایی» . سراج الاخبار ، ١٦: (١ جدی ١٢٩٠ ش) .

٧٠ – طرزی ، محمود «حسب حال ما بین شعر طرز جدید وشعر طرز عتیق» سراج الاخبار ١٧ : ١ (١١ جوزا ١٢٩١ ش) .

٧١ – طرزی ، محمود روضهٔ حکم . کابل ، ١٣٣١ هـ .

٧٢ – طرزی ، محمود . «سلسلهٔ مشاهیر افغانستان – علاوهٔ معلومات بر ترجمهٔ احوال سید جمال الدین افغانی» سراج الاخبار ، ٥ : ٦ (١٢٩٥ ش) .

٧٣ – طرزی ، محمود «سیاحت نامهٔ لاپونیا» سراج الاخبار . از شماره ١٤ تا ٢٠ سال ٦ (٥ حوت ١٢٩٥ تا ٢ جوزای ١٢٩٦ ش) .

٧٤ – طرزی ، محمود . سیاحت درسه قطعهٔ روی زمین . کابل ، ١٣٣٣ هـ .

٧٥ – طرزی ، محمود «شبنم» سراج الاخبار ١٣ : ١ (١٥ حمل ١٢٩١ ش) .

٧٦ – طرزی ، محمود . «شعر – موسیقی» سراج الاخبار ، ١٢ : ١ (١ حمل ١٢٩١ ش) .

٧٧ – طرزی ، محمود . محمود نامه (ادب درفن) . کابل ، ١٣٣٣ هـ .

٧٨ – طرزی ، محمود «مقالهٔ افتتاحیهٔ سال پنجم سراج الاخبار افغانیه» سراج الاخبار ، ١ : ٥ (٤ سنبله ١٢٩٤ ش) .

۷۹ ـ طرزی ، محمود : « مکتب » سراج الاخبار ، ۱۹ : ۵ (۱۳ جوزا ۱۲۹۵ شن) .
۸۰ ـ عزیزی ، میرسیف الدین . نصایح الصبیان . کابل ، ۱۳۰۳ هـ .
۸۱ ـ غ . «تنهایی و مهتاب» انیس . ۲۰ : (۷ دلو ۱۳۰۶ ش) .
۸۲ ـ غبار ، م . «من وماه» کابل ، ۲ : ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۴ ش) .
۸۳ ـ غبار ، میرغلام محمد . افغانستان در مسیر تاریخ . کابل ، ۱۳٤٦ .
۸٤ ـ غلام سرور . «چراشفق اینقدر خونین است» امان افغان ، ۸ : ٦ (۳۰ ثور ۱۳۰٤ ش) .
۸۵ ـ غلامی کوهستانی . جنگنامه . مطبعهٔ دولتی ؛ میزان ، ۱۳۳٦ .
۸٦ ـ فخرزمانی قزوینی ، میرزا محمدنبی . تذکرهٔ میخانه . تهران ، ۱۳٤۰
۸۷ ـ فردوسی . شاهنامه ، جلد ششم . مسکو ، ۱۹٦۷ .
۸۸ ـ کریمی ؛ احمدالله . «نهر» کابل ، ۸۳ : ۷ (دلو ۱۳۱٦ ش) .
۸۹ ـ کشمیری ، حمید . اکبرنامه . کابل ، ۱۳۳۰ .
۹۰ ـ کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنفوف ۱۲ لیسه ها کابل ، ۱۳۳۳
۹۱ ـ کوهی . «دختر روستایی» انیس . ۱۵ : (۱۳۰٦ ش) .
۹۲ ـ کهگدای ، حافظ نورمحمد . «عاجزافغان یا افغان عاجز» کابل (۱۳۱۳ ش)
۹۳ ـ کهگدای ، حافظ نورمحمد . «اسناد و یادداشتهای تاریخی» آریانا ۱۰ ـ ۱۱ ـ ۱۲ : ۱ (۱۳۲۲ ش) .
۹٤ ـ گویا ، محمدسرور . «آثار نزد یکان» کابل ۱۱٤ : ۳ ـ .
۹۵ ـ گویا ، محمد سرور . «دیوان میرهوتک افغان» کابل ، ۱۰ : ۳ .

۹۶ــ لودین، عبدالرحمان. «کارستان علم وفن»سراج الاخبار، ۶:۵ (۲۱ میزان۱۲۹۵ش).

۹۷ــ ماپاکوفسکی. «چگونه میتوان شعر ساخت»زمان ویژهٔ هنرشاعری کتاب دوم، زیرنظر مصطفی رحیمی.

۹۸ــ«مجازات اشرار...» امان افغان، ۹:۶(۶جوزا ـ ۱۳۰۴ش).

۹۹ــ محمدزایی، مرتضی احمد. «جشن استقلال افغانستان دربولیویا» ترجمهٔ نبی امان افغان، ۸:۴۷ (۹حوت ۱۳۰۶ش).

۱۰۰ــ مستغنی، عبدالعلی. قصاید. کابل مطبعهٔ دفاع، ۱۳۴۲ش.

۱۰۱ــ مستغنی، عبدالعلی. گلزاراشعار. کابل مطبعهٔ دفاع، ۱۳۵۳ش.

۱۰۲ــ مستغنی، عبدالعلی. «گلزار مستغنی» امان افغان. شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال۴ (۱۳۰۲ش).

۱۰۳ــ«منتخاب نفیسه»کابل، ۲:۲ (اول اسد ۱۳۱۱ش).

۱۰۴ــ میرزا یعقوب علی. پادشاهان متأخرافغانستان. کابل، ۱۳۳۲

۱۰۵ــ مهرین شوشتری، عباس. تاریخ زبان وادبیات ایران درخارج ازایران. ایران، ۱۳۵۲.

۱۰۶ــنصرآبادی، میرزامحمدطاهر. تذکرهٔ نصرآبادی تهران، ۱۳۱۷.

۱۰۷ــ«نظامنامهٔ اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان۱۳۰۲ش.

۱۰۸ــ نوید، غلام احمد. «انتباه» کابل، ۶۰: ۲(۱قوس۱۳۱۱ش).

۱۰۹ــ نیر، محمدانور. «تجارت افغانستان درقرن۱۹» آریانا ۲:۲۵(حمل وثور ۱۳۴۶ش).

۱۱۰ــوساه. محمدرسول. «مادرتیره روز». کابل، ۹:۱(حمل۱۳۱۸ش).

۱۱۱ ــ وکیلی فوفلزایی ، عزیزالدین . تیمورشاه درانی . کابل ، ۱۳۳۴ ه
۱۱۲ ــ هدایت ، رضا قلی. ریاض العارفین .

ب) مآخذ به زبان‌های اروپایی

روسی :

۱ــ ادبیات شرق در سده های میانه ، جلد دوم ، پوهنتون مسکو : ۱۹۷۱.
۲ــ باباخواجه یف . تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹ . تاشکند: ۱۹۷۵ .
۳ــ براگینسکی . ای . س . درباره مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی ، از مقاله های هیئت نماینده گان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگرهٔ بین المللی خاور شناسان . مسکو : ۱۹۶ ،
٤ــ گراسیموا . گ ، گیرس . ادبیات افغانستان . مسکو : ۱۹۶۳ .
۵ــ مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات مردمان شرق . مسکو : ۱۹٦۷ .
٦ــ مسایل تیوریکی ادبیات شرق . مسکو : ۱۹۶۹ .

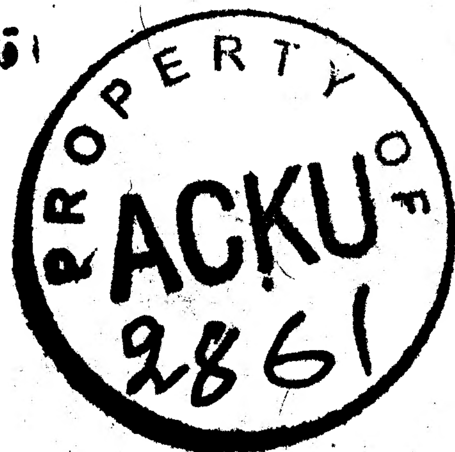
انگلیسی :

۱ــ ریا تالی ستیوارت . آتش در افغانستان (۱۹۱٤ ــ ۱۹۲۹) . نیویارک : ۱۹۷۳ .
۲ــ فیشر . افغانستان و موضوع آسیای مرکزی . لندن : ۱۸۷۸ .
۳ گراسملك ، جورج . افغانستان با یك مطالعهٔ جدید ازاربر : ۱۹۶۹ .
٤ــ لوی ــ ی دوپره . افغانستان پوهنتون پرستن . نیوجرسی : ۱۹۷۳
۵ــ موهن لان . حیات امیر دوست محمد . لندن : ۱۸٤٦ .
٦ــ همانن . تاریخ افغانستان . لندن : ۱۹۱٦ .

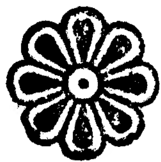
درستنامه

نادرست	درست	صفحه	سطر
آغا	آغاز	٤	٨
محد	محمد	١٤	١٠
( )	(٢)	١٤	١٠
ملک لشعرای	ملک‌الشعرای	١٤	١٨
هارآنها	هاراآنها	١٧	٢١
ملک لشعر	ملک‌الشعرای	١٩	١
ارشد د	ارشد	٢٠	١
آزادمیخواهانه	آزادیخواهانه	٢٥	١١
ز)	و)	٣٦	١٦
غزنی	غربی را	٥٨	٤
به‌تحرك	به تحریک	٥٨	٣
پیشین	پشین	٦٧	٢٠
بأسیس	تأسیس	٧٧	٢١
افتراح	اقتراح	١٢٥	١٩
افتراح	اقتراح	١٢٦	١و٤

(یکم)



نادرست	درست	صفحه	سطر
به نبود	بدنبود	۳۹	۵
گین	گبن	۱۹	۲۰
ضای	فضای	۱۰۲	۱۳
شعو	شعر	۱۰۴	۴
ا ـی ـن ۵۵	ا ـی ـن ـ ه	۱۱۴	۲۰
مجله	مجلد	۱۵۶	۵
(۶)	۰	۱۵۶	۵
گلز گل‌ار	گل گلزار	۱۶۸	۱
بورژواری‌لی	بورژوازی ملی	۱۷۵	۵



چاپ اول

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

مطبعهٔ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی ج.د.ا